ژوندون

مجله هفتنگی شنبه ٤ جـــوزا ـ ١٣٥٣ شماره ـ ١٠



در اجتماع آمران خارندوی ولایات

رئیس دولت وصدر اعظم

گفتند :

جوانان مسولیت های بزرگ وخطیر آینده کشور را بدوش دارند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه با آ مران خارندوی مصافحه مـی نمایند .

بناغلی محمد داود رئیس دو لت وصدراعظم روز۳۰ ثور خطاب به آمران خارندوی گفتند:

در جوانان ما قدر ت و دینا میز می‌سراغ میشود که امیدوارم بوسیله این قدر تمسیر حقیقی انکشاف و پیشر فت را برای کشور خود میسر گردانند .

رهبر انقلاب جمهو ر ی وبا نی خارندوی افغانستان ساعت چهار عصر روز ۳۱ ثور آمران خارندوی ولایات کشور را درحالیکه بناغلی محمد نسیم معین دوم وزارت معارف ورئیس دافغانستان خارندوی ټولنه نیزباآنها بود درقصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

بناغلی رئیس دولتوخارندو ی ا علا ی جمیعت خارندو ی افغانستا ن درین مو قع مراتب مسر ت شا نرا نسبت به ملا قا ت‌با آمران خارندوی ابراز نموده وطی ارشادات شان گفتند:

وظایفی که در پیش دارید انسا نی و اجتماعی است امیدوارم این وظا یف ر ا مطابق ایجابا ت مسلك و نیاز مندی ها ی کشور تان بر طبق آرزو ی مردم خود انجام دهید:

بناغلی رئیس دو لت علاوه کردند:

سعادت وسلا مت یك مملکت مر بو ط به نیروی جوانا ن آنست ویك ملت‌تا و قتیکه خودش برای ارتقاء وپیشر فت کشور خود تصمیم قاطع‌نگیرد هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آنرا به سر منزل مقصود برساند .

درین امر جوانا ن سهم بزرگ و فعال دارند.

بناغلی محمد داود افزودند : از آن‌جاییکه جوانان مسئو لیت های بزرگ و خطیر آینده کشور را بدو ش دارند هر نوع‌لغزشی که درسیر حرکت شان وارد شود تاثیرا ت آن در آمر پیشر فت و انکشا ف کشورناگوار خواهد بود .

رئیس دو لت گفتند :

مفکوره هر چه هست باید متضمن و طن پرستی عقیده واخلاق باشد چه این عناصر است که ما را از مایوسی و نا امیدی نجات داده ودر قبال مشکلا ت استوار و سا لم نگهمیدارد.

بناغلی رئیس دو لت گفتند :

از خداوند تمنا دارم برای همه ما توفیق ارزانی فر ماید که‌به انتها ی پاکی وایمان داری‌وظیفه خودرا انجا م دهیم و برای مردم ووطن خود مصدر آنگونه خد مات شایسته‌ای گردیم که از ماتوقع برده میشود .

بعد از ارشادات ر هبر ملی ما آمرا ن خارندوی پیرامو ن تشکیلات وفعالیت ها ی مسلکی ولایات مربو ط شا ن تو ضیحا ت ارائه کردند و آمر خارندوی هر ا ت به نمایندگی از سایرین بعر ض رسا نید کـه جوانان خارندو ی مانند تمام افراد و طـن پرست وفدا کار افغانستا ن با علاقه مند ی آرزو مند خد مت وفد ا کاری برای تحقق بخشید ن وتطبیق آما ل قیمت دار دو لـت جمهوری می باشند وامید واریم در پر تـو رهبری پیشو ای قهر ما ن خویش به انجام وظایف خود موفق گردیم.

صفحة ۲

برای ۲۲۷ خانوادهٔ دیگر زمین توزیع شد

حسب هدایت بنا غلی محمد داود رئیس دولت وصدرا عظم برای ۲۲۷ خانواده بـی زمین ۲٤۷٤ جریب ز مین در پروژه و ادی ننگرهار بروز ۲۹ ثور توسط بناغلی‌عزیزالله واصفی والی ننگر هار توزیع شد .

این ز مینها علاوه از ۹۰۰٦ جریبز مین میباشدکه قبلا به اساس مشی دولت‌انقلابی برای ۸٤۳ خانواده بی ز مین در واد ی ـ ننگرهار توزیع گردیده است .

یك منبع آنو لایت گفت توزیع ز مین به اساس قرعه تحت نظر هیات منتخب صورت گرفته است.

نظر به سهمیه ها یی که قبلا تعیین شده بودخانواده هاییکه بروز ۲۹ ثورزمینهای خود راتسلیم شدنداز‌تمام‌ولایات افغا نستا نمی باشد.

نامه نگار با ختر اطلاع مید هد که هنگام تسلیمی این‌زمین ها فا میل های مربو ط با شور وشعف زیاد مراتب خرسند ی ومسرت خودرا مبنی بر این اقدام خیر اند یشا نه دولت انقلابی ابراز داشتند .

طبق هدایت

رئیس دولت وصدر اعظم یک سیلون افغانی به معلمان بی بضاعت اعطاء میگردد

بناغلی محمد داود رئیس دو لـتو صدرا عظم نظر به الطا فی که به‌عموم کارکنان صادق کشور دارند بو زار ت معـــار ف هدایت داده اند تایك ملیو ن افغا نی علاوه برسهمیه گذشته برای معلمین و معلما ت بی بضاعت ولایات کشور بطور کمك و قرضـه اعطاء شود.

یك منبع صندو ق معلم در وزار ت‌معارف گفت الطاف خا ص رهبر ملی ما در مـورد خدمتگارا ن صالح معار ف کشور به ولایات ابلاغ وتخصیص این مسا عد ت به مرا جع مربوط صادر گردید ه است .

ژوندون



رهبر بزرگ ما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم در اجتماع معلمان مرکز وولایات .

خطاب به‌نمایندگان معلمان کشور

رئیس دولت وصدر اعظم

فر مو دند :

امیدوارم کاری انجام دهیم که نسل های آینده در مورد آن قضاوت مثبت نمایند

ښاغلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم روز ۳۱ ثور طی ارشادات شان به نمایندگان معلمان کشور گفتند :

انکشاف عمرانی ومادی یکشور شاید کار اسانی باشد ولی اعمار معنوی یک ملت کار ساده وبسیط نیست ، فقط معارف حقیقی می‌تواند آنرا تعمیر نماید .

رهبر انقلاب جمهوری ساعت ٤ عصر ۳۱ ثور نمایندگان معلمان مرکز وولایات کشور را در حالیکه دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف باآنها همراه بود در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

ښاغلی رئیس دولت وصدراعظم ضمن صحبت باآنها فرمودند : استادان مربی حقیقی اولاد آینده کشور بوده و احترام به مقام والای آنها لایتناهی می باشد ازین رو آرزو می نمایم بر هنمای های شما معلمان واستادان اولاد این سر زمین جوانان مفید وصالحی بار آیند تا برای مردم و کشور خود مصدر خدمات شایانی گردند .

رهبر ملی ما گفتند : گر چه همه افراد کشور برای ارتقاء وانکشاف افغانستان وظیفه بس سنگین بدوش دارند اما از همه بیشتر وظیفه شما استادان درین راه سنگین تر ومهمتر می باشد .

ښاغلی محمد داود افزودند : شما معلمین ومربیون اولاد وطن وظیفه خطیری را در قبال نسلی بعهده دارید که سر نوشت آینده مملکت بدست آنها ست ویقین دارم اگر این وظیفه را به حسن صورت انجام می دهید مسوولیت خود را در برابر تاریخ و نسل های آینده بدرستی انجام داده اید .

رهبر ملی ما فرمودند:

ترقی عمرانی یکشور شاید کار آسان باشد ولی اعمار حقیقی یك ملت کار ساده وبسیط نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا آباد سازد.

ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم گفتند:

ماوشما آنچه ازخود بجا می گذاریم این است که در برابر وطن ومردم خود چه‌کرده ایم وچه کرده می توانیم وقضاوت این امر درآینده بدست آنا نیست که اعمال ماموردارزیابی شان قرار میگیرد . فلهذا امید وارم کاری را انجام بدهیم که نسل های آینده درمورد آن مثبت قضاوت کنند .

ښاغلی محمد داود از ملاقات شان بنمایندگان معارف کشور ابراز مسرت نموده فرمودند : هر چند مصاحبت بیشتر با اهل معارف میسر گردد به همان اندازه بر سرور من افزوده میشود وامید وارم در آینده نیز باشما ملاقات نمایم.

خبر نگان باختر می نویسد که‌موقع این شرفیابی دکتور نعمت الله پژواك وزیر معارف دسته گلی به‌نمایندگی از استادان به‌رهبر ملی ماتقدیم نموده وضمن بیانیه‌به عرض رساند که افتخار دارم به توجه دولت جمهوری امسال روز معلم طی محافل خوبی در کشور بر گزار شد وپیام رهبربزرگ مابه این مناسبت استادان رابوجایب ملی ومسلکی شان بیش ازپیش متوجه گردانید.

وزیر معارف گفت: سعادت بزرگ مااین است که مفکوره تجلیل از مقام معلم‌در زمان صدارت رهبر انقلابی ما بو جود آمده وامروز درحالیکه نظام مترقی جمهوریت بههمت والای شانو فداکاری اردوی غیور افغان در کشور تامین گردید. از ین روز با مراسم شانداری تجلیل بعمل می آید.

همچنان یکتن از معلمان به نمایندگی‌از سایرین از تشرف بحضور رئیس دولت وصدراعظم ابراز مسرت نموده وهر نوع مساعی واز خود گذری را در اجرای وظایف ملی‌و مسلکی شان در پرتو رهنمایی های قاید بزرگ وعده داد.

در پیامی بمناسبت روز معلم

رئیس دولت وصدر اعظم فرمودند:

توانائی یک جامعه‌مربوط باندازهٔ دانش افراد آن است

بنام خداوند توانا .

مسرت دارم که در بهار اول نظام‌جمهوری افغانستان عزیز مراسم تجلیل روز معلم برگزار میگردد این روز خجسته را به همه استادان و معلمان وعلاقمندان علم و فرهنگ کشور تبریك میگویم .

توانایی یك جامعه مربوط باندازه دانش افرادآن است و کسیکه این گوهر ارزنده را بدیگران عرضه میدارد همانا معلم است ، در حقیقت معلم سازنده‌تمدنهای بشری و تسخیر کننده اقمار دیگر محسوب میگردد.

خوشبختانه احترام بمعلم جزء تعلیمات دینی وشعایر ملی باستانی ما بشمار میرود بنالازم است شاگردان و محصلان به‌حقوق معنوی استادان ومعلمان خود ارج بگذارند ازته دل بایشان احترام ورزند .

بخوشی یادآور میشوم که از زمان بوجود آمدن نظام جمهوریت استادان ، معلمان نو شاگردان بادرك حساسیت اوضاع و فهم فیوضات نظام بر گزیده جمهوری سلسله تعلیم و تعلم را بدون تشنج و انقطاع‌و در یك‌فضای‌سالم‌وازصمیمیت که خواسته همه مردم علمدوست ما است پیش می برند آرزومندم حکومت‌بتواند بهمکاری مزید تربیون زمینه های بهتر تعلیمی و تربیوی را در آینده مساعد سازد .

ایجاد وتطبیق تحولات اساسی و ریفورم های سالم درساحات تعلیمی و تربیوی که موافق بنیازمندی های ثقافت ملی ونظام جمهوری امروزی ما باشد طرف توجه خاص دولت جمهوری قرار دارد تا مین این مامول که‌درآن‌همه‌افراد وطن و نسل های آینده ما بدون تبعیض و امتیاز در راه‌تعالی وعمران‌کشورسهم فعال گرفته و احساس مسوولیت نمایند مربوط بزحمات وعلاقه‌مندی شما استادان ومعلمان گرامی میباشد .

من از بارگاه خداوند «ج» توفیق مزیدرا برای همه استادان و معلمان کشور درتربیه فرزندان صدیق وطن پرست و نسل باتقوی امروز و فردای افغانستان تحت لوای جمهوریت تمنا کرده وروز معلم را برای همه تبریك گفته ودر راه خدمت بوطن و تربیه سالم‌اولادافغانستان سعادت وموفقیت استادان و معلمان گرامی را آرزو می نمایم.

پاینده و مترقی باد جمهوریت افغانستان



بناغلی اودنرسفیر کبیر غیر مقیم‌سویدن‌موقع تقدیم اعتماد نامه اش به بناغلی‌رئیس دولت وصدراعظم

بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر مقیم‌سنیگال هنگام تقدیم اعتماد نامه‌اش‌به‌بناغلی رئیس دولت وصدر اعظم

رئیس دولت و صدر اعظم
اعتماد نامه های سفرای سویدن و سنیگال
راپذیرفتند

ریاست عمو می دفتر ریاست جمهو ری اطلاع داد که بنا غلی ودنر سفیر کبیـــر غیر مقیم سو ید ن در کابل سا عت یازده قبل ازظهراول‌جوزا طی مراسم معمول اعتماد نامه اش رابه‌بنا غلی محمد داود ر ئیس دولت‌وصدرا عظم در قصر ریا ست جمهوری تقدیم نمود.

همچنان بنا غلی سار ی سفیر کبیر غیر مقیم سنیگال در افغا نستان بساعت یازده چهل وپنج دقیقه قبل ازظهراول جوزا اعتماد نامه خودرا مطابق تشریفا ت معمو ل بـــه بناغلی رئیس و لت و صدرا عظم در قصـــر ریاست جمهو ری‌تقدیم کر د.

هنگا میکه سفر ای کبیر غیر مقیم سویدن و سنیگا ل تـقد یم اعتماد نا مه میکردند بناغلیو حید عبدا لله معین سیاسی وزار ت امور خارجه نیز حاضر بود.

همچنان ریاست عمو می دفتر ر یا ســت جمهوری اطلاع داد که بنا غلی محمد دا ود رئیس دولت وصدراعظم‌ساعت ۱۲ظهراول‌جوزا بناغلی دانیل گانیی بن سفیر کبیر غیر مقیم سو یس در افغانستا ن را برای مــلا قا ت تعارفی درقصر ریا ست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی گانیی بن اخیرا وارد کابل شده است.

از طرف

رئیس دولت وصدر اعظم برای ۳۱۳ نفر از استادان و معلمان کشو ر مدالهای پوهنه‌وهنر منظور گردیده است

ازطرف بنا غلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم برای سه‌صدو سیز ده نفـــر استادان ومعلما ن نقاط مختلف کشور مدال های پو هنه و هنر منظور گر دیده است.

اعتبار نا مه‌مدالها طی محافل خا صی در کابل ومراکز ولایات به استادان و معلما ن مستحق تفویض میگر دد.

هشتاد ودو نفر استاد پو هنتو ن کا بل که مستحق مدال پو هنه شنا خته شده اند. عبارت اند از:

ازپو هنځی طب پو هنتو ن کابل :

پوهاند دکتور محمد یوسف سیفی، پوهاند دکتور عبدالواسع لطیفی ، پوهاند د کتـــور عبدالفتاح همراه ، پو هنوا ل د کتور محمد عثمان ها شمي ، پو هند وی دکتورتوریالی ناصری ، پو هند وی دکتور عبدا لغفـــور رحیمی.

از پوهنځی ساینس :

پو هنمل دکتور محمد یو نس ا کبـر ی پو هنمل دکتور عنا یت الله کمنـــد ی، پو هندوی فضل مولا رو فی ، پو هنمـــل علی آقا نحیف ، پو هنمل میر حبیب اللـه حبیب ،پو هندوی دکتور نور محمد فر زان، دکتور حا مد، پو هندوی دکتور محمد منصور پو هندوی محمود سو ما. پو هنمل د کتور سید ابراهیم پـوهندوی دکتور محمد تیمور کریمی.

از پوهنځی شرعیات :

پو هندوی دکتور سید محمد موسی‌توانا، پوهنمل عبدا لعزیز ،پو هند وی عبدا لجلیل یوسفی، پو هند وی بر هان الدین ر بانی، پوهنیارفضل الله فیاض پو هنیار عبدالقهار قدیری، پو هنمل نعمت الله شهر انی .

ازپوهنځی ادبیات وعلوم بشری :

پو هنوال محمد نسیم نگهت ،پو هنوال عبدالشکور رشاد، پو هند وی حمید ا لله امین، پوهنمل دکتور مـحمد افضـل بنووال،

بقیه در صحه ٦٣

طبق فیصلهٔ کمیته مر کزی

ساعات کار بر اساس هفتهٔ چهل ساعت عیار و تثبیت شد

عدم وسایل مکمل ونا مسا عد بو د ن شرایط کار دروضع کنو نی واز جا نبـــی فرق درساعا ت کار ، کارفر ما و کار گـر در افغانستا ن از مد تی باینطر ف تحـــت مطالعه وغور دولت جمهو ری قرار داشت.

کمیته مر کزی دو لت جمهو ر ی تحـت ریاست بنا غلی محمد داود رهبر ا نقـــلاب ورئیس دولت تشکیل جلسه داده وموضو ع ساعات کا ررا چنین فیصله‌نمودند .

ساعت کار مامورین و کار گران دوا یـر وتصدی های دو لتی ومو سسا ت در طول ایام چار فصل باساس هفته چهل سا عـــت کار عیار وتثبیت شود به‌نحو یکه روز ها ی هفته باساس‌هفت سا عت وروز های‌پنجشنبه پنج‌ساعت کار در روز عملی گردد یکسا عت نانخوری واسترا حت که دربین روز ها ی هفته واقع میشود شا مل سا عات کار نمی باشد.

طبق یك خبر دیگر :

کار گران معادن ، مو سسا ت صنا عتی وسایر موسسا ت‌کارگر ی کشور ازتصویب کمیته مرکزی دو لت جمهو ری تحت ریاست رهبر انقلاب ورئیس دولت مبنی بر تثبیت ساعات کار گران و کار فر ما یان‌باقدر دانی استقبال نموده اند .

نامه نگارا ن آژ انس با ختر از ولا یات اطلاع میدهندکه‌کارگران فیصله کمیتـــه مرکزی‌را براساس اصل عدا لت اجتما عـی موافق خوانده آنرا مشو ق بیشتر کارگران درامور مربو طه میدانند .

کار گران یادآوری نمو دند که دو لـــت جمهوری بر هبری زعیم بزرگ ما از آغـــاز رویکار آمد ن تاکنو ن قد مهای سر یـــع بسوی بهبود زند گی همه افراد جا معـــه برداشته واین امر مخصو صا در قسمـــت کار گران در خور هر گونه ستا یشـــــ میباشد.

آنها وعده داده اند که و ظایف شا نرابا علاقه بیشترا ز پیش انجام داده و برا ی‌بلند بردن سطح تو لید کشور سهم فعالی خواهند گرفت.

روزمعلم در سراسر کشور تجلیل گردید



دوکتور نعمت الله پژواك وزیر معارف حین ایراد بیانیه به‌مناسبت تجلیل مقام‌معلم‌در تالار کابل ننداری .

با قرائت پیام رهبر ملی ما ښاغلی محمد داود رئیس دو لت وصدرا عظم روز معلم بروز ۳۱ ثور ضمن احتفالاتی در کابل ومراکز ولایات کشور تجلیل گردید.

در محفلیکه به مناسبت تجلیل از مقا م ارزشمند معلم از طرف وزار ت معار ف ساعت ده‌قبل‌ازظهر روز۳۱ثور درکابل ننداری برگزار شد، دکتور محمد حسن شرق معاونه دارت عظمی، اعضا ی کمیته مرکزی، هیات‌کابینه، دگر جنرال‌عبدالکریم‌مستغنی لوی‌درستیز، عده ازصاحب منصبان ارشد اردوی جمه ور ی ماموزین عالیر تبه ملکی ، مستو فی وو کیل ولایت کابل، کابل ښاروال، استادان حربی پوهنتون ، حربی ښوو نځی و اکا د مـــی پولیس وعده از معلما ن و اراکین معار ف اشتراك ورزیده بودند .

پس از آنکه آیا تی از قران عظیم‌الشان توسط قا ر ی سید محمد یعقو ب قرائت شد محفل باسرو د ملی جمه ور یـــــت افتتاح گردید .

متعاقبا دکتور نعمت الله پژوا ك وز یـر معارف متن پشتو ی پیام قاید ملی ماښاغلی محمد داود راکه‌به منا سبت روز معلم صادر شده است قرائت کرد.

همچنان متن دری پیام رهبر ملی ما‌به‌این مناسبت توسط دکتور عبدا لغفور ر ئیـــس تدریسات ا بتدائیه ، وزارت معارف قرائت گردید.

درین محفل وزیر معار ف نیز بیا نیه ای ایراد کرد که‌متن‌آن در همین صفحه به‌نشر رسیده است.

بعد از اظهارا ت وزیر معار ف پوهنوال دکتور عبدالرزاق زهیربه نما یند گی ا ز استادان ، میرمن معصومــه عصمتی مــعلمه لیسه‌زر غونه به‌وکالت از معلما ت‌و ښاغلی محمد دین‌به نمایند گی از معلما ن و لایات کشور بیانیه ها یی ایراد نمودند .

خبرنگار با ختر علاوه میکند که‌ضمن این محفل فهرست اسما ی آنعده از معلما ن‌کشور که‌به‌تقریب روز معلم ازحضور رئیس دولت وصدرا عظم بدریا فت‌مدال‌پوهنه وهنرافتخار یافته اند قرائت گــردید و محفل با ســرود ترانه معلم توسط یکدسته شا گردان‌معارف پایان یافت.

یك منبع وزارت معار ف گفت که‌فرامین ومدال های پو هنه وهنر طی محافل خا ص که در وزارت معارف‌پوهنتون‌کابل ومراکزو ولایات کشور برگزارمیشود به‌معلمان‌مستحق توزیع میشود .

جریان محفل کابل ننداری سا عـــــت ۹شب ۳۱ثور از رادیو افغانستان‌نشرگردید.

نامه نگارا ن‌باختر ازولا یا ت کشـــــور اطلاع میدهند معلمان کشور طی محا فلیکـه روز۳۱ثور درمراکز ولایات ترتیب یافته بود مراتب امتنان ومسرت شانرا بــه منا سبت برگزاری روز معلم به قایدملی ما ابر ا ز نمودند.

نامه نگاران با ختر علاوه میکنند که‌دراین محافل پیام ښا غلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم بمناسبت اینروز تو سط والیان قرائت شد که باابراز احساسات گرم حضار بدرقه گردید .

همچنان معلما ن و شا گردان مقا لات‌و اشعاری پیرامو ن ارز ش مقام معلم در این محافل ایراد نموده آماد گی شانرا بر ا ی برآورده شدن آرزو های مردم کشور تحت رهنمایی های رهبر انقلاب ماوعده دادند .

نامه نگارا ن می افزا یند که در محافل بزر گداشت از مقام معلم حمایل دسته های گل‌به معلمان اهدا گردید واین روز خجسته راشاگردان به مربیان شا ن تبر یـــــك گفتند.

در محافل روز معلم درولایات صا حـــب منصبان ارشد ار دوی جمـهو ری ما مور ین محلی ومنسو بین معارف اشتراك‌نموده‌بودند.

روزنامه های مرکز وولایا ت در شما ره های روز۳۰ثور پیام ښاغلی محمد داؤدرئیس دولت وصد راعظم رانشر نموده مقا لا ت‌و مضامین استقبا لیه مبنی بر ارز ش مقـا م معنوی معلم در جامعه تذکراتی داده مساعی معلمان را در تبارز اهداف دولت جمه وری درقسمت تربیه اولاد سالم آ رزو بــــر ده اند.

بیانیهٔ دوکتور نعمت الله پژواك وزیرمعارف به مناسبت روز معلم:

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستان و معاصر همواره قاطع و مهم بوده است

حضار گرا می‌و همسلکان عزیز :

برگزاری مراسم روز معلم که با اراده قایدملی ما امروز در سراسر مملکت صورت میگیرد نشانه از احترام خاص رئییس‌صاحب دولت به‌معلمان کشور و تقدیر از گسترش علم‌وعرفان در مملکت عزیز ما ست . روز معلم ومفکوره تقدیر از معلما ن کشور برای

اولین بار در تار یخ معارف مملکت با تـر توجه ښاغلی رئیس دو لت در زمان صدارت گذشته شان بمیان آمد من به نما یند گی‌از تمام منسو بین معارف اعم از استا دا ن ـ معلمان محصلان و شا گردان. ودر حقیقت همه طبقه علم دوست و منور کشور از این‌نوازش شان صمیمانه تشکر میکنم .

علاوتا بخود اجازه میدهم که ښاغلـــی رئیس دو لت را باستناد تار یخ وطن معلـــم بزرگ افغانستان یاد کنم.

زیرا جناب شان بغر ض نجات وطن از متلاشی شدن و ارتقای مجدد آن با اقدا م جسورانه انقلابی درسی رابه مردم افغانستان آمو ختند وهد یه کردند که در گذشته‌هیچ معلمی بتدر یس و تطبیق آن متوسل نشده بودبناء این روز را اولتر از همه بحضــــور خودشان تبریك میگوییم .

نقش معلم در بو جود آور دن تمدن های باستانی و معاصر و انکشا فا ت علو م‌تخنیك ادب‌وهنر مقد م وهو یدا است آنچه ما در ماحول خوداز ساخته دست بشر می بینیم شالوده افکار وا ندیشه های استا دا ن و معلمان است مهمتر از این معلم بنیان گذار طرز تفکر اجتماعا ت و طراح وجوه معنو ی انسانها بحسا ب‌میرود .

حضار گرا می:

در جهان امروز مللی سعاد ت انکشا ف وپیشر فت رانصیب شده اند که مردا ن آن بعلم و دانش‌اهمی ت‌بیشتر را قایل گر دیده وافراد آن‌سهم فعا لتری ر ا در اعمار جامعه خودبدوش گرفته اند.

ادیان سما وی وغیر آن دایما پیر وا ن خود رابه آمو ختن علم واخلاق و احترام بـه مربیون هدایت کرده است.

لطفا ورق بزنید

پوهاند نوین برای مطالعه راپور هیات تخنیکی ابدات تاریخی وارد هرات شد

پوهاند دکتور نو ین و زیر اطلا عا ت وکلتور صبح روز اول‌جوزابرای بازدیدآبدات تاریخی وملاحظه آخر ین‌را پور هیا ت‌تخنیکی آبدات تاریخی این وزارت وارد هرات‌شد.

پوهاند دکتور نوین در راه عزیمت بـه صوب هرات از محلیکه برای مر کز کلنوری چغچران تعیین گردیده بود نیز دید ن کرده وباښاغلی حضر ت میر حکیم وا لی غـــور درباره مذاکره نمود .

بقیه درصفحه ۶۳

نقش معلم در ساختمان یک اجتماع...

همچنان دین مبین اسلام بیش از همه ادیان دیگر مسلمانان را به کسب علم و عرفان مکلف میسازد دین مقدس اسلام اجازه نمیدهد که فاصله مکان، زمان یا نوعیت جنسی آدمی مانع کسب علم گردد حضرت محمد «ص» پیغمبر اسلام میفرمایند.

(علم را بیاموزید و لو در چین باشد) یا (آموختن علم بالای مرد وزن مسلمان فرض است) حضرت علی کرم الله و جهه تحصیل علم را از گهواره تا به گور لازم میشمارند.

ارزش علم و تقدیر از مقام معلمان در ادوار مختلف تاریخ باستان ما نیز سابقه طولانی دارد بسا دانشمندانی بودند که در محیط و محلی و منطقه‌ی مصدر خدمات عرفانی و تحولات اجتماعی گردیده و حلقه از تشنگان علم و معرفت را پرورده اند و مورد احترام و ستایش جامعه قرار یافته اند باساس سنن باستانی ما نیز احترام معلمان لازمی است.

با تقدیر از مساعی تمام کسانیکه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم در تکامل معارف شصت ساله معاصر سهم گرفته اند با تاثر باید اظهار کرد که پروگرام های تعلیم و تربیه موسسات تعلیمی ما احتیاجات حیاتی شاگردان و نیازمندی های جامعه افغانی را بالعموم اغماض کرده و به همین علت است که سالانه هزاران نفر از فارغان دوره های ابتدایی، متوسطه و لیسه باوجود صرف چند سال از عمر گرانبهای شان در مکاتب طوریکه شاید و باید نمیتوانند مصدر خدمت موثری برای بهبود وضع زندگی خود فامیل و اجتماع خود شوند. بلکه متاسفانه در اکثر موارد حتی از مثمریت آنها در اقتصاد فامیلی کاسته میشود.

دولت باوجود محدودیت های مالی مبالغ هنگفتی را همه‌ساله در ساحه تعلیم و تربیه سرمایه گذاری میکند باید از این سرمایه گذاری بصورت مطلوب استفاده شود.

طوریکه از خطابه رهبر ملی واضح میگردد دولت اکیدا هدایت داده است تا اصلاحات لازم را مطابق به مقتضیات نظام جمهوری در اهداف و پروگرام های سویه های مختلف تعلیمی وارد آوریم.

وزارت معارف بتاسی از این هدایات دولت گام های نخستین را بر داشته و سلسله اقدامات بعدی آن ادامه خواهد داشت. در معارف به تعلیمات حرفه وی و تخنیکی و شامل کردن آن در جزء پروگرام تعلیمات عمومی توجه زیاد و خاصی مبذول خواهد شد تا جوانان ما در ضمن داشتن صفات نیک بشری و وطن پرستی در زراعت مالداری، صنایع، تخنیک و حرفه های محلی دارای اندوخته های مسلکی و تجارب عملی بوده چنین مسالک را با افتخار بپذیرند و در ارتقای افغانستان نیرومند و مترقی سهم موثری بگیرند.

البته بمیان آوردن همه ریفورم ها و اصلاحات پروگرام های عرفانی مستلزم مطالعات دقیق علمی وقت کافی و مصارف زیاد مالی است که بصورت تدریجی صورت خواهد گرفت ما متیقنیم بیاری خداوند (ج) توانا تحت رهنمایی های بناغلی رئیس دولت و پشتیبانی و همکاری مردم معارف پرور تعدیلات و تغیرات مطلوبی بوجود آید.

طوریکه رهبر ملی بناغلی رئیس دولت درپیام روز معلم فرمودند.

خوشبختانه اززمان تاسیس نظام جمهوریت درتمام موسسات تعلیمی مملکت پروگرام های درسی بصورت تقنا عت بخش پیشرفته و همه شاگردان و محصلان بادسپلین کامل از دروس و رهنمایی های خردمندانه استادان و معلمان خود بکمال میل و آرامش و در صفای نیت و دوستی استفاده علمی به عمل آورده اند این نتیجه ارزش های ملی و ثمر بخش جمهوری است که معلمان و جوانان ما با استفاده از این مرحله حساس و تاریخی مملکت نمی خواهند دقیقه از حیات قیمت بهای خود را بیش ازاین ضایع سازند.

خواهران و برادران هموطن:

اوضاع رقت بار معارف و حالت آشوب زای مملکت در چندسال پیشتر از نظام جمهوری خاطره های تلخی را بمردم ما باقی گذاشته است. همه بیاد دارند در شاگرد و دماغ اولاد پاک نهاد وشریف ما چه تضادها تفرقه ها و ایده لوژی های نو وارد جا داده شد. چگونه مردم نجیب و وطن پرست افغانستان با ایجاد تفرقه های سیاسی مذهبی، سمتی، لسانی وغیره با یکدیگر دست و گریبان ساخته شدند. دقایق ارزنده حیات جوانان و معلمان ما بدون تحصیل علم واخلاق ضایع گشت و بالنتیجه صدمه بزرگی بو حدت ملی و اقتصاد مملکت وارد آمد بنابر همین دلایل بود که فرزندان فداکار وصدیق مملکت تحت زعامت قاید ملی مجبور شدند دست به کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ زده بایک حرکت انقلابی وطن را از تاخت و تاز اجانب وخانه جنگی های داخلی نجات بخشند.

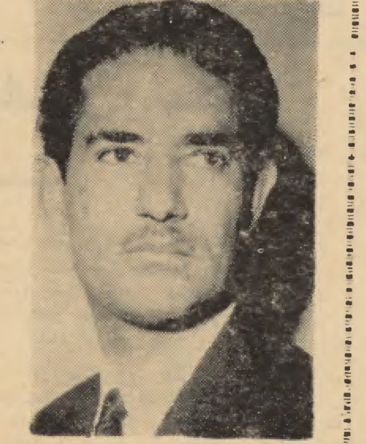
بناغلی رئیس دولت در روز برافراشتن بیرق ملی دولت جمهوری افغانستان فرمودند این نظام مردمی یعنی جمهوریت مال موروثی یک شخص ویک طبقه خاصی نیست بلکه مال هر فرد ملت نجیب افغانستان میباشد.

الحال وظیفه مردم افغانستان ومخصوصا استادان و معلمان است تا در تحکیم بنیان نظام جمهوری و حدت ملی، ارتقاء وتعالی مملکت سهم فعال تر و مثمر تر گرفته وجایب ملی و مسلکی خود را با جدیت وبیطرفی کامل از مفکوره های سیاسی و اغراض شخصی پیش ببرند.

رسالت تربیه نسل جوان، جزانا نیکه وطن پرست جمهوریت خواه متدین وصادق باشند بدوش استادان و معلمان کشور است چون این نظام مربوط به همه افراد مملکت

بقیه در صفحه ۶۳

دوکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردید.



دکتور حبیبی

باساس پیشنهاد وزارت داخله، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت دکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردیده است.

معادل ۲ ملیون افغانی سامان لابراتوار به وزارت معارف اهدا گردید

حکومت هند معادل دو ملیون افغانی سامان لابراتوار برای وزارت معارف اهدا کرده است.

بناغلی مهتا سفیر کبیر هند در کابل بساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۹ ثور با دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف ملاقات نموده وطی آن یکتعداد سامان وآلات لابراتواری را ازطرف حکومت هند تحت پروگرام همکاری تخنیکی واقتصادی آنکشور برای لیسه ومکاتیب متوسطه وزارت معارف اهدا نمود که ازطرف دکتور پژواک با تشکر پذیرفته شد.

دعوتی به‌مناسبت قانون اساسی فیدرالی آلمان

به‌مناسبت بیست و پنج و نیم سالگرهٔ تصویب قانون اساسی جمهوریت اتحادی آلمان دعوت از طرف ژارژ دافیر سفارت جمهوریت اتحادی آلمان، بناغلی ویزنر در کابل ترتیب یافته بود که درآن عده ای از اعضای کابینه، صاحب منصبان اردوی جمهوری، مامورین عالیرتبه ورؤسای کور دیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک کرده بودند.

قانون اساسی فیدرالی آلمان، بیست و پنج سال قبل دروقت حکومت ادناور فقید بمیان آمده وبا انفاذ آن در سر تاسر آلمان، کشور مذکور، دولت آلمان فدرال شناخته شد.

بقیه شماره گذشته

قانون بیرق

مادهٔ ۲۱ :

به تصمیم حکومت به علامت عزا بیرق بطور نیمه افراشته شده میتواند در چنین موارد بایست مامور بیرق پارچه را اولا به قبه تماس داده بعد به اندازهٔ نصف عرض بیرق از قبه آنرا پائین قرار دهند.

مادهٔ ۲۲ :

گذاشتن یا بر افراشتن بیرق ملی افغانستان بالای عمارات متروکه نیم کاره ـ مخروبه و امثال آن ممنوع است.

مادهٔ ۲۳ :

افراشتن بیرق ملی افغانستان بالای طیاره وسفینه هوایی ممنوع است این وسایط علامت جداگانه و مخصوص دارد که رنگهای بیرق درآن شامل است.

مادهٔ ۲۴:

بیرق ملی افغانستان در زیرپا فرش ونهاده شده نمیتواند.

مادهٔ ۲۵:

هر گاه بیرق ملی افغانستان نظر به احکام این قانون با یکی یا چندی از بیرق های دول متحابه یا بیرق های خصوصی در یکجا بر افراشته میشود پارچه و دیرک آن بیرقهای نباید از پارچه و دیرک بیرق ملی افغانستان بزرگتر وبلندتر باشد. در چنین مورد بیرق ملی افغانستان اولتر از همه افراشته شده در موقع پائین کردن از همه آخرین فرود آورده میشود.

مادهٔ ۲۶ :

بیرق ملی مقامات در کلیه روز های کار و جشنهای ملی رسمی بر افراشته میشود در سایر روز های تعطیل استعمال نمیگردد. بیرق های قرارگاه ها و پست ژاندارم وگمرکات سرحدی همواره در اهتزاز میباشد.

فصل دوم

مقامات صلاحیت دار استعمال بیرق

مادهٔ ۲۷ :

مقامات ذیل صلاحیت افراشتن بیرق را بر طبق احکام این قانون حایز اند:

(بقیه درصفحه ٦٢)

اسلام و زندگی

قسمت سوم

ترجمه و نگارش ع ، هبا

وطن و عقیده

پیهم مبارزه کردند، نبود، زیرا پیامبر اسلام وظیفه داشت بنای سعادت و نجات بخشی که خشت های اساسی ونخستین آن توسط رهبران راستین بشریت که روزگاران قبل ازطرف آفریدگار جهانیان، جهت‌رهنمایی ورهبری انسانها موظف شده‌بودند بسربرده وبپایهٔ کمال واوج نهایی اش برساند ٠

پیامبر اسلام (ص) سیزده سال ازعمرنبوت ورسالتش رادرمکه بسر برد ودر تمام این مدت، انسانها رابسوی وحدت ویگانه پرستی وبسوی استحکام وتثبیت شرف وکرامت انسانی، دعوت نمود ومساعی پیگیر ولاینقطع بخرج داد تادلهای مردم رابرای تابش انوار حق وحقیقت بگشاید وذهنیت هارا برای حصول برتری حقیقی وعزت وکرامت ، آماده ومستعد بسازد ٠

این فرستاده خداوندی ، خطاب بانسانها گفت: این بتهاکه شما آنرا تقدیس‌وپرستش مینمائید ساخته وپرداخته دست های خود شماست، آنهارادرهم شکنید وبدور یك کلمه ویك هدف اساسی جمع شوید، وآن اینکه جزخدای واحد، خدایی‌که همه جهانیان رااز نیستی به هستی آورده است، نپرستیم ٠

به قبیلهٔ قریش‌که درمیان مردم عرب قبیلهٔ اشراف وممتازی‌بودندفرمود: ازین آقایی ها واشرافیت صرف نظرکنید، این چیز ها که شما‌براین اهمیت میدهید کدام مفهوم وبرتری حقیقی ندارند ٠

انسانها همه مساوی ودارای ارزش های برابرذاتی وهمانندی هستند وهیچ گروه وهیچ فردی، ارباب وآقای فردی دیگر نیست وانسان ها جز باساس اندازه انجام‌کارهای نیك وپسندیده انسانی، هیچنوع برتری از نگاه قبیله، نژاد، رنگ وغیره بر دیگران ندارند ٠

امپراطوران وحکمروایان بزرگ جهان را بسوی وحدت ویگانه پرستی دعوت کرد ولی ایشان ازاوج فرعونیت وغرور منفی و غیرانسانی‌خویش پائین نشدندوتنزل ننمودند وهمانطور درخود خواهی وانحراف شان‌دوام دادند، بدین ترتیب زمینهٔ دعوت وگسترش حق وحقیقت، درمکه تحت اینگونه شرایط ناگوار، نامساعد شده روزبروز موانعی جدید ازطرف دشمنان ومخالفین سرسخت وصاحب نیروهای قوی مادی، جلوحرکت اصلاحی وجلو دعوت پیامبراسلام قرار میگرفت که درنتیجه جزپیش گرفتن راه هجرت چاره‌ای دیگر باقی نماند ٠

تاآخرین لحظه ازمبارزه دست نگرفت ، دشوارترین پیش آمدها راتحمل نمود، هیچ حرکت دشمنانه‌ای اوراازپادرنیاورد ودر برابر مبارزه بخاطر حق وحقیقت بچیزی نظرنداشت تاآنجاکه این زمزمه رادرگوش زمان فرا خواند که :

((قسم به آن ذاتی‌که خدایی ازآن اواست اگرخورشید رابدست راست ومهتاب را در دست چپ من بگذارند، ازین دعوت وازین مبارزه تاآخرین سرحدآن ، دست نخواهم گرفت وباز نخواهم نشست)) ٠

گروه سرکش وباطل پرست وارباب و طبقات مختلف، ازآنجاییکه حرکتها وقیام‌های اصلاحی وانسانی پیامبر اسلام راخلاف میل خویش دانسته ومنافع باطل وضدبشری شان رادرقبال پخش وگسترش این دعوت، روبه تباهی، یافتند، ازهرگونه حیل ودسایس‌برای منصرف ساختن پیامبراسلام ازین انقلاب و ماموریتش ، کارگرفتند، پیش کش هانمودند، وعده هادادند ، ولی چون هدف اساسی براه افتادن انقلابی عظیم وبشری، وازبنیاددرآوردن کاخهای عقاید وطرز تفکر های باطل وغرور باطل پرستی بود، این‌دعوت وحرکت روزبروز قوی تروبرازنده تر میگردد ٠

دشمنان حق وحقیقت وواضح تر گفته‌شود دشمنان سعادت بشر، چون ازفعالیت های دیگرخویش درزمینه مایوس شدند و همه دسایس خویش رابی نتیجه و بی ثمریافتند بفکرسوء قصدی علیه پیامبر اسلام افتادند ودرمجلسی فیصله کردندکه برای جلوگیری ازین حرکت، حرکتی‌که محمد (ص) براه انداخته ومیخواهدبااین طرزتفکرش دین‌پدران ومقدسات اجدادما راتوهین کند وحتی برای درهم ریختن پایه های آن قدعلم نماید، جز یك راه ویك چاره‌که عبارت ازبقتل رسانیدن شخص محمد (ص) است راهی دیگر موجود نیست ومابآید اینکاررا بهرقیمتی که انجام شود، انجامش بدهیم ومطمئنا وقتی مااین‌کار واین نقشه راعملی کردیم دیگر خطری متوجه ما وآئین کهین ما نخواهد بود.

زیرا عده‌ایکه بنام پیروان اوباقی میمانند آنهاخودبخود بسوی ماباز میگردند واز کرده های خویش اظهار ندامت مینمایند، چه اینها شاخه واواصل یك درخت شمرده میشوند و مسلماوقتی ریشه واصل ازمیان برداشته شد دیگر موجودیتی برای شاخه هاباقی نخواهد ماندوامروز بهروسیله که میسر شود باید این شاخ کج را ازدرخت مکبان قطع نمائیم ودیگراین وظیفهٔ جوانان وافراد شجاع وغیور قریش است که برای انجام این خدمت‌کمر همت ببندند واین محمد(ص) بن عبدالله را که هرگفته وهرحرف اوچون زنجیری در پای آزادی‌وزندگی‌ما وطرز عقایدوپندارما می‌پیچد وبازاین‌حرف های خویش‌راعنوان‌فرمان‌آسمانی وخدایی میدهد، ازمیان بردارند وبزندگی اش خاتمه بدهند ٠

باقیدارد

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت عمرو بن ام مکتوم (رض)

از: عینی

این صحابه جلیل القدرومهاجرمخلص برومند وقهرمان نابینای اسلامی که اصلا نامش عبدالله بن عمروقریش عامری بوده و

بعضی هابنام عمروبن قیس بن زائده بن‌اصم دانسته گروهی هم اورابنام حصین ویاعمر ابن ام مکتوم می نامند امامعروف به عمروبن ام مکتوم میباشد ٠

حسب بعضی ازروایات نام عمرو رارسول خدابرایش نهاده اند ٠ نام مادرش اصلا عاقله بنت عبدالله‌بن عنکثه بوده‌وپسرمامای‌خدیجه

بنت خویله همسر رسول خدا(رض) میباشد٠ درمکه قبل ازهجرت بدین اسلام مشرف شده

اززمره نخستین مهاجرین است که بامصعب بن عمر(رض) رهسپار مدینه گردید ٠

وی باوجود محرومیت ازدیدار دارای موقف عالی بوده قرآنکریم درآغاز سوره عبس موقف آنراتسجیل کرده است چنانچه روزی ازصفا دید قریش در مجلس فرخنده نبوی حاضر وحضرت پیغمبر (ص) ایشانرا باسلام دعوت وباآنها سرگرم مذاکره بودند ناگاه عبدالله‌بن

ام مکتوم که ازدیدگان نابینابود وارد شدو عرض کردیارسول خدا ! ازعلمی‌که خداوند بتوارزانی داشته مرابیاموز، عرض نابهنگام عبدالله بن ام مکتوم موردالتفات رسالت مآبی واقع نشد زیرآنحضرت (ص) بامر مهم تبلیغ اشتغال داشت وتصورنمودکه درمجلس مبارك سرداران‌قریش حاضراند واین‌ها مردان‌بانفوذو روسای قوم میباشند٠ اگربشرف ایمان مشرف شوند ممکن است عوام نیزازآنها پیروی‌کنند ودائره اسلام وسعت پذیرد ابن ام مکتوم مسلمان وازبار یافته‌گان حضور نبوت است واورا موقع تبلیغ وتعلیم بسیار است اگر به عبدالله ملتفت شوم بربزرگان قریش‌گران

می آید ودوباره به تبلیغات اسلام گوش نمیدهند . اما عبدالله بن ام مکتوم برعرض خوداصرار می کرد لذاحضرت پیغمبر (ص) برآشفت وآثارکدورت برچهره مبارك نیزآشکار شد درین واقعه چند آیه‌ای ازاول سوره عبس باین مضمون نازل شدکه :

روی ترش نمود واعراض کردبه‌سبب آنکه بیایدپیش توشتابان واومیترسد پس توازوی اواصلاح می شد یاپند میگرفت پس نفع میداد اورا آن پند٠ اماکسیکه بی نیازی کرد از

ایمان پس تومراورادرفکر می رفتی والزامی نیست برتو دراصلاح ناشدن‌آن‌واما کسیکه بیاید پیش توشتابان دادمیترسد پس توازوی بدیگری مشغول میشو ی ٠ چنین نباید کرد

هرآئینه آیات قرآن محض پنداست پس هر که خواهد آنرابخواند وپند گیرد، آیات در صحیفه های گرامی ثبت استبلندقدرنهایت پاك ٠

حضرت شاه صاحب می نگاردکه درین‌آیهٔ کریمه محض یك‌گلهٔ دوستانهٔ خداوند (ج) پیش دیگران ازرسول خویش میباشد ٠

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

آشنایم را که مدت زیادی بود ندیده بودم ، ساعت ۹ صبح وارد دفتر گردید . بخاطر اینکه از وی پذیرائی شده باشد باوی به گرمی صحبت کردم وازکار هاو مشغولیت های چندین ساله خودسر صحبت باز کرد ،منکه می‌فهمیدم ، خداخیر کند ، رفیقم که شخص بسیار پرگپ است ، نشود مانند عادت همیشه گیش صحبت خودرا طولانی کند ، در همین گل صبح من وهمکارانم را بیشتر مزاحم شود . بهمین اندیشه بودم ! و چای هم برایش خواستم ، آشنایم چای را نوش جان میکرد ولی صحبتش طولانی تر میشد ، اصلا گمانم به فکر رفتن نبود .

منکه بکار مشغول بودم اصلا درست نمی فهمیدم که سخنان او در مورد چه موضوعی است ، گاهی ازرویداد های کابل ، وگاهی هم از سفر های به اصطلاح خارجه اش سخن میگفت واصلا در سخنا نش منظوری نهفته نبود .

عقر به ساعت نزد یك یازده ونیم بود ، ولی آشنایم در کنجی چو کی یك بغله افتیده بود ! من چندین بار از شعبه برای اجرای کاری خارج شدم ،وقتی برگشتم دیدم با همکا را نم سر صحبت باز کرده است !

یکی از همکارانم که خیلی کار داشت ، حوصله اش سر رفت و بسیار مود بانه از آشنایم خواهش کرده تا اگر ممکن است چند دقیقهٔ ساکت باشد در این لحظه من وارددفتر شدم ، دیدم موصوف با همکارانم بگو مگو دارد ، وقتی چشمش بمن می افتد ، بدون اینکه خدا حافظی کند از دفتر خارج شد، من عقبش رفتم و دستش را گرفتم وبرای اینکه آزرده نشود از او معذرت خواستم اما اوباعصبا نیت گفت : اگر من مانند خودت آمردفتر میبودم ، قطعا اینگونه اشخاص را بدفتر استخدام نمیکردم ، درگذشته ها وقتیکه به شعبات و دفتر رفقا ویا دوست های مان میرفتیم، حتی نان چاشت را هم همانجا میخوردیم، شما اصلا از دفتر داری چیزی نمیدانید !

بقیه در صحفه ٦١



شنبه ٤ جوزا ۱۳۵۳ـ۳ جما دی الاولی ۱۳۹٤ـ ۲۵می ۱۹۷٤

روز معلم

امسال روز معلم با شکوه وجلال بیشتری تجلیل گردید . این امر نشانه نه یی از علا قه خاص رهبر انقلاب جمهوریت وقاید بزرگ ملی مابه توسعه وانکشاف علم‌وفرهنگ است . چنانچه طی ار شادات شان به معلمان مرکز وولایات کشور چنین گفتند :

« .. .انکشاف عمرانی ومادی یك کشور شاید کار آسانی باشد ، ولی اعمار معنوی یك ملت کاری ساده‌وبسیط نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا تعمیر نما ید ...)

حقیقتا در کشوری که افراد آن به زیور علم و دانش آراسته گردند و تعداد دانشمندان و صا حبان فضل‌وهنر روبه توسعه نهد هر گونه مشکلی در مدت کمی راه حل می‌یابدوزمینه جهت ترقی و پیشرفت آماده ساخته میشود .

حقیقتی است روشن که بزرگترین سرمایه و دارایی یك جامعه را، اندازه علم و دانشی نشان میدهد که‌در آن جامعه وجود دارد واز آن‌درراه خدمت بمردم استفاده میگردد در نظا م جمهوریت ، هما نطوریکه درساحات گوناگون حیاط اقتصادی‌اجتماعی ، وفر هنگی کشور ما اقدامات اسا سی در حال بو قوع‌پیوستن است ، هم چنان در ساحه انکشاف معارف و ایجاد تغییرات‌بزرگ کمی و کیفی در روش تعلیمی به منظور آنکه نسل جوان مطابق به‌ضروریات امروز وآینده کشور تربیه گردند، نیز نو آوری هایی بعمل‌می‌آید .

در آن موقعیکه رهبر بزرگ ما متکفل امور صدارت بودند ، روزمعلم برای اولین بار درکشورما تجلیل گردید واکنون که نظام جدید به رهبری‌قاید ملی‌ما در مملکت‌استقر اریافته است ، در بزر گداشت و تجلیل‌مقام ارزشمند معلم توجه بیشتر ی بعمل می آید . ویقین داریم که‌معلمان‌گرامی که درواقع‌روشن نگهدارنده مشعل علم وهنر میباشند ، از این‌به بعداز‌تسهیلات وامکا نات‌وسیعتری برخور دار خواهند گردید و فردای‌امید بخش تری در انتظار آنان خواهد بود .

بررسی مسایل روز

از کاظم آهنگ

مشکلات در جدا ساختن قوا در جبهه جولان

معلوم میشود که داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در تمام دورهٔ ماموریت های صلح خود باین اندازه به مشکل مواجه نشده بود مثلیکه در امرجدا ساختن قوا در جبهه جولان بآن مواجه است . تا کنون چندین بار اطلاعات خوشبینانه و امید وار کننده درین مورد نشر گردیدو به تعقیب آن نتیجه ای تبارز نکرد که نشان دهد در زمینه جداساختن قوا کدام تصمیمی اتخاذ میشود . آخرین اطلاعات در زمینه حاکی است که امکان رسیدن به موافقه واتخاذ تصمیمی در بارهٔ این موضوع در سفرفعلی داکترکیسنجر کمتر به مشاهده میرسد .

داکتر هنری کسینجر تا صبح روز جمعه سوم جوزا یازد همین دور مذاکرات خود را با مقامات مربوطه اسرائیلی و سوریه انجام داده و برای مدت ۲۶ روز در شرق میانه سپری کرد . در همین روز ازقول بعضی از مامورین عالیر تبه امریکا اعلان شد که وی هنوز هم به نتیجه ای واصل نگردیده است . مامورین امریکایی درین روز گفتند که کیسنجر در اکثر مسایل موفقیتی بدست آورده ولی امکان آن نخواهد بود که در پرتو این موفقیت ها کدام موافقتی بامضاً برسد و برای رسیدگی به موضوع وموافقیت روی تفصیل آن نمایندگان سوریه و اسرائیل در آینده به واشنگتن مسافرت خواهند کرد و آنجا به همراهی داکتر کیسنجر کار خود را درین موضوع دنبال خواهند نمود .

اکثر علاقه مندان موضوع باین فکراند که چرا کیسنجر درین ماموریت خود باین اندازه به مشکلات مواجه شده‌است در حالیکه می بینم در امر جدا ساختن قوا در جبهه سویز آنقدر به تکلیف نبود و در مذاکرات صلح ویتنام در پاریس کار خود را موفقانه‌از پیش برد باید گفت که طبیعت موضوع ویتنام وجدا ساختن قوا در جبهه سویز با موضوع جدا ساختن قوا در جولان فرق زیاد دارد مساله صلح ویتنام را بجایش میگذاریم ، درینجا تنها تفا وتهای بین جولان و سویز را بررسی می کنیم .

نخست از همه شخصیت های مصری وسوریه از نظر غایه واهداف وخطوط اساسی فکری شان از هم فرق دارند . دوم ، تناسب پیشرفت اسرائیل در جبهه سویز وجبهه جولان باهم متفاوت است باین معنی که اسرائیل با آنکه درجبهه سویز حتی توانست به غرب کانال پیشرفت نماید و شهر سویز را محاصره کند ولی درمقابل عساکر جمهوریت عربی مصر در شرق نفوذ کامل نمودند و خط مستحکم بارلیف را در هم شکستند واز جانبی هم باآنکه اسرائیل در غرب سویز نفوذ نموده بود در حقیقت آنعده از عساکر اسرائیل که در غرب بودند هر آن خود رادر خطر احساس‌میکردند وحتی طوریکه بعداً شایع شد مصر میتو انست عساکر اسرایيلی را در ین حصه محاصره کند وازبین ببرد درحالیکه درشرق سویز با آنکه قوای‌نمبر سوم مصر در محاصره اسرائیل قرار داشت اما به اسرائیل تسلیم نشده و هرگونه مشکل را مقاومت کرد . ازین موضوعات که بگذریم در جبهه سویز اسرائیل یک صحرای وسیع سوزان وبی آب علف سینا را اشغال نموده و در نظر سوق الجیشی جز قسمتها یی ذرغزه و شرم الشیخ دیگر کدام منفعتی را برای اسرائیل تأمین نمی کرد .

بنابر همین دلایل بوده که اسرائیل یك آن اولتر به مصالحه و جدا شدن قوا تن در داده و مذاکرات مربوط باین موضوع مدت درازی را نگرفت .

از همه مهمتر هنگام مذاکرات جدا ساختن قوا درجبهه سویز ایالات متحده امریکا و بعضی دیگر از کشور های غربی از مقاطعه نفتی اعراب‌هرروزه زیان میکشیدند وبرای اینکه این معضله را از سر راه خود دور سازند مخصو صاً امریکا جداً مساعی خودرا بخرچ داد تاباجدا شد ن قوا وایجاد مصالحه ای بین اسرائیل و مصر مجدداً از امتیاز نفت اعراب بر خوردار گردد ، چنانچه نتیجه آن بروفق همین مرام بود یعنی بمجرد جدا شدن قوا مقاطعه نفتی هم رفع گردید .

اما در جبهه جولان اوضاع‌چنان نیست که در موضوع سویز تذکار یافت . در جبهه جولان نخست از همه از نظر اشغال ساحه اسرائیل دست بالا دارد چه‌هرچه‌اشغال شده از جانب اسرائیل بوده است و از طرفی هم در ساحه اشغال نقاط ستراتیژیك کوه حر مون رادراختیار دارد که این امر مسلما سبقت اسرائیل را در بردارد و از جانب دیگر از نظر محبوسین جنگی تعداد بیشتری ازاتباع سوریه‌در اسرائیل محبوس اند در حالیکه محبوسین اسرائیل در حدود شصت و پنج نفر در سوریه میباشند . البته با ارتباط به محبوسین باید گفت که افراد اسرائیلی از نگاه تخصص ومفید بودن خود در امور نظامی برای اسرائیل خیلی مهم باشند .

صرف نظر از موضوعات متذکره موضوع جدا ساختن قوا در جبهه جولان وقتی صورت میگیرد که‌تنها جنگ بین سوریه‌و اسرائیل جریان دارد در حالیکه هنگام مذاکرات سویز عملا یك تعداد زیاد کشور های عربی با اسرائیل درنبرد بودند . بنابر همین دلایل و علل است که مذاکرات جدا ساختن قوا درجبهه جولان به مشکل مواجه گردیده است .وطوریکه یك روزنامه نگار شام دوم جوزا ابراز نموده است تا زمانیکه اسرائیل حا ضر به دادن امتیازات بیشتری درین مذاکرات نشود رسیدن به توافقی مشکل به نظر میرسد .

گرچه تاکنون به صراحت گفته نشده است که خط جدا شدن قوا ازکجا عبور خواهد کرد اما درطول دورهٔ مذاکرات ۲۶روز قبل کیسنجر چندین نظر درین باره ابراز گردید. نظر نخستین آن بود که اسرائیل تنها از یك حصه از ساحه های اشغالی جنگ ماه میزان گذشته بیرون میشود .

اما بعداً در اثر مذاکرات دوام دار هنری کیسنجر اعلان گردید که اسرائیل تمام ساحه اشغالی جنگ ماه میزان رابه شمول قسمتی از شهر قونیطره رها کرده و سه قله کوه حر مون را باختیار قوای صلح ملل متحد میگذارد . مدتی بعد ازآن گفته شد که خط جدایی قوا با متداد قلل کوه حرمون عبور میکند .

وبالاخره نظر آخری که طی روزهای اول ودوم جوزا ابراز شده این است که اسرائیل آماده خواهد بود تمام اراضی اشغالی جنگ میزان سال سال گذشته رابه شمول شهر قونیطره و بعضی‌ساحه های زراعتی جنوب جبهه جولان را ترك میگوید.

چنان به نظر میرسد که دربرابر تمام نظرات مذکور موقف سوریه همان موقف ثابت نخستین آن‌است باین معنی که اسرائیل باید ازتمام ساحه های اشغالی جنگهای سال گذشته، ۹ سال ۱۹۶۷ بیرون شده وبه حقوق حقه مردم فلسطین احترام بگذارد .

از جریان اوضاع معلوم میشود که داکتر کیسنجر نخست از همه برای حفظ پرستیژ شخصی خود وبرای حفظ حیثیت کشور خود شدیداً به‌مجا دلات خویش ادا مه میدهد و شاید هم روزی میتواند مطابق خواسته‌ های سوریه ، اسرائیل را متقاعد سازد ساحه های اشغالی را رها کند اما فعلا مشکلات وی درین زمینه زیادیست مساله منطقه حایل موضوع مبادله اسرا، کار محدود سا ختن قوای طرفین در دو جانب خط جدا یی ووظایف و کار قدری صلح ملل متحد ازجمله مسایلی‌است که گفته میشود امروز کیسنجر روی آن غور ودقت میکند ، دیده شود که این کار به کجا خواهد کشید .

از گل احمد زهاب نوری

دستهای کوچك: با هنر بزرگ

از دالان های پر پیچ و خم و سر پوشیده ، یکی پی دیگر میگذرم ، در سایه رو شنی راه نیمه تا ر یك، با اضطراب به پیش می روم، آ ن هایی که پیشا پیش من در حر کت اند، تندتند گام بر میدارند، بی‌پروا پیش میروند وهرچند لحظه یکبا ر ایستاده، مرا هم تشویق به تیزرفتن می کنند...

در خم یك کو چهٔ تاریـك، در برابر دروازه یی همه می ایستیم ، یك‌یك ازلای در، بدرون می رو یم . آنجا فضای باز کو چکی قرار دا رد، خانه هایکی بالای دیگر ساخته‌شده وبام های گنبدی آن تما شا یی‌وجالب است .

آنها، آنها یی که بامن آمده اند، بسویم می نکرند، لبخندی می زنند، بعد همه بسوی ز ینهٔ بار یکی برا ه می افتیم...

آنجا، در بالای زینه چهار دختر، دخترانی که تازه دو ران طفلی ر ا پشت سر گذ ا شته اند،منتظر ند.

چهار خوا هر... خوا هرانـــی هنر مند... یکی از آن ها راشماهم می شنا سید نا مش را شنیده اید نجیبه، نجیبه قا دری ...

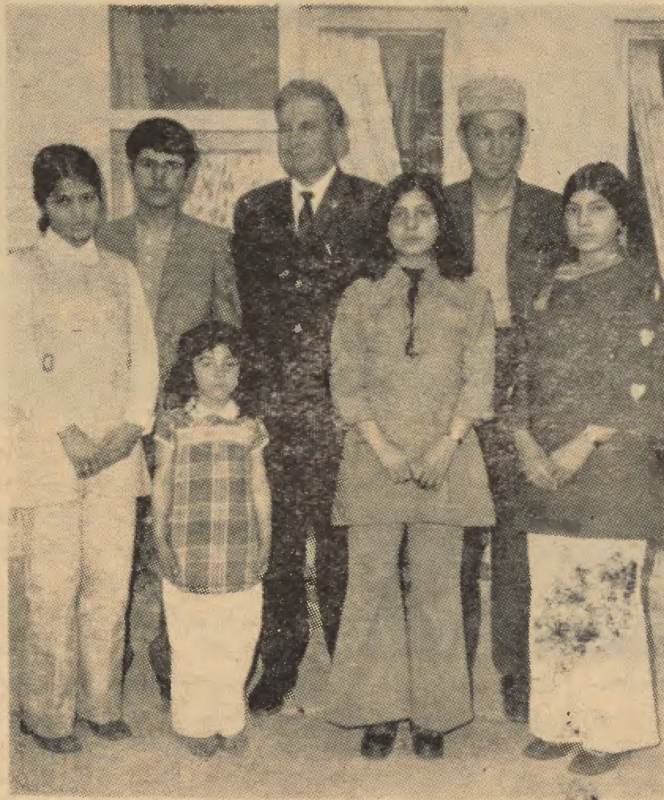
با هریك دست مید هم، کمـی به‌چهره شان خیره می‌شوم ، خورد سال لاغر اندام و شو خ...

دریك لحظهٔ کو تاه، این فکربرایم پیدا می شود، که آنهمه شهر ت‌آن ها، دروغ است... تعر یف ها یی که از کلکان هنر آفرین شان شنیده‌ام، دروغ بوده... و لی این فکر، دیری دوام نمی کند...

آنچه را که به چشم می بینم، این پندار را، از ذهنم می زداید....

* قالین از صنایع پر بهای‌کشور ماست، قا لین افغانی در جهـــان شهرت دارد، دوام آن، رنگ ها ی مرغوب آن و نقش های زیبا ورنگین آن...

اخیراً سفر کو تاهی به هـرا ت داشتم، شهر ادب و هنر ، در آنجا شنیدم ، که فا میل ها، دختـــران کوچك شان را تعلیم قالین بافی می دهند، شنیدم که کو چکتر ین دست ها بهترین قا لین ها را می با فند.



این‌است فامیل هنرمند ی‌کـه‌ا زکوچکی به صنعـت قالیـن با فـی پرداخته اند.

بناروال هرات (نفروسط)نیز درجمع آنها دیده میشود



نجیبه تاحال چند مدال صنعــت‌گرفته قالینچه های‌او در نما یشگا ه های خارجی طرفداران وعلا قمندان‌فراوا نی دارد

شنیدم که چهار خواهر، خواهرانی شش ساله،چهارده‌ساله،شانزده‌ساله وهژده ساله، درین ر شته مهار تی دارند، که شهرت آن ها از سر حد هرات گذشته، از مر ز های کشور گذشته و در جهان پخش گر دیده است.

مردم میگفتند، قا لینچه های‌بافت این خوا هران، در نما یشگاه جهانی اکسپو ـ ۷۰ علا قمندان فرا وانی پیدا کرده و مدالی برای شان کمایی کرد .

مرد م میگفتند ، که بعضی کشور های خارجی ازین خوا هران دعو ت کرده، که باقا لین های شان، بانمونه های هنر شان، به این ممالك سفر کنند.

ومن در کار گاه این خوا هران، همه شنیده ها را، همه گفته ها را به چشم دیدم .

کو چکترین خوا هر شش سا له است،، سعیده نام دارد و خرد سال ترین قالین باف کشور خواهد بود.

دست های کو چك او کمی می لرزد، قیچی سنگیـن را، در ست بر داشته نمیتواند، اما تند تند و ماهرانه بروی تار ها می لغزد وگره هایی رنگین را، یکی‌پهلوی د یگـر می زند...

او قا لین بافی را، ازخوا هرانش آموخته و حالا می تواند، به تنهایی این‌کار ،را انجا مدهد.

رشیده خوا هر سوم است،اوتازه پا به چهارده سالگی گذا شته شوخ وکمی خندان است.

از او می پر سم:

ـ ازین کارت خسته نمی شوی؟

می خندد و میگو ید:

ـ نه، من از خردی به این کا ر عادت کرده ام، اگر روزی کار نکنم، آنوقت مثل چیزی را که گم کر ده باشم ، دق می آورم.

رشیده که تحصیلا تش رادرهمان دورهٔ ابتدایی نا تمام گذا شته، یك شاگرد دارد و هر روز، در حدو د ده ساعت کار می کند.

خواهر دیگر صد یقه نام دا رد، شانزده سا له است، چهرهٔ گندمگون وقد دراز دارد.

هر چهار خواهر، در اتاق کوچکی که‌کار گاه شان است، کار میکنند.

نجیبه قا دری، خوا هر بزر گتر شان که هژده سا لگی را درین روز ها، پشت سر میگذا رد، از صنف چهارم، مکتب‌را، رها کرده و به‌قالین بافی پر داخته است .

در سال ۱۳۵۱ که جشن قا لیـن گرفته شد، او مدال وجا یزهٔ قالین رابد ست آورد.

این فامیل هنر مند رایاز ده نفر تشکیل میدهد، که تا حال‌دوخواهر شوهر کرده و رفته اند.

ښاغلی عبدالله پدر آن هامیگوید:

ـ یکروز به این فکر افتادم، که دخترانم چیزی را بیا موزند لـــه همیشه بدرد شان بخورد. صنعت قالین بافی در کشور ما و مخصوصا در شهر هرات طر فدا ران زیادی داشت.

من یك زن تر کمن را استخدام کردم، تا برای دخترانم قا لین‌بافی رابیا موزاند .

حالا طو ریکه می‌بینید، سالهاست که خود دخترانم شاگرد هایی دارن. و به دیگران، این کار را، می‌آموزند

وی می افزاید:

ـ هر دو دخترم که عرو سی‌کرد اند، قالین بافی را آمو خته بودند وحالا هرچار دختر دیگرم که بخانه هستند درین رشته مهارت کا فـــی دارند.

وی در پاسخ سوالی گفت:

معیشت فامیل مـا، از همـیـن را تامین می شود.

از نجیبه می پر سم:

بهتر ین دست مزدی که از یك قالینچه گر فته ای ، چند بوده ؟

او میگوید:

ـ یك قا لینچه را به پنجاه هزار افغانی فروخته ایم واین بلند تر ین دست مزد ما بود.

انچه در کار گاه این دخترا ن جالب بود و قالیـن های شا ن ر ا پر ارزش ساخته، ریزه کاری ها، ونقش های است، که در قا لین‌بکار می‌برند.

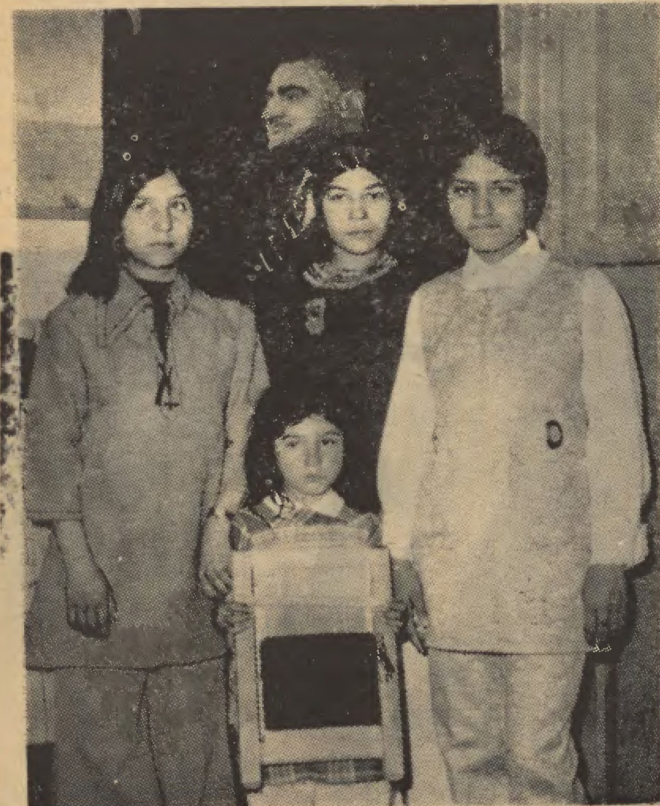
در شهر هرات، اکثر فامیل ها، کار گاه های قا لین با فـی را در منازل‌شان پهن کرده و دختر ا ن شان را، به اینکار تشویق میکنند.

ما در کشور هنر مندان فرا وانی داریم وهمه جوا نان ایـــن دیار، استعداد سر شاری دارنـد، که با اندك تشویق و تو جه، می توا نند کار های بزرگی را انجام دهند.

درینجا از ښا غلی عبدالقیوم سی ښاروال هرات که برای دیدن کارگاه دختران قالین باف با من همکا ری کرد، تشکر میکنم.



سعیده ٦ساله‌است، کلکان کوچك‌ولرزان او تندتند گره های رنگیـن برقالین میزند



چهار خواهرخردسال ،هنرمندانی‌که‌همین حالا شا گردانی هم دارند.

از مجله «استار اندا ستایل» ترجمه (از)

((نیوتن)) پس از ۲۵ سال ک

من همواره از هوا خواهان سر سخت (نیوتن) بوده‌ام ۰در دورانی‌که کلمهٔ (بزرگی) معنای خودش را از دست داده و به کلمه **پیش پا افتاده** یی مبدل شده ، «نیوتن» به معنای اصلی کلمه ،به همان معنای که در فرهنگها آمده **(بزرگ) است** .

در درازای شصت سالی که از عمر سینمای هندی میگذرد در آسمان این سینما ستار گان بسیاری پدید آمده اند که بنابر علتی نزد مردم **محبوبیت** داشته بوده اند ۰ به طور نمونه از (نور جهان).(خوی شید) و (ثریا) نام میتوان برد **که آواز هـا ی خوشی** داشتند ۰از (مدهو بالا)و (سلو چنا) **به خاطر زیبایی شان میتوان یاد کرد** ۰هم چنان از (گیتابالی) و (زومولا)به خاطر **حاتیت شان سخن میتوان گفت** :

ولی برای من در میان باز یگران زن سینمای هندی تنها چار نفر شایسته نام **(بزرگ) هستند ۰این چار نفر عبارت انداز** (مینا کماری).(نرگس) «سا چیترا سن » و «نیوتن »۰

• • •

امسال (نیوتن) بیست وپنجمین سال‌کار ش را در جهان سینما تکمیل میکند ۰درین مدت بیست وپنج سال در پنجاه **وشش‌فلم** نقش **بازی** کرده است ۰

(نیوتن)در خانواده یی **به جهان آمد** که حرفهٔ سینما **گری داشت** :مادرش از بازیگران پر آوازه زمان خودش به شمار میرفت وپدرش کار گردان وتولید گر فلم بود۰

(نیوتن) در سال ۱۹۳۶ ،یعنی دو سال بعد از ازدواج مادر ش با (کمار سن۔سمرات)زاده شد۰ وی برای هفت سال یگانه کودك خانواده ونواسه نازدانهٔ مادر کلا نش بود ۰

هنگامی فقط دو نیم سال داشت ،نخستین نمایشس خودش را در هوتل (تاج محل)در بمبی اجراء کرد ۰در سن پنج‌سا لگی ، هنگام بازی در نمایشی که حیات آوازخوان معروف ،یعنی (جوتیکارای)را نشان میدا د اولین بار برای هوا خواهانش امضاء داد۰

در سن هشت سالگی در یک فلم پدرش به نام ۰(دل دمایاتی) نقشس ۰کوچکی را بازی کرد ۰درده سالگی در نمایشنا مه ها ظاهر میشد ،میرقصید وآواز میخوا ندو در چارده سالگی به مقام (بانوی هند) بر گزیده شد ۰

در پانزده سالگی در فلم (نگینه) نقشس اول را بازی کرد این فلم جایزه (سلور جوبلی) رازبود ۰اما خود (نیوتن) وقتی خواست وارد سینما شودو فلم (نگینه) را تماشا کند. ازین کار او ممانعت کردند زیرا هیات سانسور فلم (نگینه)را دردسته بندی فلم های «الف» شامل کرده بودند وبدینصورت پسران ودختران نابالغ از دیدن آن محروم بودند ـاجازه داشتند در چنین فلمها بازی کنند .ولی اجازه نداشتند به تماشای آنها بروند !

اکنون (نیوتن) سی وهشت سال دارد ،تا بیست وپنج سالگی در پنجاه وشش فلم ظاهر شده بود ـازین میان سیزده فلم جایزه (سلور جوبلی)راربوده است هم چنان نه فلم او ناتمام مانده است۰

(نیوتن) در دوران کار بازیگریش بیشتر با (ناصر خان) .(سونل دت)«راجکپور » . «بلراج سهانی »و (دیوانند) همبازی بود ه است ۰وی تنها یك باردر فلم (شکوه) با (دلیب کمار)همبازی شد. ولی این فلم که به دست (رمیش سیگل) کار گردانی میشد ناتمام ماند ۰

(نیوتن در سال ۱۹۵۹ بایك افسرنیروی دریایی هند ازدواج‌کرد۰ حالااین زنو شوهر پسر دوازده ساله یی‌دارند به نام (مونیش)

این نکته ها حقیقتهای برهنهٔ زند گا نی (نیوتن) است. ولی‌در قلمرو روانی ـعاطفی **این‌زن چیز های دیگری وجود دارد که‌انگیزه** آن شده تا (نیوتن)هنرمند بزرگی باشد۰

هنگامی که نیوتن) دوازده یا سیزده سال داشت ،مادرش وی را شامل کورسی ساخت تا موسیقی ،آواز خوانی ورقص بیاموزد ۰ این کار برای آن بود تادخترك آماده کا ر سینمایی گردد۰

(موتی لال) که از دوستان نزدیك پدرش بود،وی‌را برای‌بازی درصحنه های‌فلم (هماری بتی)تمرین داد۰ این فلم اگر چه از نظر درامه، **پیروزی چندانی** نداشت ،آغاز کار سینمایی (نیوتن) به شمار میرود ۰به دنبال این فلم، برای بازی نقشی زن اول در فلم (نگینه) برگزیده شد تابا (ناصر خان) هم۔بازی شود ۰

(نگینه) جایزه (سلور جوبلی) را ربود۰ در نتیجه چندین در خواست دیگر به(نیو تن) رسید (درین میان میتوان از فلمهای (هملوگ) ، (آغوش) ،«پربت» ، «هنگامه» (ستیشم) و(ترموهی) رانام برد ۰

درین هنگام منتقدان سینمایی نکته های متضادی در باره‌او نوشتند **۰مثلا مجلهٔ (فلم** فیر) در سال ۱۹۵۲ طی بررسی بازی او در **فلم (پربت)** نوشت **«بازی نیوتن‌سخت‌مایوس کننده است ۰»**

همین مجله درماه جنوری سال ۱۹۵۳ هنگام تبصره برفلم «شیشم» نظر های متضاد دیگری دربارهٔ (نیوتن) داد ۰مجله نوشت (قدرت فلم‌بر نیوتن اتکاء دارد ۰وی دوشیزه جوانیست وچشمها یی‌دارد سر شار از شگفتی محبت ۰بازی او قشنگ است و عشق معصومانه یی رانمایش میدهد ۰)

همین منتقد در بارهٔ فلم (نمروهی) نوشت (نیوتن تازه جوان نقشس زن بالغی را بازی میکند ۰درنتیجه بازی‌او خالی از هیجان است ۰)

(ناصر خان)که برای مدت کوتاهی از ستار گان محبوب بود ،غالبا از طرف تولید گران برای‌همباز ی شدن با(نیوتن) انتخاب میشد ۰این دو نفر مدتی یك تیم رومانتیك را تشکیل داده بودند ۰

یکی از خبرنگاران در آن زمان نظر (ناصر خان) رادر باره همبازیشس پرسیدوی. **در پاسخ گفت (نیوتن باز یگریست که** احساسا تزنده یی‌دارد وتخیلشس بسیا ر غنیست ۰)

در همین هنگام یکی از مجله ها وی را (دختر رویایی)خواند واز زبان او نوشت (سر گرمی من ساختن کاخها درهواست ۰) مادرش درین دوره گفت (دخترم) **بالغترین** تازه جوان جهان سینما ست ۰)

روابط بین(نیوتن) ومادرش دلچسپ‌است هردو دربرابر همدگر **به‌تفاهم‌کامل رسیده بودند ۰میگویند که هنگام بازی در نخستین** فلمش پاهای مادرش راگرفت وگفت (مادر، **مرا دعا کن!)**

با اینهمه ،پانزده سال بعد این مادر و دختر **برسر مسایل پولی دشمن سر سخت یکدیگر شدند وهمه روز در دهلیزهای‌عمارت** محکمه باهم دعوا داشتند ۰

«نیوتن» پس از «ناصر خان» با بازی **«پریم‌نات» (شمی کپور) «سنجی» (بهارت**



نیوتن

گران دیگری چون (راجکپور). (دیوانند). بهوشن) و(سونل دت) تیمهای هنری ۰رابه وجود آورد ۰او تقریبا باهر (کمار)دیگر سینمای هندی همبازی بوده به استثنا ی (دلیب کمار) ۰

چندی پیشس که‌من به دیدن (نیوتن)رفته بودم ،ازش پرسیدم چرا هرگزبابزر گترین **بازیگر مرد سینمای هندی ،یعنی (دلیپ** کمار).همبازی نشده است ۰جواب داد :

(من در سراسر حیات‌باز یگریم یك بار با (یوسف صاحب) همبازی شدم ۰در سال ۱۹۵۱ در فلم (شکوه)در نقشی مقابل ا ؤ قرار گرفتم ولی این‌فلم ـشاید به خاطر اشکالات مالی ـنیمه تمام ماند ۰

(شکوه فلم خوبی بود ومیتوا نست پیروزی های بزرگی به دست آرد ۰یوسف صاحب وکار گردان فلم‌یعنی (رامیش سیگل) هردو برای من بسیار مفید بودند (نیوتن) از (یوسف صاحب) صحبت میکند ،منظور شس البته (دلیپ کمار است ـمترجم)

(در فلم شکوه من خودم راوقف (رام) کرده‌ام که قهرمان فلم است من میخواستم از نظر ذهنی ومعنوی به او برسم ،از یـن رو برای احساس رسیدن به او ،به معابدمی رفتم ۰بدینصورت ،حتی وقتی (رام)در میدان جنگ میبود ،من خودم را به اوپیوند داده میتوانستم ۰

(کارگردانی (رامیش سیگل زیبا بود اگر چه من درآن هنگام‌خام بودم، ولی فکر میکنم که این موضوع را میشود امروزدو باره‌احیاء کرد۰)

از نیوتن پرسیدم :

(از میان پنجاه وشش فلمی که در آنها



کار سینمایی



نقش بازی کرده‌اید ،کدام یك بیشتر رضایت شما را فراهم ساخته است ؟)

جواب داد :

(فلم های‌سینما سوجاتا،سونی که چیدیا ومنزل فلمهای مورد نظر خودم هستند ٠در پهلوی اینها ،(صورت اور سیرت) ،(میلن) و(انوراگ) را که درین آخر ها ساخته شده است ٠از بهتر ی‌فلمهای خودم میدانم در میان کار گردانان خیلی خوش دارم که زیر نظر (بمیل روی)و (امیا چکرور تی)کار کنم (به نظر من یك کار گردان خوب ار نیاز مندیهای یك بازیگر است ٠)

پرسیدم :

(چگونه خود تان را برای یك صحنه احساساتی آماده میسازید.)

جواب داد :

(غالبا در درون خودم این کار را انجا م میدهم ٠)

بعد لبخند زد وگفت :

(من طرفدار تمرین زیاد نیستم ،من همواره به کار گردانان گفته ام که فقط وقتی کمره به کار افتد ، من‌بازی واقعی خودم را نشان میدهم٠

(امیا چکر ورتی بغیر از تمرین ها ی عمومی دیگری کاری‌از من نمیخوا ست ، «بمیل روی» نیز همین طور بود درضیاءرادی کار گردان فلم هملوك نیز صحنه ها ی احساساتی را بدون تمرین فلمبر دار ی میکرد)٠

پرسیدم :

(با همبازی ها خود تان را چگونه‌مرتبط میسازید ؟وقتی کسی را دوست نداشته باشید، بازی بااو برای تان دشوار نیست؟ همچنان باکسانی که روابط خوبی با ایشان ندارید ،چطور همبازی شده میتوانید ؟)

جواب داد :

(من هرگز احساسات شخصی خود مرا با کار هایم گد نکرده‌ام ٠اشکالات ،اضطرا بها وتشویشهای من هر قدر زیاد باشد ،به مجردی که کمره به حرکت میافتد ،من همه را فراموش میکنم ٠اصلا از قالب (نیوتن) میبرایم ودر قالب آدمی میروم که نقشش را بازی میکنم ٠البته آدم باید با هر گو نه بازیگر بسازد بعضی از باز یگران شوخ طبع هستند ٠گروهی طبیعت جدی دارند ٠ دسته یی به تمرین زیاد نیاز مند هستند خلاصه که طبیعت باز یگران فرق میکند ٠ باید با همه ساخت) ٠

پرسیدم :

(در ینصورت ،شما طرفدار بازی بدون آمادگی قبلی هستید ؟)

جواب داد :

(درست است ٠من غالبا پیش از آنکه در برابر کمره ظاهر شوم، در ذهن خود م برای بازی آمادگی میگیرم ولی باوجود این خوش ندارم برای تحقیق این نظر فلم خام‌یا وقت بسیار راضایع سازم ٠)

پرسید م:

(آرزو دارید یکروز خود تان فلمی راکار گردانی کنید ؟)

(نیوتن) جواب داد :

(نی ،هرگز این کار را نخواهم کرد اگر چه کارگردانی پیشنهاد دلچسپی است، ولی من بیشتر با بازیگری آمیخته ام٠ولی در برخی از موارد اگر کار گردان بازیگران خوبی‌در اختیار داشته باشد،این باز یگران در امر کارگردانی باأو همکاری میتوانند کرد

(یك نمونهٔاین همکاری درفلم (ستوداگر) که به دست (سودین دورای)کار گردا نی میشد اتفاق‌افتاد ٠این حادثه در هما ن صحنه (تلك تلك) روی داد این صحنه به دست کسی دیگری نوشته شده بود ومن احساس کردم که باآدمی که نقش را بازی میکنم ،ساز گار نیست ٠

(این موضوع رابه کار گردان گفتم واو ازمه خواست صحنه‌را طوری که خوداحساس میکنم ،بنویسم ٠من این کاررا کردم وکار-گردان آن‌پسندید٠ این صحنه درفلم به همان گونه یی آمده است که من احساس میکردم ٠شما ازین فلم خوشتان آمد؟)

جواب دادم:

(بلی ،بسیار خوشم آمد ٠فلم خوبی‌بود٠)

(نیوتن) دنبالهٔ سخنش را گرفت :

(کار گردان با چنین کار گردانان بسیار آسان است، من از کار گردانانی خوشم می آید که‌دما غهای انعطاف پذیر دأدند (امیادی رای) از کار گر دانانی بود که‌درکار شان سختگیر هستند ٠واین البته به خاطر آ ن بود که (امیادی)از کار خودش تصو یر دقیقی در دست داشت ٠با اینهمه، چندین‌بار اتفاق افتاده که أو نظر دیگران را بپذیرد٠

گفتم :

(میتوانید درین مورد نمونهٔ یی بدهید که (امیادی) نظر کسی دیگری را پذیرفته‌باشد زیرا من این کار گردان را خیلی خوب می شناسم ومیدانم‌که به درك خودش بسیا ر معتقد بود ٠)

(نیوتن) گفت :

(نی ،ولی از وسعت نظر او مثا لی داده میتوانم پایان فلم وشما)مثا لی خوبیست ٠پایان فلم چنان بود که دختر ، یعنی من ـ اگر دستش را ببرد وخود کشی کند درحالی که (بلراج سهانی) به سوی وی می‌شتابد ٠درین زمان من تجارب خوبی داشتم و فکر نمیکردم این دختر از دخترانی باشد که دست به خودکشی بزند ٠فکر می-کردم وی ترجیح میدهد انتقام بگیرد تااینکه



خود کشی کند ٠

(ازین رو موضوع را با (امیادی رای)در میان نهادم ٠سرانجام پس از یك بحث و گفت وگو نظر مرا پذیرفت وپایان فلم را تغییر داد ٠)

پر سیدم :

(پس ازین ،در آینده ،میخوا هید ا ز بازیگری کناره گیری کنید؟یا در نظر دارید نقش های بزرگسالان را بازی نمایید٠)

جواب داد:

(بعد از فلم (انوراگ)از من خواسته شد تادر چندین فلمو نقش های «مخصوص» داشته باشم٠ ولی این نقشها برای من دلچسپ نبود ونپذیر فتم ولی هیچ خوش ندارم بازیگری را ترك گویم ٠هر گاه جریان سینمایی در ینجا دگرگون شود ومانند هوای وود فلمنامه های خاص باز یگران به میا ن آید ،من‌در آن فلمهایی ظاهر خواهم شد که با طبیعتم نزدیکتر باشد ٠

(من خواستار نقشهای بسیار چشمگیر نیستم ،برای اینکه ازین نقشها زیادی بازی کرده‌ام ٠ولی‌اگر فلمنامه خوبی در دستر س باشد ،خوشم میاید که در یك کمیدی بازی کنم ٠فلم (فنی‌گرل)رابه یاد آرید ٠فلم خوبی بود ٠نبود؟)

(هنگامی که فلم (سوجاتا) به پایان رسید، بسیاری از هوا خواهان من از مه خواستند تا از بازیگری کناره گیری کنم ٠ آنان میگفتند که من‌به اوج خودم رسیده‌بودم در آن هنگام تازه عروسی کرده بود)ولی من این توصیهٔ آنان‌را نپذیرفتم ودر فلمهای (بندنی) ،(میلن) و«مهربان» ظاهر شد م٠ درین فلمها بازیم بهتر شده بود ٠»

پرسیدم :

(لحظات فراغت را چگونه سپری میکنید؟)

جواب داد:

(مقدار زیادی از وقتم را در منزل می ـ گذرانم ٠کارخانه کار های زیادی وجود دارد گذشته ازین هنوز تمرین آواز میکنم وباغ خودم را دارم ،در باغ تخم میکارم ،نهال مینشانم٠ اینها خیلی دلچسپ است ٠)

پرسیدم :

فلم (صورت اور سیرت)را شوهر تان کار گردانی کرد ٠درنظر دارید که باز هم به‌صورت مشترك فلمی تهیه کنید؟)

جواب داد:

(نی، در آینده نزدیکی این کار را نخواهیم کرد ٠)

● ● ●

این گفت وشنود با (نیوتن) به خاطر آنچه گفته شد وبه خاطر آنچه ناگفته ما ند، بسیاردلچسپ است ٠

در پیرامون بازیگروباز یگری پرسشهای بسیار وجود دارد ٠

ـ بازیگر چگونه بازی می آفریند ؟

ـاین آفر ینش از کدام چشمهٔ شخصیت بازیگر بیرون میاید ؟

ـ نقش حیات واقعی‌در عملیه این‌آفرینش چیست ؟

ـآیا شکست وغصه این آفرینش را بهبودی میبخشند ؟

بادرنظر داشت بازی نیوتن در فلمهای (سیما) ،(سوجاتا) ،«بندنی» وسودا گر» آدم در مییابد که این سوالها نه تنها د مورد نیوتن اهمیت دارد ،بلکه در مور د هر بازیگر خوب اهمیت پیدا میکند ٠

به نظر من آنچه امروز نیوتن به آن نیاز دارد ،فلمساز پر استعداد یست که نیوتن را با دلیپ کمار همبازی بسازد وقصه پر قدرتی را پیدا کند که بااین دو بازیگر هماهنگی داشته باشد ٠نیوتن به چیز ی ضرورت دارد همانند آنچه بین (الیزا بت تیلور) و (ریچارد برتون) «در فلم »چه کسی از ویر جینیا وولف میترسد ؟) وجود داشت ٠

آیا چنین فلمی ساخته خواهد شد ٠؟

کسی نمیداند ٠

حقیقت این است که هر آنچه نیوتن تا کنون در سینمای هندی انجام داده کافی نیست ٠من عقیده دارم که تمام فلمها ی خوب نیوتن ،حتی آنهایی که نیوتن به خاطر بازی در آنها جایزه گرفته است ،فقط شمه یی از استعداد این باز یگر رانمایان ساخته است ٠واو خودش هم این نکته را میداند ٠

در درون این زن راز هایی بیشتر ازآن-چه فلمسازان تاکنون کشف کرده اند ،وجود دارد ٠بر همین مبناست که اکنون ،پس از بیست و پنج سال ، کرسی جاوید رنگی درانتظار نیوتن است ، انتظارمیکشدکه‌نیوتن بر آن قرار گیرد ٠

(پایان)

: دیپلوم انجنیر سرودی

انسان و طبیعت در سر حد سالهای هزار سوم

● باندازه کردن روشنی سطح سیاره زمین از بدنه کشتی کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعین کنیم.

پـانزده ، بیست سال علم و تخنیك به پیشرفت یده است ، انسانها د ر تی و روزمرهٔ خویش راجع اثرات شدید استفاده از فکر نمی کـر دند . جریان این مـدت آرزو اجع به سر نـو شت فکر کنند. **بیو سفیـر** شو خارجی **سیاره زمین** ران تمام اثرات فعالیت دی انسان منعکس گردیده

است . آ نها باین مفکوره بودند که ذخایر بیو لو ژیکی بیو سفیرمحدود نمی باشد .

طوریکه می بینیم ازین تـا ریخ پیشرفت علم و تخنیك مدت ز یادی سپری نگردیده است . مگرمناسبات انسان باپرابلم محافظه محیط اطراف ودفاع از بیو سفیر بسیار تـغییر خورده است . مو سسات بین‌المللی دولت های جهان ، کمیته هـای اجتماعی و حتی هر یکی از ماوشما بصورت جدا گـا نه از پیشر فـت سریع علم و تخنیك گوش میدهیم. خوشبختانه فعلا کدام حا دثهٔ خـطر ناك رخ نداده است . لیکن فعا لیت های اقتصادی انسانها چنان سا حهٔ و سیع ژیو لو ژیکی را در برگرفته واستحصال و پیشرفت تخنیك آن قدر رشد نموده است که‌در پیشرفت تاریخی جهان خطرات حقیقی تخریب دوران مواد بیو لوژیکی بروز کرده است .

پیشرفت تخنیك بالکل طرق‌جدید انتقال انرژی و سواد را به بیوسفیر پیشنهاد کرده و توازن طبعی‌راخراب کرده است . در جریان ۷ـ۱۵ سال **گلشته استحصال انرژی در جـهان** ما دو چند گردیده است. این‌موضوع اساس ، امکا نات عملی ا نسان را **نشان میدهد . این راهم‌بایدخاطـر** نشان بسازیم که که نظر به بعضی محاسبات استحصال صنا یـع در جریان ۳۵ سال دو چند خـوا هد گردید . پس شما راجع به فعالیت های مو جوده انسانها در روی زمین چه فکر می‌نمائید ؟

هنوز عالم مشهور روسی‌ویر ناد ـ سکی که بنیان گذار مطالعه عصری راجع بیوسفیر می باشد چنین‌گفته است که جا معهٔ بشری یك قـوه فوق العاده قوی ژیولوژیکی است که بصورت ثابت می تواند چهرهٔ سیاره زمین را تغییر بد هند و یابعبا رت دیگر درزمان مو جوده یك عـده عواملی موجود است که و قت ما را نه تنها به پرابلم‌محافظه طبیعت‌در کره زمین دریك ساحهٔ فراخ بـلکه پرابلم محافظه و نگهبانی بیو سفیر بخود معطوف می سازد . پرابلـم محافظه بیو سفیر یك موضوع‌بسیار مغلق و پیچیده بوده ، دارای خواص کاسلکی بوده وبا تمام سـا حـات فعالیت انسانها دارای را بطه می ـ باشد. اگر مامو ضوع را خلص تر بسازیم گفته می توانیم که پـرا بلم محافظه و نگهبانی بیو سفیر با دو سمت فعالیت انسانها مربوط می‌ـ باشد . اول تخریب طبیعت سطـح زمین در نتیجه فعالیت انسا نها در روی زمین یعنی اعمارساختما نهائی بزرگ ، اعمار کانالها، امحاوتخریب کردن جنگلات و غیره درین مر حله شامل می باشد . دو می عبا رت از بیرون انداختن مواد فا ضله‌ودیگر اشیاء غیر مضره از مراکز صنعتی به بیرون ، پیدایش تکا مل اشیاء ومو جودات مضره در محیط اطراف یعنی بیو سفیر می باشد .

اگر چه مطرح‌شدن این‌موضوعات یك طرح‌جدید است بازهم **نابغه‌های** جهان از زمانهای سا بق باینطرف **مردمان را** برای دو ستی با محیـط اطراف دعوت می کردند . مثال یکی از دانشمند ان قـ گذشته نوشتـــه است : « بوسیلهٔ محیط اطراف خود ز می نماید یعنی طبیعت و محیـ به شکل وجود آنست و انـ بصورت دایمی **باآن‌درتماس** از طرف دیگر طبیعت **بحیث** نیست که یك انسان را بـ دیگر ربط می دهد . این ز یاد آور شویم ک هرعصر و

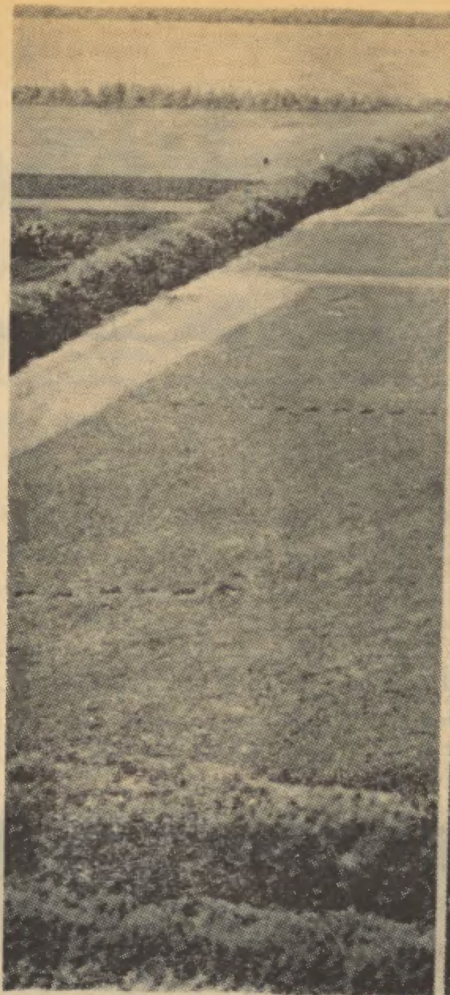
لطفاورق بز نید



چقدر بسیار عالی وقتیکه‌حیوانات از انسان نمی تر سند







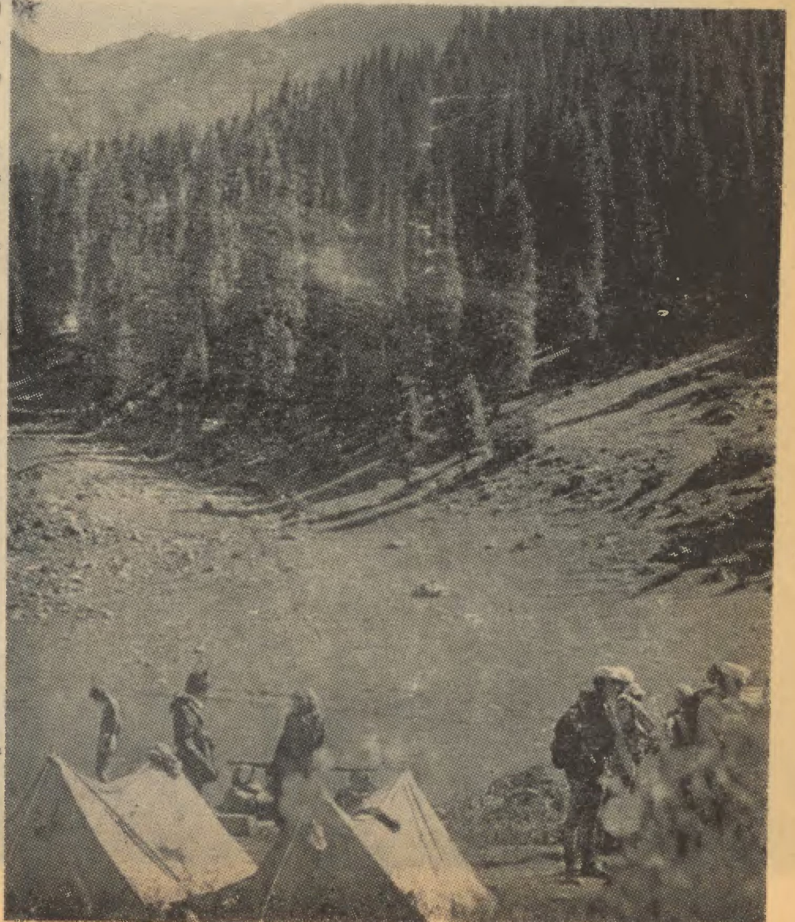
از انسانها تقاضا هائی جدید می ـ شود والبته برای اجرای آنـها وسایط لازمه سا خته میشود .

در قرن بیست فضا نـور دی بمیدان آمده و در پیش چشم مـا وسایط کیهانی بحیث مهمترین آلات حل کننده پرابلم محا فظه طبیعت رشد کرده است .

برای اینکه از استفاده علـمی و عملی اقمار مصنو عـی زمیـن و کشتی های پیلوت دار برای مطالعه ومحافظه طبیعت بـاخبـر شویم ، معلوماتی چند که از کشتی کیهـانی پیلوت دار «سایوز » «۱۲» بدسـت آمده در دسترس خوانندگان قرار یدهیم.

کشتی کیهانی « سایوز ـ ۱۲ » باعمله ایسك مکاروف و واسیلـی لازیریف برای اجرای یك عـده از آزمایشاتی در باره تحقیقات ذ خایر طبعی زمین و ظیفه گرفته بـوذ . پیلوت فضانورد ایسك مکا ر و ف

بهترین استراحت در جائیست که انسان با آب و جنگلات وکوه‌هادر تماس مستقیم باشد .



کشتی کیهانی خودرا بصورت‌بسیار خوب دانسته و می تواند مـکمـلا کشتی مذکور را اداره و بصو رت بسیار درست مقدار آب ذخیره شده هوا ، موادسوخت ، غذا و خوراکه ها را مصرف کند . در بدنه کشتی کیهانی تمام مواد مورد ضرو ر ت حیاتی باندازهٔ لازم ذخیره شده‌است بصورت عمومی باید خـاطر نشا ن بسازیم که تمام فعالیت های اجـرا شده از طرف فضانور دان‌با اموارات زمین رابطه مستقیم دارد. با یـد یاد آور شویم که تمام متخصصین بیولوژی ، زمین شنا سان، هـوا ـ شناسی ، مترو لوژی و یك عـده دانشمندان شقوق دیگر فورا تـمام امکانات تخنیك کیهانی را برای حل یك عدد پرابلم مغلق زمینی قیمـت گزاری کردند تخنیك کیهانی د ر مدت بسیار کو تاه در سا حه‌فعالیت انسانها در امورات مربوطبه‌محافظه طبیعت امکا نات زیادی را میسر ساخته است . برای اینکه‌مابتوانیم محیط طبیعت خو یش ر ا محا فظه کنیم لازم است آنرا خوب بدانیم . قسمت مهم این مسایل را کنترول از پاك و صفا بودن اتمو سفیر ، آبها ، دریاها ، ابحار ، اوقیا نوس ها ، مطالعه تمام روئیدنی های‌زمین تشکیل مید هد . در پرواز کشتی کیهانی « سایوز ـ۱۲ » سرنشینان آن برای این مقصد مشا هـدا ت دلچسپی را انجام داده ، آزمایشات گوناگون علمی را اجرا کردند. از همه اولتر آ نها اتمو سفیررا مطالعه نموده اند . از ارتفا عات کیها نی بصورت بسیار خوب دیده میشودکه هوا در کدام قسمت سطح زمین‌پاك است و در کدام قسمت پاك وصاف نیست . طو ریکه شما هم میدانید هوای بسیار صاف وپاك فقطدربالای کوهاسیت در تحقیقات این موضوع به بسیار و ضاحت معلوم میگردید. این را هم باید متذکر شویم‌اتموسفیر سطح بر اعظم ها نسبت به هوای ابحار و او قیانوس ها کثیف می ـ بـا شد .

تخنیك کیهانی اجازه میدهد که قابلیت شفاف بودن اتمو سفیر را تعین کرد . اگر در یك زمان ازسطح سیاره ز مین بو سیله‌قمر مصنوعی از طریق طبقه ضخیم اتمو سفیـر و هم ازطیاره عکس بر داری‌نمائیم. پس خواص شفاف‌بودن طبقه اتمو-

بقیه در صفحه ٦٠

کوتاه . دلچسب . خواندنی

چراغ های خیلی روشن



چندی پیش در نیو جر سی واقع در امریکا ، نور افگن های سیـاری ساخته شده که قوی تر از چراغهای است که تاامروز تهیه گردیده‌است. این نور افگن که از طرف‌موسسهٔ « ستریم لایت » تهیه گردیده بـنام ستریم لایت یك میلیونی یـاد شده که فقط دو کیلو گرام وزن دا شته و پنجاه مر تبه روشن تر از چرا غ های جلو موتر هاست .

درین ستر یم لایت « یك مـاده روشنی که یك گـا ز قـری است است استفاده بعمل آمده، تکنالوجی اساسی که در سا ختن این چراغها بکار رفت از طرف مو سسهٔ مـلی فضانور دان ایالات متحده ا مـریکا توسعه داده شده ا ست.

از چوپانان امتحان اخذمیشود



چنانچه بعضی فکر میکنند نگهداری ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند کار آسانی نیست ، آ نهم در کشور های‌صنعتی‌مانند المان ، فرانسه و غیره کـه گله ها مجبور بگذشتن از جاده های‌پرعبور و مرور یاتنکه ها هستند و فقط در محدوده مراتع مشخص اجازه‌چرا دارند ، انجام و ظایف شبا نان دشوار تر است .

ازینرو شبانان و سگهای گـله باید همه ساله امتحان دولتی بدهند. درین امتحا نات از موانع ودشواری‌های مانند موتر های متوقف درجاده ها ویا جت هـای استفاده میشـوددر ارتفاع کم از روی سر گوسفند ها پرواز می کنند .

اطلس قطب جنوب

اطلس قطب جنوب، عنوان یـك‌اثر علمی دو جلدیست که گـرو هی از محققان شوروی بخا طر تد وین‌آن مو فق بدر یافت جا یزه سا ل ۱۹۷۱ دو لتی گردیده اند .

این اثر یك دایرة الـمعا ر ف‌مخصوصی است که در آن کـلیه اطلاعات مر بو ط به قطب جـنو ب‌کره ز مین گنجا نیده شده است . در جر یان تنظیم این اثر نـتایج تحقیقات چندین سالهٔ دانشمندا ن شوروی مورد استفاده قرار گـرفته‌است .

جلد اول آن شا مل پنجصد نقشه‌ودیاگرام مختلف می باشد و جلـد دوم آن را مجموع مقا لا تـی د رخصوص این قاره دور دست تشکیل میدهد .

عکس جالب



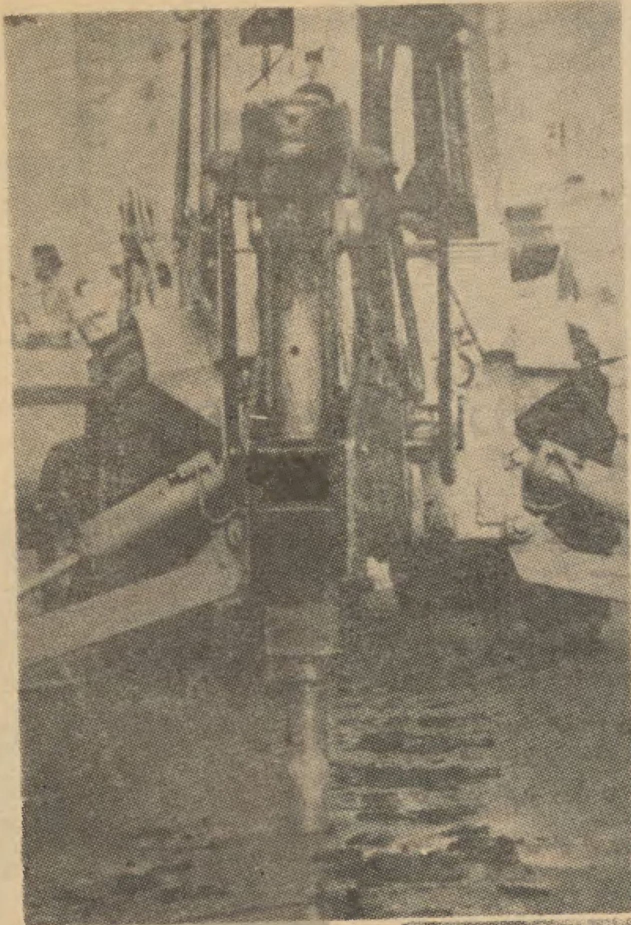
یوه خطرناکه جګړه دځمکی کره‌دنا

زمونږ اولاد تهدیدوی

یوه خطرناکه جګړه دځمکی کره‌دنابو دی خواته بیایی‌ناوړه‌سرنوشت زمونږ اولاد تهدید وی .

دنفوسو زیاتوالی ،داوبو او هواککړتیا اود غذایی مواد تسمم او کموالی هغه عوامل دی چه ددغی‌خطرناکی جګړی عواقب را نژدی کوی.

همدا اوس اوس ددغی جهانـــی‌تراژیدی نښی په ټوله نړی کښی‌په تیره‌بیا په متمدنو او صنعتی هیوادوکښی را څرګندی شویدی .آیاممکنه ده چه‌ددغی‌جګړ ی مخنیوی وشی ؟





په تیرولو لسو کلو کښی دنړی دکیمیاوی فابر یکو شمیر په چټکی سره زیات شویدی، له دغو فابریکو څخه ککړی او سمی اوبه ویا لوته تویبږی چه له هغه ځایه په‌مستقیم ډول په سیندونو کښی بهیږی .

که چاته وویل شی چه‌د انسان نژاد دسقوط شیلی ته روان دی او ډیر لوی خطر تهدیدوی ،بښایی‌باور ونه کړی .مګر رښتیا خبره داده‌چه همدغه خطر دانسان خواته نـږدی کیدونکی دی اوهغه اندیښتی خواته بیایی. خود نړی زیاتره خلك دعلمی واقعیاتو دنه پوهیدو له‌امله بی له کومی اندیښنی څخه ژوند کوی اوپه دی نه پو هیږی‌چه‌خومره ناوړه سر نوښت ددوی نسیان تهدید وی.

ادغه لوی خطر په حقیقت کښی‌یوه نالیده شوی جګړه ده‌چه مونږ یــی نښی پوره نه وینو اویا یی لږی‌وینو دغه نالیدله شوی جګړه له دریــو وحشتناکو عواملو څخه جوړه شویده چه‌د راډیو اکتیو او اتومی بمب‌خطر ونه دهغی په وړاندی لږدی .دغه دری واړه عوامل دمځکی ټوله کره اوټول موجودات یی چه پکښی ژوند کوی، ترتهدید لاندی نیولی دی. ددغــی جګړی لو مړی عا مل دنفو سوزیات والی دی .

ښایی دغه نوم مو زیات‌اوریدلی وی، مګر داهمیت او ویری په فکــر کښی به بی لویدلی نه‌یاست.پوهان پدی پوهه شویدی چه داسی وړځ رارسیږی چه دانسان دنفــو سو د زیاتوالی له امله به ستاسی او لاد دخپلو پښو دغزولو دپاره ځای ونه لری او یا داچه ویده شی اویا مونږ اوتاسی غوندی وګر ځی او تفر یح وکړی .

دنفوسو انفجار دډو ډیو، اوبواو غذا قحطی سبب ګرزو اودویرونکو ناروغیو لکه وبا ، طاعون او کوی‌د پیدا کیدو وسیاه کیږی .تمـدن او ښاری خدمتونه او ژوند په عمو می توګه له‌منځه وړی ځکه چه دځمکی کره دشلو ملیاردو څخه دزیاتــــو نفوسو زغم نلری او ددغی‌متحر کی بیړی ظر فیت چه په لایتناهی فضا کښی ځوړنده ده دشلو مــلیاردو اوسیدونکو څخه ډکیږی او له هغه وروسته هر څومره چه دمځکــی‌د اوسیدونکوشمیر زیات شی‌دورانیدو احتمال یی زیات دی .

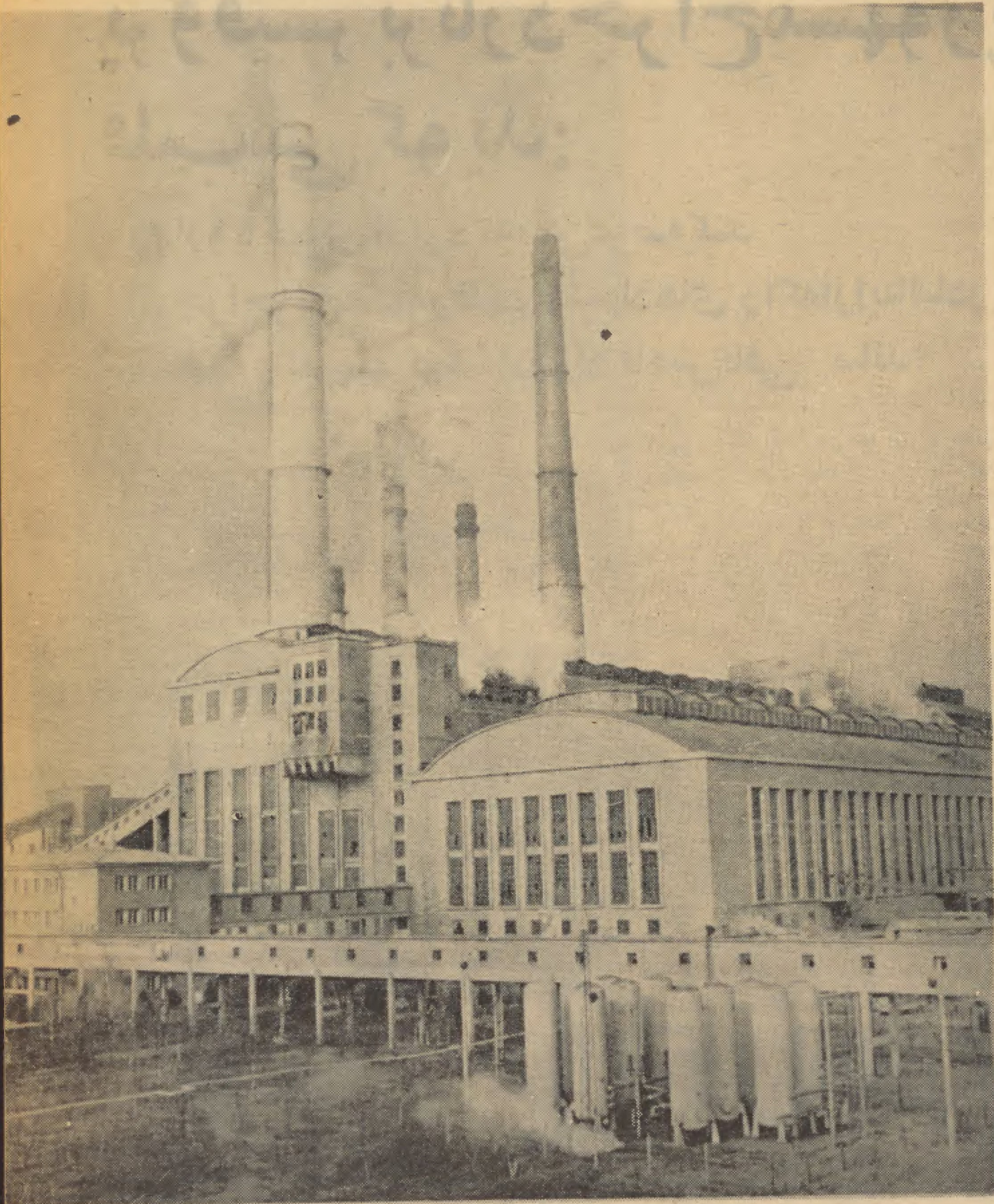
ددغی ناکید لی شوی جګړی بـل خطر ناك عا مل ، دهوا ککړ تیا ده هغه هوا مونږ‌یی‌نن په لویو ښارونو کښی تنفس کوو نه یوازی دهغی‌هوا





دنړی دنفو سو په زیاتیدو سره به خلك پاکی اوبو او ډوډیو ته اړ تیا ولری خو له بده مرغــه د کــر نــی او غذایی منابـــعو په له منځـــه تللو سره به حتی او به او ډوډی هم ددوی دپاره نایابه وی.

دنابودی خواته بیا یی یو ناوره سر نوشت



کله چه یو ی صنعتی فا بریکی جوړی شوی . لو گی او زهر جن گازونه ورو ورو دځمکی دکری هواته ننوتل او همدا اوس اوس دځمکی اتمو سفیر ددغه زهر جن گاز بوی مخزن جوړه شویدی .

په نسبت زیاته ککړه او زهرلرونکی ده چه زموږ پلرونو یی تنفس کاوو، بلکه په عین حال کښی ډیر ځله. هغی هوا څخه هم ککړه ده چه مونږ یی دځوانی په دوره کښی تنفس کاوو دهمدغه زهر لرونکی هوا ککړتیا تر پنځوا را تلو نکو کلو نو پوری د نن ورځی دککړتیا په نسبت دوه چنده کیږی .که په همدغه ډول وړاندی لاړشو ، تر پنځوسوو راتلو نکو کلو پوری به دځمکی دکری فضا له زهر لرونکو گا زونو څخه ډکه شی چه تنفس به یی په څو دقیقو کی د هر ژوندی مو جود د له منځه تلو سبب شی .پدی معنی چه دکوم اتو می یا کیمیاوی بمب له چا ودنی نه پرته به بشر دمځکی دکری زهر لرونکی فضا کښی چه په خپل لاس یی ورو ورو مسمو مه کړیده له منځه لاړشی.

دنالید لی شوی جگړی دریم عامل داوبو او غذایی موادو ککړتیا ده. اوس اوس له ډیروو ختوراهیسی دسیندو نو ویالو چینو لښتیو او حتی ډیرو دسمندرونو اوبه خپل پخوانی سپیڅلتوب او ژوند ببښونکی ښیگنه نه لری. دکیمیاوی فابر یکو په زیات یدو سره هر کال، هره میاشت ،هره ورځ او حتی هره گړی او دقیقه په زر گونو ټنه زهر لرونکی ککړی اوبه چه له خطر ناکو او وژونکو زهر لرونکو کیمیاوی موادو څخه جوړه شویدی، دویالو او لښتیو اوبو ته بهیږی، ددغو ویالو اوبه له دغی ککړتیا سره گډشوی او دغه زهر لرونکی مواد سیندونو ته غور ځوی.

دویالو او لښتیو داوبو دزهر جن کیدو له امله، اوس اوس نه یوازی هر کال دسیندونو او ویالو زر گونه شمیر کبان مری او هغو پړ سیدلی مړی داوبو دپاسه لیدل کیږی، بلکه دسیند ونو زیاتره موجودات لکه سمندری مرغان، خوند ور کبان ، سمندری والبنه او حتی نهنگان په خپل غتوالی سره ورو ورو زهرجن کیږی او مړی یی داوبو پرسر راځی، مونږ هم بی خبره اوبی پروا دغو منظرو ته گورو او لا چاری په هڅه کښی نه لو یږو .

په هوا اواوبو کښی دزهر جنو موادو په زیاتیدو سره، خورا کی محصولات که ځمکنی وی او که سمندری، ورځ په ورځ مخ په کمیدو دروی اوپه عوض یی دځمکی په

اوسیدو نکو یعنی ډوډی خوړو نکو کښی ورځ په ورځ زیاتوا لی راځی. داوبو ککړتیا دهواککړ تیا غذایی موادو کموالی اود نفو سو اوډولنو بیساری زیاتوالی یو بل ته

سره لاس ورکړی اود بشر ژوندیو موجوداتو اود ځمکی دکری په ضد یی د تاریخ ډیره وحشتناکه جگړه شروع کړیده. آیا دغه ټولی روحی

(پاتی په ۸۵ مخکی)

پروفیسر برنارد جراح مشهور پیوند قلب می گوید:

● اروپا چیزی ندارد که بمن عرضه کند

● چرا جراح مشهور قلب پیشنهادهای را که از ایتالیا دریافت داشته رد میکند و تصمیم گرفته: در زادگاهش باقی بماند؟

افواهات مشعر بر این بود که برنارد به ایتالیا خواهد رفت. علتی که براواین تصمیم اومیتراشیدن اینست که کریستیان برنارد میخواهد درانجا کلینیك شخصی را اداره کند. اما این شایعات تماماً عاری از حقیقت میباشد، پروفیسر برنارد جراح معروف پیوند قلب از کاپ شتاد، میخواهد در جایی باقی بماند که همیشه در آنجا بوده و احساس خوشبختی کرده است.

پروفیسر برنارد می گوید. شما فکر کنید در کلینیك گرو که بهترین ومجهز ترین کا جهان بشمار می رود من کار میکنم. همکارانی دارم که از سالیان دراز بامن بوده‌اند وو جود شان برای من بسیار عزیز میباشد برادرم ماریوس هم جزء همین همکاران بشمار میرود.

از این گذشته علل دگری هم برای این کار وجود دارد که این داکتر پنجاه سالهٔ جنوب افریقا رادرکاپ شتاد نگاه میدارد. همسر اوباربارا که اصلا از نژد آلمانی میباشد و پدرش مامور گمرك بوده، متوطن کاپ شتاد است علاوتا آنها ویلای قشنگ شان واقع در ناحیهٔ



– سه نفری پشت میز نهار خوری: پروفیسر کریستان برنارد باربار همسر آلمانی الاصل او و پسر دوساله اش بنام فرید ریك. جوان ترین کودك برنارد مو سوم به کریستیان هنوز درگهواره قراردارد. این نوزاد در حدود دوماه پیش به دنیاآمده. کریستیان در کاپ شناد در محلی که خانوادهٔ برنارد زندگی میکند، چشم بدنیا کشوده است. جراح مشهورجهان پروفیسربرنارد خودش را درینجا راحت تر از هر گوشهٔ دنیا احساس مینماید.

کنستانتیا خانهٔ رؤ یا های شان‌قرار دارد و بر نارد این عمارت زیبا را درهمین تازگی ها خریده است آنها نمیخوا هند تمام این ار تباط ها را فراموش کنند وبه جای‌دگر بروند. برنارد میگوید:

منزل سه اتاقی سابق ما بر ای زندگی چهار نفری خر دی میکرد. بار بارا بر نا رد همسر او که ۲۷ سال از شو هرش جوانتر میباشددر حدود دوماه پیش مجددا یك پسر بدنیا آورده که اسم پدرش را روی‌او گذا شته اند و بنام کر یستیان یاد می شود. کلانترین پسر شا ن فریدریك اکنون دو ساله میباشد.

برنارد می پر سد: آیا ممکنست اروپا بیشتر از آنچه من در ینجا دارم برایم عرضه کند؟

البته بمنظور بازدید وملا قات ها طبعا ما یلست و قتا فو قتا در هر کجای دنیا سفر کند و حتی بر ا ی انجام بعض عمل های جرا حی به برخی از کشور ها برود. چنانچه بارها عملهای جراحی را در روم‌انجام داده است. مسلك و حر فه اش بیشتر از هر چیزی برای بر نا رد اهمیت دارد و بر حسب اتفاق د ر ازدواج دوم این خو شبختی‌نصیبش شده که همسرش‌در این مورد اورا خوب درك میکند.

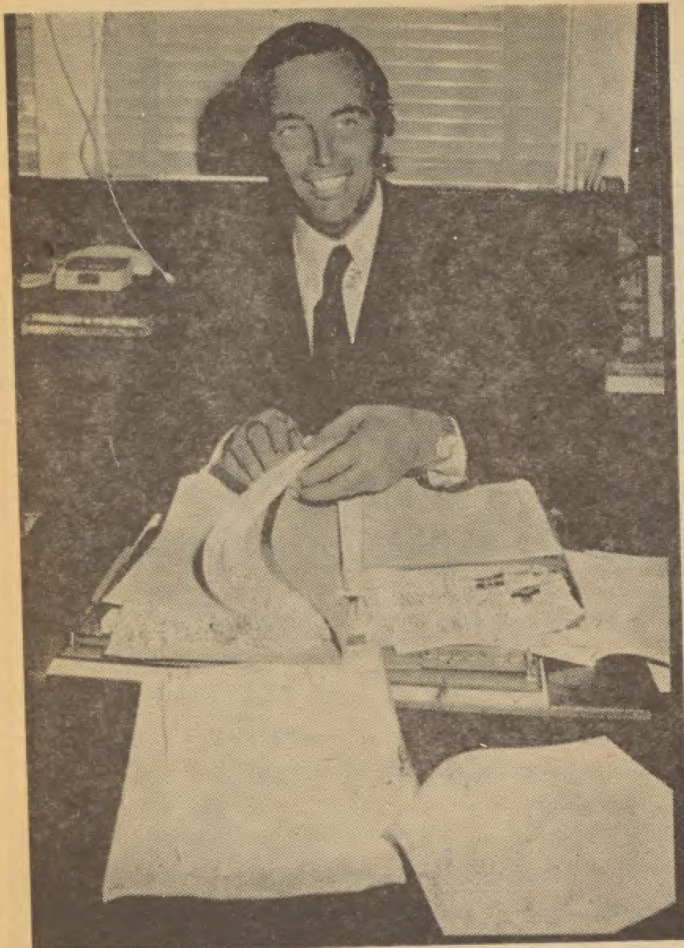
برنارد میگوید: باربارا یگانه‌قطب آرام در زندگی اغلب رنج آور من بشمار می رود.

چون بار با را پس ازعمل سزارین هنگام تولد کر یستیان نمیتوا نند بزودی از بستر بر خیزد بنا بر این بر نارد یك دایی برای طفل شا ن استخدام کرده است. پدر مغرور میگوید: کریستیان کو چك ماهمه را به بینی رسانیده است. از طر فروز مثل یك فر شته آرام میخوا بد و از طرف شب داد وفریاد و گریه اش بلند است. حتی قو یترین اعصاب هم نمیتواند تحمل نارامی کریستیان را آورد.

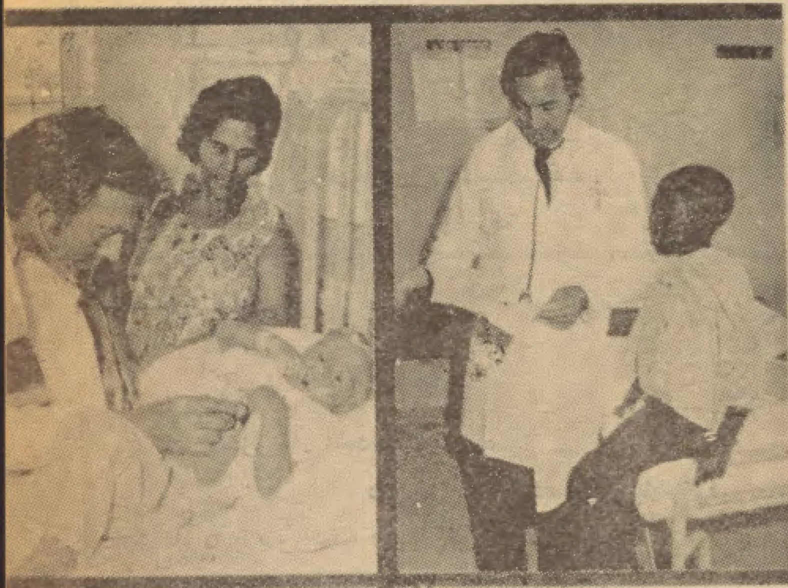
فرید ریك برآ در بزر گتر کریستیان، اکنون به تد ریج به ما حول خود آشنا می شود و دنیای اطراف خو دش را تازه کشف‌میکند. او پیهم سوال طرح میکند و با یدبه همهٔ این سوال ها جواب داده شود.

با و صف تمام و ظایف به صفت پدر خانواده که آنرا بسیار جدی میگیرد، وعلی رغم مسؤو لیت هایش به‌حیث یك جراح، بازهم پرو فیسر داکتر بر نارد جراح معرو ف قلب برای سر گرمی های خصو صی خود

بقیه در صفحه ۵۸



پرو فیسر بر نارد پشت میز تحریرش در کلینیك گرو ته شور



اطفال، عزیز ترین مر یضان پرو فیسر برنارد میبا شند. داکتر بر نارد می گوید:

اطفال عمو ما نسبت به کلان‌سالان شجا عت‌تر هستند.

جراح بزرگ قلب به مر یض‌خود دلداری مید هد و میگو ید: «نترس. خوب می شوی.»

او به همه اینطور تلقین میکند وسیاه ها را مانند سفید ها بدو ن تبعیض و امتیاز عمل میکند.



پرو فیسر بر نارد باپسر دومش «کریستان جانر»

ازدوستان

از : غلام سخی (راهی)

مهرهٔ مهر

من چیم خشکیده برگی در بهار افتاده ای
لاله ای در آشنائی داغد ار افتاده ای
تکدرخت بی بر وباری ا فسرده در خزان
شاخهٔ بشکسته ای در را هگذر افتاده ای
شبنم لرزان فتاده در دل خاك سیه
شمع گریان بر مزاری اشکبار افتاده ای
گوهر نابی نهان در گوشهٔ ویرانه ای
مهرهٔ مهر، ولی در کام مار افتاده ای
برق خندان خفته بر دامان ابر نو بهار
اختر تابنده در شبهای تار افتاده ای
آهی سردی کز دل اندوهبار آید برون
اشکی گرمی ارزخ زرد وترار افتا ده ای
همچو مرغ بینوا آزرده در چنگال باز
بسمل درخون طبیده بیقرار افتاده ای
از دیار همنوا یان چون نسیم آواره ای
بر مزار بینوایان چون غبار افتاده ای
رشتهٔ الفت بریده «راهی» از مردم چوا شك
از کنار آشنا یان بر کنار افتاده ای

فرستنده : نریمان ـن

بهار

دوستان وفصل بهار است صفا باید کرد
دامن عقل در این فصل ر ها باید کرد
عقل را با سر آشفته دلان سازش نیست
راستی پیروی ازعقل چرا باید کرد ؟
وحش آسا بدل سبزه مکان بایدجست
خویش را از ادب خشك جدا باید کرد
تاشود کام دلی حاصل از این چند صباح
آنچه از دست بر آید بخدا باید کرد

از : عبدالوحید (فقیر زاده)

شاخهٔ بشکسته

شاخهٔ بشکسته ام از یاد یا رانم برید
نرگس افسرده ام از باغ وبستانم برید
داغها بر سینه دارم از جفای روز گار
لالهٔ بی حا صلم از دشت و داما نم برید
از خمار می جگر سوزم خدا را ساغری
برکفم بنهاده وغم رهاز بنیا د م برید
خون دل جوشد زجور نا کسان در سینه ام
برد یار دلبرم حال پر یشا نم بر ید
نیستم پروانه کز افروزش هر مشعلی
بال و پر سوزم ـ بسر دیوان عنوانم برید
سجده بر محراب دیرو خا نقه خوا هم نمود
گرزمانی بر طواف کوی جا نانم بر ید
چشمهٔ چشم «وحید» سیلا ب گشت از انتظار
بر سلامت دوستانم زین موج طوفانم برید

فرستنده: سید اکبر فرهاد

قصهٔ من

آمده ام که سر کنم باز به گوش غا فلت
قصه صدهزار درد جو هر صد فسانه را
آمده ام که گویمت ای به فریب آشنا
سوز حقیقتد لم قصه بی بها نه را
آه دل فسرده ام زمزمه فغانها ست
طعنه خاموشی مزن مطرب با ترا نه را
درچمن امید من تا گل وصل تودمد
آب دهم زخون دل ریشه این جوانه را
مرغ غرورعشق من در طلب هوای تست
درخوربال من مخواه تنگی آشیانه را
گرچه نگاه سردتو از نگهم رمید نیست
ای بفدا ی چشم توقصه من شنید نیست

رهروان مست

این چه شوریست که درسینه سرایت دارد
این چه در دیست که رنجش همه راحت دارد
این چه راز یست که بنهفتن آن رسوائیست
وه چه رسوا که دوصد پرده حجابت دارد
این چه را هیست که هر رهروآن مست و خراب
این چه مستیست که صد خانه شهامت دارد
رنگ افسانه نگیرد چمن هستی من
زانکه در هر قدمش عشق عمارت دارد

نویسنده : شرعی

ابوریحان بیرونی افتخار شرق

بیرونی برای نو شتن کتـــاب الصیدنه منابع زیادی‌را که‌دانشمندان حوزهٔ آسیای مر کزی، افغا نستان، ایران، هندو ستان، ممالك عر بی، آسیای صغیر ،یو نان، ودیگرممالك بیاد گار گذا شته بودند، بد قت از نظر گذرانده واز تجارب آنان‌مستفید شده است.

کتاب الصیدنه حاوی نام بیش از ۲۵۰ طبیب، دارو شنا س، کیمیاگر، طبیعت شناس، مورخ، فیـلسوف، سیاح، شا عر و غیره میبا شد.

بیرونی درآغازکتاب مقدمه ای‌طولانی درپنج باب مید هد و بعد ازآن موا د طبی مختلفی را که از گیـا هان،ـ حیوانات و معادن بد ست می آید، طور مفصل معر فی میکند و برا ی هرماده فصل جدا گانه ای تخصیص میدهدکه مجموعا به ۱۱۱۶ فصل به ترتیب الفبا با لغ میگردد. در کتاب نام انواع نبا تات طبی بز بانها ی عربی، دری، یو نانی، هنـــدی و سریانی داده میشود و مطالب کتاب بانقل اشعاری که‌بمو ضوع ار تباط میگیرد ونیز با ذکر قصص وحکایاتی جالب آراسته میشود که از جنبـهٔ خشك علمی آن میکاهد.

بیرونی بمثابهٔ یك دا نشمنـــد مدقق هریك ازین نبا تات را باذ کر خصو صیت های آنها تعریف میکند و محل پیدا یش و شـرایـط زرع هر کدام را به تفصیل ذکر بنما ید وموارد استفاده هر یك را نشا ن مید هد.

کتاب الصید نهٔ بیرو نی یکی ا ز آبده های فار مکو لوژی شرق د ر قرون و سطی میبا شد .(۱۹)

بنابرا آن بـی جهـــت نیست. «ساخاو» او را بزر گترین عقل علمی دانش در سرا سر تاریخ بدا نـــد ومورخ بزرگ تاریخ علم در عصــر کنونی «سارتن» با تجلیل و تمجید از او یادکند:« چه درین دوره‌ای که بنام «دورهٔ بیرونی» نامیده شد ه است، ابو ریحان اثر پشت اثر، در زمینه های علمی گو نا گون بد نیای علم آن زمان هدیه میدارد »و صا د قوف» او را در میان سازنــد گا ن دستگها و تکمیل کنند گا آ ن ، صاحب رتبهٔ اول بشنا سد (۲۰) .

ابو ریحان بیر ونی بحیث متفکر پیشا هنگ عصر خود، در رشــد اندیشه های فلسفی و پخش جهان بینی علمی آن زمان نقش مـوثر ی داشته و راهگشای خلاقی بوده است میتوان گفت که اند یشه های عمیق و مترقی او در عر صهٔ فلسفه،اساس وپایهٔ فعا لیت های و ی در تمــام ساحات دیگر علم وفن میبا شـــد به‌طوریکه در بخش اول این مقا له گفتیم او با تمام پدیده ها بر خورد ریالیستیك دایدوتجربه را اسا س مطمئن پژو هش خود میداند، ا ما دربینش های وی پیرا مون کاینات وعمو ماً پیدا یش جهان یك سلسله تضاد ها بمشاهده میر سد . حتی بر خی از افکار او را نمیتوان ازافکار کاملا غیر ریا لیستیك‌مجزاسا خت. لیکن این نا ر سایی های اندیشه‌یی ناشی از شرایط اجتماعی عصر ونیز ناشی از درجه پائین تکامل دانش وفن در همان زمان میباشد.(۲۱)

ازنظر بیرونـی طبیعـت دا رای قانونمندی ثابت بوده و هیچگاه‌خطا نمیکند. حتی او ظهور مو جودا ت شاد ونا دار را ما نند برخی باشتباه طبیعت تاویل نمیکند، بلکه آنــرا ناشی از خروج ماده از حد اعتدال در کمیت میداند وبنا بهمین اساس این حکایت را که دریکی از شهرهای یهود، آب در یوم السبت (رو ز شنبه) فرو میکشد و تا انـقضا ی روز مذکور آسیابها از حرکت با ز میمانند، رد میکند. (۲۲)

دست آورد های علمی ابو ریحان بیرونی هریك در جای خود ار زش خاصی دا شته و آنچه از دستـبرد حوادث زمان سالم مانده و بمارسیده است، بار بار از طرف محققین شرق وغرب مورد تحقیق و بر ر سی‌های عمیق قرار گر فته و با لسنهٔ زنـده جهان تر جمه شده است. چنا نچه اد وارد سا خا و دانشمندالمانی‌مدت بیست سال زند گی خود راوقف تحقیق و مطا لعه در اطراف اثـر بزرگ او «تحقیق ماللهـــند...» ساخت و سر انجام متن انتقا د ی عربی آنرا با تر جمهٔ انگلیسی آ ن در لندن به نشر ر سا نید. نشر این کتاب و تحقیقات ساخا و موجـب گردید تا خد مات بیرو نی درساحات مختلف علم و فن تـو جـه شـر ق شناسان ارو پا و تاریخ نگا ران علم را بسوی خود بکشا ند و گامهای اساسی در راه بیرونی شنا ســی برداشته شود (۲۳).

شخصیت علمی، بیطر فی‌اکادمیك ونو عدوستی کم نظیر علا مه بزرگ شرق ابو ریحان بیرو نی موردتمجید و سایش دا نش پژو هان ودانش دو ستان قرار دا رد. مثلا جوا هـر لال نهرو صد راعظم فقید خد مات ارزندهٔ او را در معر فی کلتــو ر سر ز مین هند چنین میستا یـد .

«حتی در مواقعی هم که‌ابرتیر ه خود خواهی و نفرت بر هر دو طـرف سایه افگنده بود، بیرونی بحیث یك شخص بیگا نه کو شید تا زندگـی مردم این سر زمین را آنچنا نکـــه هست معر فی کند»

(پایان)

(۱۹) در معر فی این کتاب‌ازمقاله عبیدالله کریموف منتشره در شماره ۸سال ۱۹۷۳ مجله دانش وزند گی چاپ تا شکند استفاده شد.

(۲۰) دکتـور نجفـی و د کتو ر خلیلی، دانشمند وانسان ابو ر یحان بیرونی چاپ گهر ۱۳۵۲ ص۱۵۰

(۲۱) واحد زاهدوف، متفـکر... مجلهٔ دانش و زندگی شمارهٔ ۸سال ۱۹۷۳ ص ۱۶ .

(۲۲) ت.ج. دی بور، تاریـــخ الفلسفة فی الاسلام، تر جمه‌وتعلیق محمد عبدالهادی ابو ریده ص۲۳۴

(۲۳) انور شریفوت، بیرو نـی شناسان جهان، مجلهٔ دانش وزندگی شمارهٔ ۸ سال ۱۹۷۳ ص۳۶ .

ازگل احمد زهاب نوری

افزایش نفوس، جهان

از آنجاییکه اساس جامعه را، خانواده تشکیل میدهد واین خانواده هابصورت دسته جمعی، شهرها، کشور ها وبالاخره جهان را، ساخته اند، لازم است تاازنگاه علمی همیشه بررسی شده وبرای جلوگیری ازوضع بحرانی آینده جهان، براه درستی رهنمونی شوند .

ازطرف دیگررشد سرسام آور نفوس‌جهان اگربدون اتخاذتدابیراساسی دوام میکند ،کرهٔ زمین به انفلاق نفوس دچارشده وکمبود غذا ومسکن باعث تباهی عده یی میشود .

برای این منظور در اکثر ممالك جهان مؤسساتی تاسیس گر دیده که رهنمایی خانواده هاوتنظیم رشد نفوس را، به عهده دارند .

انجمن رهنمای خانواده درافغانستان برای بهبود وضع فامیلی کشور بنیان گذاری شده وفعلاعضویت فدراسیون بین‌المللی پلانگذاری خانواده (آی، پی، پی، اف) رانیز دارد .

برای معلومات بیشتر پیرامون رشدنفوس درجهان، وضع خانواده هاوفعالیت های این موسسات ، گفتگویی دارم با دکتور میـر غلام حیدماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده .

وی نخستین سوالم راپیرامون معضلهٔ رشد نفوس اینطور پاسخ میدهد :

ـ معضلهٔ نفوس در جهان امروز پرابلمی است که توجه اکثردانشمندان رابخود جلـب کرده است . مطابق احصاییه های علـمی بین‌المللی سالانه بالغ بر هشتاد ملیون نفر، به نفوس جهان افزوده میشود .

یکی ازنشریه های یونسکو رشد نفوس را درهند سالانه ۵ر۲فیصد، مکسیکو ۵ر۳فیصد نایجیریا ۵ر۲فیصد، پاکستان ۵ر۳ فیصد ، است . اتحادشوروی ۱ر۱ فیصد، ایالات متحده امریکا ۱ر۱ فیصد وونزویلا ٦ر۳ فیصد وانمود کرده



هجوم مردم از دهات به شهرها پرابلم‌عمدهٔ شده است .

دکتور ماهرمی افزاید :

ـ مطابق بررسی اخیرمؤسسه‌ملل متحدنفوس افغانستان راهژده‌اعشاریه۳ملیون وانمودکرد، است ورشد نفوس درکشور سالانه ٤ر۲فیصد میباشد .

به این ترتیب ۲۹ سال بعـد ، نفوس افغانستان دوچند گردیده وبه ۳٦ ملیون نفر میرسد .

همچنان یکی ازنشریه های ملل متحدنفوس جهان رادرسال ۲۰۰۰ عیسوی هفت بلیون نفرپیشبینی کرده است .

جدوجهد بی سابقه درانکشاف فامیلـی پلاننگ وتعریف انکشاف نفوس به صفر و همچنان جهت ازدیاد حاصلات مواد خوراکه، تربیه نسل حیوانات، بهبود وضع حیاتی ، تربیوی، صحی، اقتصادی و اجتماعی جهان جریان دارد .

سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده‌متکی‌به نشریه های علمی ادامه میدهد :

ـ همین حالاباوجود همه تلاش ها ٦٤فیصد نفوس ممالك روبه انکشاف ازعدم نارسایی های اقتصادی عدم پیدایش کار، عدم توان قدرت خرید واستهلاك ، عدم موجودیت غذای کافی، ازفقر وفقدان غذایی رنج میبرند .

اگر نفوس جهان به همین پیمانه رشدکند و۲۷سال بعدرو چند ویابعدتر سه چند گردد مشکل بشر نیز پیچیده تروغیرقابل عـلاج میگردد .

لذاموسسات ملی ، بین المللی ورضاکار ممالك خوردوبزرگ، انکشاف یافته و روبه انکشاف ، دست با ابتکار های تازه‌یی زده ومیکوشند ، تاجهان را، ازین پرابلم بزرگ نجات بخشند .

می پرسم :

حل این معضله چگونه امکان پذیر است؟

دکتور ماهر میگوید :

ـ توقف تعداداطفال یك فامیل به دوتاسه طفل وایجاد فاصله بین وضع حمل مادران. ازراه های حل این مشکل میباشد .

امسال‌برای تبلیغ‌بیشتر این‌موضوع وآگاهی بشرازین پرابلم،امسال‌ازطرف‌موسسه‌ملل‌متحد بنام سال جهانی نفوس تعیین گردیده است.

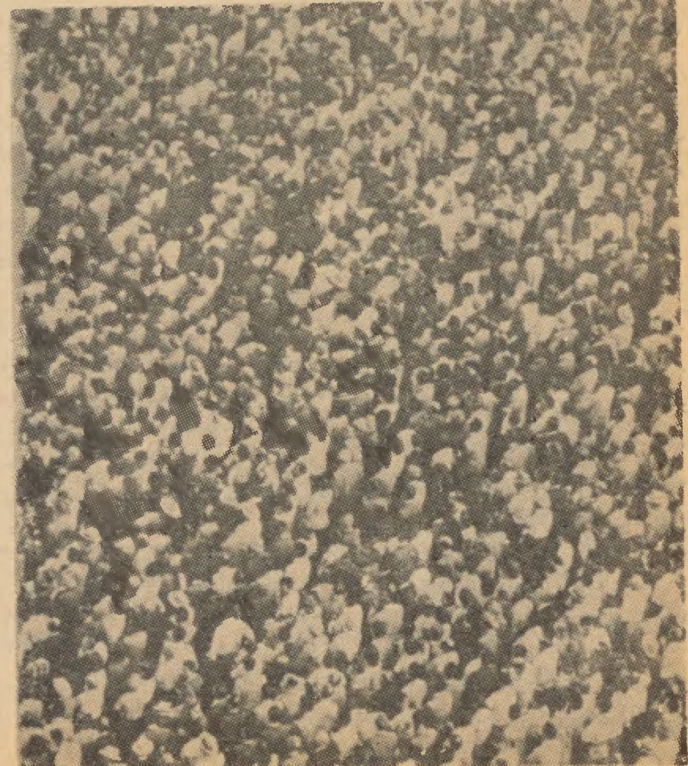
ازدکتورماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده می خواهم تاپیرامون فعالیت هـای بین المللی که درین ساحه صورت گرفته روشنی اندازد .

وی میگوید:

ـ درسال های ۱۹٦۵ تا۱۹٦۹موسسه ملل متحد تدریجا پروگرام تنظیم خانواده‌و رهنمایی خانواده را مدنظر گرفت . درسال ۱۹٦۵ شورای عالی اقتصادی ملل متحد از سرمنشی آن تقاضا کرد، تامتخصصین نفوس رابه ممالك ذیعلاقه بفرستد، درسال ۱۹٦٦ مجمع عمومی ملل متحد لزوم اجرای پلان‌امور نفوس راتایید نمود .

درحال حاضر در دوازده منطقه جهـان نمایندگان موسسه ملل متحد درمسایل‌نفوس وجمعیت به‌کشورهای مربوط کمك می‌کنند .

وی نتایج همکاری وبررسی بعضی موسسات جهانی راکه در سال ۱۹٦۸ موظف گردیده بودند ، اینطور توضیح داد :



رشد سریع نفوس جهان را تهدیدمی‌کند

...ر اتهدید میکند

رشد سرسام آور نفوس جهان اگر بدون اتخاذ تدابیر اساسی ادامه یابد، کمبود غذا و مسکن بشر را تهدید میکند.

* * *

سالانه هشتاد ملیون نفر به نفوس جهان افزوده می شود.

- موسسه بین المللی کارموظف شدکه نتایج افزایش جمعیت را، روی مسئله کار بررسی نماید، موسسه مذکور توصیه نمود که واحد های طبی‌که وابسته به رفاه‌اجتماعی هستند ، پلان‌های رهنمایی خانواده راتنظیم نمایند .

وقتی ازموسسه موادغذایی وزراعت جهان خواسته شدکه مسئله افزایش نفوس را، با توجه به غذاوزراعت موردبررسی قرار دهد، این موسسه راپورداد‌که :

ممالك درحال رشد نفوس خودرا تحت کنترول قرار دهندتابتوانند محصولات زراعتی خودرا، افزایش دهند .

متخصصین یونسکودرجلسه‌ایکه درپاریس دایر کردند ، توصیه نمودند که مسایل مربوط به نفوس درپلان و پروگرام های تدریس علوم اجتماعی شامل گردد .

دکتور ماهر علاوه میکند :

- موسسه صحی جهان درسال ۱۹۶۸توصیه اعزام متخصصین رهنمای خانواده را به بعضی ممالك نمود .

یونیسف درسال ۱۹۶۶ «۳٤۰۰۰۰۰»دالررا برای هندوستان تخصیص داد .

ایکافی تاکنون دوکنفرانس برای بعضی‌کشور های آسیایی تشکیل داده وتوصیه کرده‌است که پروگرام رهنمایی خانواده رااجرا نمایند

ازسکرترجنرال انجمن‌رهنمای‌خانواده میپرسم:

-کدام ممالك حوزه شرق دارای موسسات رهنمای فامیل وخانواده میباشند ؟

اوميگويد :

- به اساس نشریه سالگرد موسسه آی،پی،پی.اف (فدراسیون بین المللی پلان گذاری خانواده) ممالك شرق میانه وشمال شرق افریقاازمراکش تاافغانستان به سه دسته تقسیم گردیده اند .

مصر، ایران، مراکش وتونس، رهنمایی خانواده رابصورت ملی براه انداخته اند ، تاهرچه سریعترازدیاد نفوس را، جلوگیری کنند .

ممالك گروپ دوم راافغانستان ، قبرس، عراق، اردن، لبنان وسودان تشکیل میدهد، که دارای انجمن های رهنمای خانواده رضاکار میباشند .

گروپ سوم راالجزایر، لیبیا، سوریه و بعضی مما لك جزیره نمای عرب تشکیل داده‌اند ،که این ممالك بعضابصورت امتحانی پروگرام های رهنمایی خانواده راروی دست گرفته اند .

درشماره آینده راپوری پیرامون فعالیت های انجمن رهنمای خانواده در افغانستان به نشر میرسانیم .

بقیه درصفحهٔ ٥٧





از مجلهٔ «سندی تایمز»

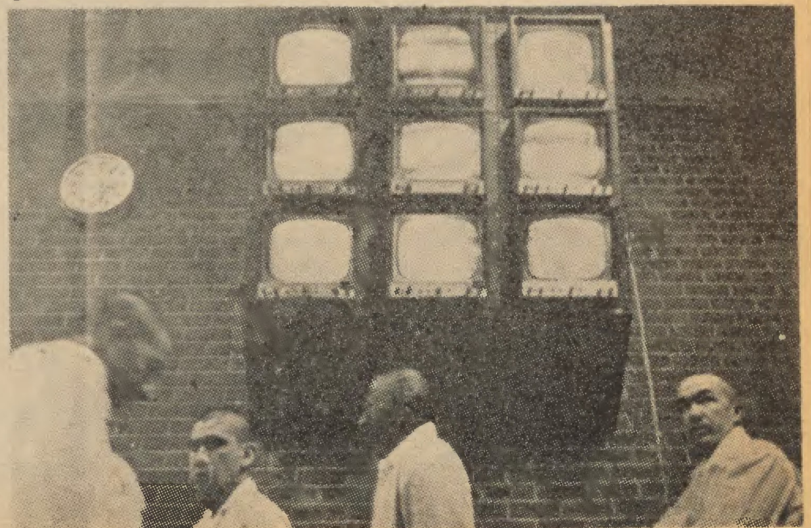
ترجمهٔ «رز»

درزندان تگساس

«بیلی جیورج مك کیون» در سن بیست ویك سا لگی بیکار بود وپولی هم در دست نداشت. وی در مد رسهٔ آموزش دید که مخصو ص کود کانی بود که از نگاه ذهنی نا توانی‌داشتند

او تو سط قا ضیی بدین مد ر سه فر ستاده شد که هر گز با«بیلی جیورج »سخنی نگفته بود.

«بیلی» بعد تر ها، به خا طر کار های احمقا نه، از نیروی در یایی



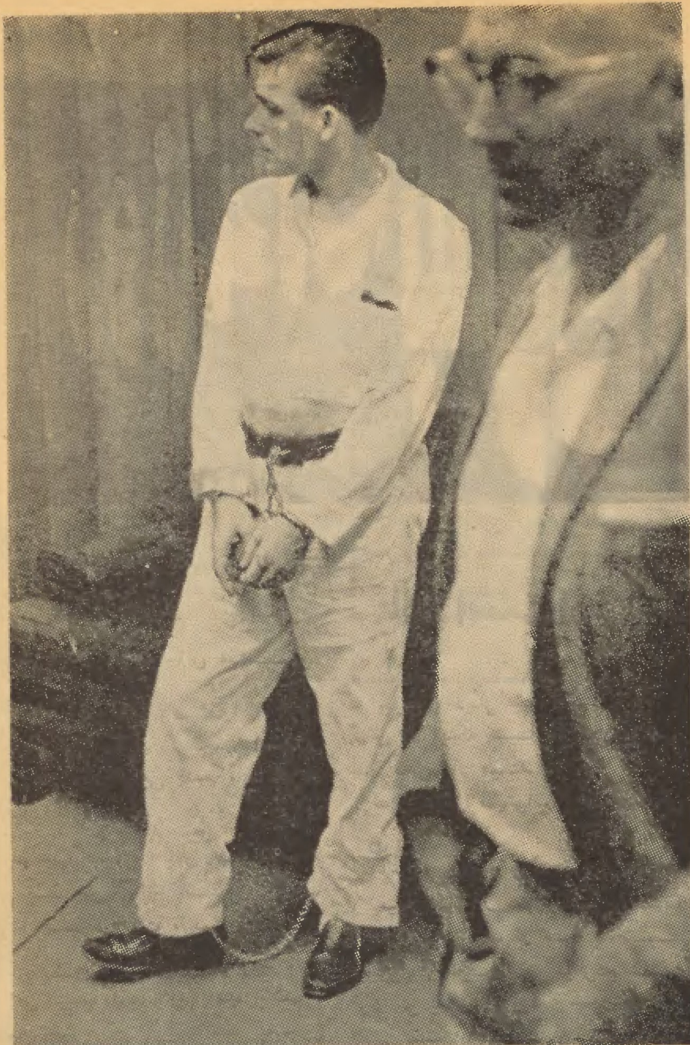
اخراج گردید. دو بار به خاطر مست بودن سرو کارش با پو لیس افتاد. باری نا گزیر شد از فر ط مفلسی دست به دزدی بزند. و یك شب هم برای نخستین بار جر م مهمی در زندگیش مر تکب شد: روزنامه هابا خشم و سرو صدا این حا دثه را «یك تجاوز و حشیانه» بریك. ز ن معصوم خواندند. در نتیجه «بیلی جیورج مك کیون» به مرگ محکوم گشت.

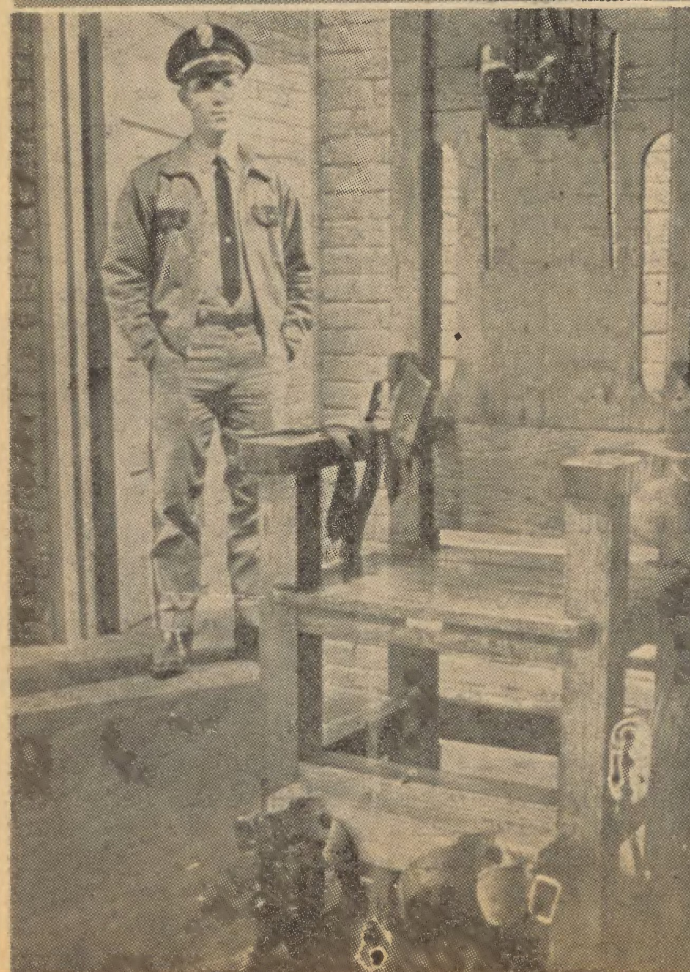
او در سلول زندان خود شی را برای همیشه ازمرذی محکوم کر د بعدتر، چگو نگی جرم او وخصوصیت های قربا نیش همچنان مبهم با قی ماند. حتی شواهدی به دست آمدکه اصلا واقع شدن چنین تعرضی را رد میکرد. سر انجام حکم اعدام به‌حبس ابد مبدل شد.

نبشته ها و نقا شیهای این زندانی در کتا بی گرد آوری شده وبه نام «گفت و شنود با مرده» د ر امریکا چاپ شده است. عکاسیهای این کتاب به دست«دانی لا یو ن » صورت گر فته و لاین در بارهٔ نبشته های این زندانی میگو ید «وجود او برای من شگفتی و معما ست و آواز او از ابدیت بر می‌آید.»

سر گر دانی

روز هشتم می، سال ۱۹۲۸،خانم «لودی کن سید مك کیون» همسر تو ماس پیری مك کیون» پسری به جهان آورد. درین نوازد هیچگو نه نقص جسمانی نمودار نبود، نو زادرا «بیلی جیورج مك کیون» نام‌نهادند «بیلی جیورج» دو مین فر زند این زن و شوهر بود،فر زندنخستین شان «والاس گری مك‌کیون» نام داشت‌که درسن چراده سا لگی در گذ شت. «بیلی جیورج مك کیون» خودش‌درین باره از سلول زندان مینو یسد :





آن روز من و والاس به یـــک مؤسسه مذهبی‌میر فتیم تادر مراسم مذهبی قر صهای نان را یگان‌به‌دست آریم. ما در «الم استریت» کنا ر مغازه یـی ایستا دیم تا از پشت شیشه کتابها ی خنده آور را تماشا کنیم. والاس نا گهان و بدون آ نکه مرا خبر کند، خوا ست با دو ش عرض جاده را عبور کند.

لختی بعد، شنیدم که در پشت سرم سرو صدایی بر پا شــد بر گشتم و دیدم که والاس در کنارم نیست. او با مو تری که تو سـط پسری هفده یا هژده ساله را ند ه میشد، تصا دم کرده، روی سر ك افتاده بود.

خوب بیاد دارم که آنروز با ران میبا رید و من فکر میکردم کـــه آسمان به خاطر مـرگ بـرادرم میگرید. من به خودم پشت سر هم میگفتم:

ـ او مرده است! او مرده است! ولی مردی که کنارم ایستاده بود گفت:

ـ نی پسرم ، او خو ب خوا هد شد.

برادرم تا ر سیدن به بیمارستان مرد. (سال ها بعد،دیم‌نیز تارسیدن به بیمار ستان مرد. وی از مرا سم مذهبی بر میگشت و با مو ترتصادم کرد.)

درسال ۱۹٤٤، هنگامی‌که شانزده سال داشتم، مرابه مد رسهٔ دو لتی «آستین» که مخصو ص پسران از نظر ذهنی عقب ما نده بـــود، فرستادند. این مد رسه در واقــع برای پسران ناقص العقل بود.

هیچگونه قر ینه‌یی‌وجو د نداشت که‌دال بر عقب ما ندگی ذهنی مـن باشد و هیچ کسی هم در صــدد برنیامد ثابت کند که قد ر تدماغی من‌ازحد اوسط پایین تر است . از ینرو، در مد رسهٔ «آستین»ازطرف من هیچگو نه اشکا لی بـه و جـود نمی آمد.

درین مد رسه سه مضمون‌تدریس میشد: قرائت را دو شیزه «بیتـی جوواکر» تد ریس میکرد، هجاء ر ا دو شیزه «هارمن» در س میـداد و حساب تو سط زن سی ساله یی که نامش رابه یادندارم ،تدریس‌میشد. این زن از نظرجنسی جاذبه‌یی‌نداشت ولی دوشیزه «بیتی جوواکر »از ین نظر جذاب بود.

قا ضیی که محکو میت مرا بـــه رفتن به مد ر سهٔ«آستین» امضاءکرد کلمه یی بامن صحبت نکرد . به‌یاد دارم که قاضی رادیدم، او نیز مرادید ودریافت که من همان کسی هستـم که‌باید محکوم شوم. آنگاه لبخندی زد، و لی چیزی نگفت:

درمورد دریافت حقیقت هیچگونه تجربه وآز ما یشی روانی صو ر ت نگرفت تا توانایی آمو زشی مـــن فهمیده شود. هیچکسی هم از خو دم نپر سید که درین باره چه نظر دارم. تنها به یاد دارم که زنی به‌نام‌خانم «اسنیر» مرا با موتر «آسینن» برد .

ازین زن خوا سته شده بود تا نخست مرا به یك مغازه یی کـــه لباسهای ارزان قیمت دا شته باشد، ببرد وبپوشا کـــه هایی با جنسیت بسیار نازل برایم بخرد. پیش ازین برای خودم چنددست لباس وچند جوره بوت خریده بودم.

فکر میکنم که باری مـــو تـر را متوقف ساخت و برای من یك بوتل سودا خرید. ولی زیاد دریـن باره مطمئن نیستم.

سر انجام مرا به دفتر مد ر سهٔ دولتی آسینن رهنمایی کردند . درآنجا خانم اسنیر پنج دقیقه‌باطبیب مدرسه صحبت کرد. طبیب‌میدانست که‌من کنار دیوار ایستاده ام، مگر هیچکدام آنان تو جهی به من‌نکردند.

هژده ساله شدم

درسال ۱۹٤٦ هژده ساله شد م. فکر میکنم در همین زمان بود که به مدرسهٔ دو لتی مکسیا منتقل گشتم. تمام شا گردان صنفهای بلندمدرسهٔ آسینن رابدینجا میفر ستا دند .

باید تذکر بدهم در میان‌ماکسانی بودند که شعور شان اصلا کـــار نمیکرد. لازم بود کسی بـرا یشان غذا بدهد و شست و شو یشان‌کند. آنان خود شان را کثیف میکر د ند. بسیاری از آنان حتی یك جملـــه صحبت نمیتوا نستند کرد و سوال ساده‌یی را پاسخ نمیتوا نستند گفت ولی با اینهمه، من حـد س میز نم که عدهٔ زیادی از چنین آدمهـا د ر خیابانها گشت و گذار میکنند و کسی با آنها کاری ندارد.

هژده یا نزده ساله بودم که بـه نیروی در یا یی پیو ستم. در سال ۱۹٤۸ هنگامی که بیست ســال داشتم، عازم چین شدم درین زما ن ما درم در مو سسهٔ «وول ورث» در

بقیه در صفحه ٥٦

محیط زندان برزندانی اثری عمیق بر جای میگذارد . زندانیی که محکوم به نشستن بر «چوکی برقی» است ، خوابهای پریشا ن می بیند .

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

«سیما »همچنان هق میز ند ومن او را بطرف اتاق خودم میبرم. محسن خان وارد سالن میشود وخودش را روی مبلی می اندازد .

دست سیما هنوز در دستم است و وقتی در اتاق رامی بندم ، شتابزده از او میپرسم :

ـخوب سیما ! بگو چه شده ؟

او چشمانش را که اشك روی آنها پرده کشیده است ، بمن میدوزد و بعد بریده وشر مزده میگوید :

من دیگر نمیخواهم تنها باشم ، نمیخواهم دیگر مرا با عمه بگذاری وبروی ...

چرا ؟! مگر عمه چیزی بتوگفته؟

سرش را پائین می اندازد و سکوت میکند .

من دو باره سوالم را تکراز میکنم و میگویم :

ـسیما جان! بگو، عمه چیز ی بتو گفت ؟

از فرط ناراحتی میلرزد ،نگاهش را به نگاهم میدوزد . بعد در حالیکه از شدت گریه میلرزد ، با صدا یی که من بسختی میشنوم ، میگوید :

ـبمن چیزی نگفته، امابتو گفت.

سرش را روی سینه ام فشار میدهم و هم چنانکه موهایش را نوازش میکنم ، به آرامی میپرسم :

ـدرباره من چه گفته :

هق میزند و میگوید :

ـبتو گفت«هر جایی»، بتو گفت یك شب در بغل ...

در اتاق ناگهانی بازمیشود وعمه قدم بدرون میگزارد .

صد ای در اتاق سیما را ازحرف زدن باز میدارد و خودش‌را بیشتر در آغوش من می فشارد .

من اعتنایی به‌عمه نمیکنم و از سیما میپرسم :

خوب ، دیگر چه گفت ؟

پیش از اینکه سیما حر فی بزند ، عمه دهن باز میکند :

ـمن دیگر نمیتوانم باشما زندگی کنم ...

باتو وبا خوا هرت ...

میخواهد باز هم حرف بزند، اما وقتی می‌بیند از سیما فاصله میگیرم وبطرف او برمیگردم لب فرو می بندد و گوشهٔ چادرش که روی سینه اش آویزان شده است دور گلونش می پیچد و همانجا نزدیك در ایستاده می ماند .

سیما ترسیده از من دورمیشود، مثل اینکه از همه چیز وحشت‌دارد، از در ودیوار واز عمه وحتی ازمن. وقتی درست رو بروی عمه قراز میگرم ، شمرده و آرام میپرسم :

ـپس تو دیگرنمیتوانی باما زندگی هان ؟

بامن و خواهرم ... با من که هر جایی هستم ؟

سر تا پایم میلرزد و از شدت خشم آتش گرفته ام .

عمه بخوبی در یافته است که حالم عادی نیست . نرم ،نرم‌خودش را بطرف در اتاق می کشاند ، شاید میخواهد از اتاق بیرون برود ،ا ما من ،منی که سر تا پایم از خشم شعله ور شده است، مجا لش نمیدهم ، و حشیانه بطرفش حمله میکنم و موهای کم پشت و تکیده‌اش را در چنگ میگیرم وپس از آن دیگر نمی فهمم چه میکنم ، فقط وقتی متوجه خودم و متوجه دور وبرم میشوم که عمه تقریباً از حال رفته است ، سیما جیغ میکشد ومحسن خان سعی میکند ، موهای عمه را ازلای انگشتا نم‌بیرون بکشد و هیکل نیمه از حال رفتهٔ او را از چنگ من نجات بخشد . همان وقت است که متوجه وضع و حال خودم نیز میشوم ، یخن پیرهنم از بالابه پائین دریده است ، چند جای صورتم میسوزد وسستی و بیحالی کم کم در وجودم راه می یابد .

وقتی محسن خان عمه را بکناری می‌کشد و با خشونت مرا روی‌تخت می اندازد ، احساس میکنم سقف دور سرم می چرخد و دیوار های سفید اطاق ،به سیاهی و تاریکی می گراید ومن در همان سیاهی وتاریکی مژه هایم راروی‌هم میگذارم ودیگر چیزی نمی بینم و دیگر چیزی احساس نمیکنم .

پنج روز از حادثهٔ آن شب میگذرد وسه روز است که عمه کار های سابق خود را از سر گرفته است ، پخت وپز وشست شوورفت وروب اتاق ها . یکدستش هنوز بگردنش آویزان است و وانمود میکند ضرب‌دیدگی دستش‌هنوزخوب نشده وهنوز ازدر دآن رنج‌می‌کشد. شاید هم واقعا رنج میکشد .

اما هروقت من او را میبینم آرزو میکنم ،کاش آنشب مینوانستم اورا از قید نفس کشیدن آزاد کنم‌ودیگر هیکل منحوس او را نبینم . در ین پنج روز حتی برای یك لحظه ازخانه بیرون نرفته ام ودر واقع خودم، خودم رازندانی کرده ام .محسن‌خان هر روز ، دوبار بدیدنم میآید وهر بار از من میخواهد حادثه آن شب را فراموش کنم و زندگی را مثل گذشته از سر بگیرم . اما هر بار بهانه یی میاورم واز او میخواهم تنها یم بگذارد .

در این پنج روز وپنج شب‌آرام‌و قرار از من بریده است و صدای معصوم و کود کانه و پر از عقدهٔ سیما هر لحظه در گوشم زنگ میزند : «بتو گفت هر جایی ...»

این صدا جا ودانه در گوشم صدا میکند ومن احساس میکنم تا وقتی زنده هستم ، این صفت «هر جایی» را خواهم شنید ،صفتی که بدون شك برازندهٔ من وامسال من است .

مگر غیر از این هم میتواند باشد؟ من نسبت به زنان و دختران دیگری که چون من‌سیلی بدبختی ونا مرادی بصورت شان خورده و تن فروشی راحر فه وپیشهٔ خود ساخته اند ، چه امتیاز و برتری دارم ؟

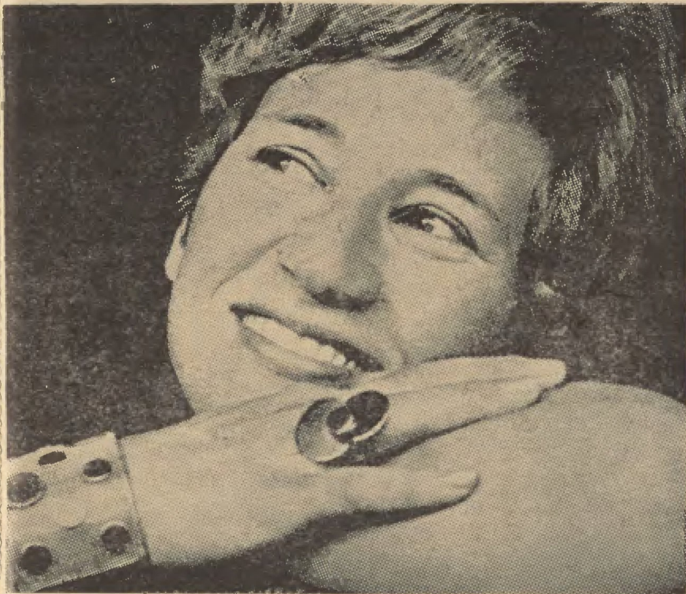
مگر کار من غیر از کار آنهاست نه ! من با هیچ یك از آنها فرقی ندارم . نتنها من در انحصار یك یا دو نفردر آمده ام و آنان زنجیر این انحصار را شکسته اند وبا هر کس که خواسته باشند وبا هر کس بهای بیشتری بپردازد مهربان تر و صمیمی تراند . دیگران اگر به من بگویند «هرجایی» حق دارند . اما، عمه نه ! او نباید این حر ف رابزند ، نباید در حق من چنین بی حر متی یی بکند ، در «هر جایی» شدن من او نقش‌بسیار دارد ، در واقع میشود گفت نقش اول رادارد . او بود که محسن خان را به سراغ من فرستاد او بود که زمینه چید که تا این حد سقوط کنم وبه فحشاء کشانده شوم . مگر اونبود که‌مرا بخانه محسن‌خان برد وهمانجا رهایم کرذ ورفت وآن‌حادثه پیش آمد ؟ مگر او نبود که جواد را دوباره باین خانه کشاند ؟ و...حالا او چرا ... اوچرا بمن میگوید «هرجایی» ؟یاداین حوادث سرتاپایم رابه آتش می کشد و یکباره تصمیم میگیرم خودم را برای همیشه ازاین درد ، از این رنج و بدبختی وسیه روزی برهانم ، وبار ها به چنین تصمیمی رسیده ام اما هر بارسیما با آن قیافه پاك وکودکانه اش جلوم سبز میشود ومرا از اینکاربازمیدارد ترسم از این است که سیما اگر تنها وبی سرپرست بماند چون من نشود ، چون من در سیاه چال بدنامی و سیا هکاری سقوط نکند

وسراسر عمرش‌رابه تباهی‌نگذراند.
غروب روز پنجم است ومن دست بگریبان افکار درهم و برهم خودم هستم‌که صدای قدمها یی ازراهرو شنیده میشود و متعاقب آن چند ضربه به در میخورد . پیش از اینکه من چیزی بگویم ، در به آرامی باز میشود و محسن خان قدم بداخل اتاق میگذارد . مثل همیشه لبخندی برلب دارد وقتی بمن میرسد ، دستهایم را میبوسد و میگوید :
ـلیلا ! زود لباس بپوش،امشب باید جایی برویم .
باخشونت میگویم :
ـمن حو صله‌ندارم.از آن گذشته هیچ دلم نمیخواهد جایی بروم .
پیشا نیش چین میخورد :
ـباید حو صله داشته باشی‌وباید بروی !
ـباید ؟!
ـبلی باید .
بعد خندهٔ میکند و میگوید :
ـلیلا نمیخواهم مثل چند روز گذشته کله شخی کنی و دعوتم را نپذیری ، چون امشب با شب های دیگر فرق میکند .
پوز خندی میزنم :
ـچه فر قی میکند ؟
ـ سعادت من بسته با ین است که تو امشب بامن باشی .
ـمن هم میتوانم میخواهم‌کسی را خوشبخت کنم ؟
ـالبته ، در صو رتیکه بابیرون رفتن‌مخالف نباشی .
میپرسم :
کجا باید برویم ؟
باشاد مانی می خندد :
ـبعداً میفهمی . یك چیز دیگر لیـلا !
ـچه ؟
دلم میخواهد امشب بهترین وعالیترین **لباسهایت را بپوشی .**
وقتی محسن‌خان این حرف رامیزند. چشمانش از خوشحالي میدرخشد .
ناتمام





اعلانی برای خانمها



در یکی از مجلات خارجی اعلانی را برای خانمها مطالعه کردم وخواستم آنرا از نظر شما نیز بگذرانم :
خانمها و دختران نباید درزندگی بایك جواهر فروش از دواج کنند، زیرا جواهراتی را که از خانه‌پدرشان آورده باشند ودر دعوت ها ومجالس اگر بخواهند از آن‌استفاده کنند ، همه خواهند گفت : چون شوهر ش جواهر فروش است ، همگی را از مغازه شوهرش به عاریت گرفته تااینجا پیش ما خود نمائی کرده وکم نیاید .

شاهد ازدواج



شارل بوآیه یکی از هنر مندان قدیمی فرانسه می پرسد :

آیا میدانید که چرا معمولا برای

ازدواج دو نفر شاهد لازم است ؟
سپس جواب سوالش را خود او چنین میدهد :

همچنان که در هنگام یك حادثه جنگ ویا تصادم دو موتر در جاده

شاهدی لازم است، در مورد ازدواج

نیز به شاهد ضرورت احساس میشود .

بی بندوباری ریچارد برتون

میگویند درین اواخر ریچاردبر تون هنرمند معروف سینما ی غرب ،در بین دوستانش به «مرد بی نبدوبار»شهرت یافت ، زیرا بر تون همچنان که درگذشته ها به بازی اش درفیلمها وبه زندگی خصوصی اش علاقمند بود ، نیست، او کمتر حاضر میشود ، قرار داد فیلمی را



امضاء کند وشب و روز ش در شرابخوری و هرزه گردی سپری میشود . برتون اکنون به زن و فر زندانش‌نیز چندان تمایلی‌ندارد و حتی ماه ها از پسر انش خبر نمیگیرد . وحتی کار گر دانان معروف سینما هم کمتر بار یچارد برتون عقد قرار داد می کنند ،زیرا میگویند : که برتون اخلاق سینمائی اش را از دست داده است .

دیدار بریژیت باردو از فرانسه



وقتی بر یژیت بار دو ستاره معروف ودوست دا شتنی که لقب «گربه وحشی» رابدست‌آورده، از امریکا به فرانسه سفر کرد، هزا ران نفر غرض دیدار او بمیدان هوائی جمع شده بوذند . میگویند از دحام بحدی بود که پنج نفر از تماشا چیان وقتی تلاش میکردند خود شانرا به بریژیت نز دیک بسازند ، در زیر پای دیگران سخت مجروح شدند .

بهار آمد و ...

درخت، غنچه برآورد و بلبلان مستند

زیر نظر : ر ـ د

از: ناصر طهوری

شعر آفرین

من ، ترا بهردل خود، این چنین‌میخواستم! اینچنینت ،ای‌بت‌شعر آفرین! میخواستم
تو، زداغ عشق‌خود ، درآتشم میخواستی من ترا باعشق داغ‌وآتشین میخواستم
دیدی آخر، چند روزت، تاب‌بی مهری‌نبود قلب سنگت را به‌بی‌تابی ، قرین میخواستم
خوب شد کز معنی سوز وگداز آگه‌شدی آگهت، ازکیف غم، ای نازنین ! میخواستم
دلنشین شعر مرا میخواستی در وصف‌خود من، چوشعر خود،تراهم، دلنشین‌میخواستم
وای‌من، گرحلقهٔ دیگر، درانگشتت فتد ! ـچون ترا بر حلقهٔ عشقم ، نگین میخواستم
این‌توبودی، کاندرین‌دریای‌غم،افگندی‌ات! کی زعشق خود، ترا یکدم غمین میخواستم؟
جاودان اندر بهشت پرصفای‌قلب‌خود: ـ خانه‌ات، ای خوبتر از حورعین !میخواستم
خوب‌شد ای‌دلشکن !کاندر سرمهر آمدی
بر «طهوری» ،مهربانت، بیش‌ازین‌میخواستم

از: ع ـ پ

رسوا...

آمدم تا آرزوی دیده را
سرمهٔ چشم فسونکارت کنم
دیده و دل را بیفشانم بخاک
زیر پای شوق دیدارت کنم

* * *

آمدم تا در میان موج گس
عطر گیسوی ترا پیدا کنم
ازپر پروانه افروزم چراغ
نیمشب کوی ترا پیدا کنم

* * *

آمدم تا آسمان اشك را
سایه پرداز گلستانت کنم
برسرت گیرم حجاب ارغوان
در خیال غنچه پنهانت کنم

* * *

آمدم تا آبشار لاله را
شعله افروز تماشایت کنم
سینه ات عریان نمایم در چمن
در بسات باغ رسوایت کنم

از . سلیمان «راوش»

گریز

آن لحظه ها گذشت
آن لحظه های خوب
آن لحظه هاکه قصهٔ ما ناتمام بود

* * *

آن لحظه ها گذشت
آن‌لحظه‌ها که‌چشم‌تو ازمن جدا نبود
رنگ ریابه دیدهٔ ما آشنا نبود
درپیچ‌و تاب درهٔ تنهای عشق‌ما
گل‌های، ناشناخته را راه‌پا نبود

* * *

آن لحظه‌هاکه باتو به دهلیز تاك ها
سوی دیار خواهش دل میگریختیم
باقهر و آشتی
پنهان و ترسناك
لب های ما ترانهٔ خاموش بوسه را
دزدانه میسرود
گلها به‌شاد بوسی ما خنده می‌نمود
آن لحظه ها گذشت
آن لحظه ها گریخت

* * *

آن لحظه هاگذشت که‌تو درسکوت شب
بیگانه از همه
تنها ونیمه مست
سردرکنار سینهٔ‌من میگذاشتی
تاگونه هات را
در چشمه‌گاه بوسهٔ‌خود شستشو دهم

* * *

آن لحظه‌هاگذشت که‌گفتی به‌صد امید
ای‌کاش باتو درشب آرام وبی‌هراس
بوسم لبان‌گرم ثریای بخت خویش
وندر بهار سبز تمنای زندگی
بنشم به‌سیرگلشن آینده رخت خویش

* * *

آن لحظه ها گذشت
آن لحظه های خوب
آن لحظه هاکه قصهٔ ما ناتمام بود
آن‌لحظه های‌رفته زآغوش روزها
آن لحظه ها گذشت
آن لحظه های خوب

آن‌لحظه‌هاکه قصه‌ما ناتمام نبود
آن لحظه های‌رفته زآغوش روزها

نیایش

خداوندا ! زبان شعر من را
زلطف خود بیان آتشین ده
فروزان آتشی بخشا به قلبم
به احساسم نور نگی راستین ده

* * *

خداوندا ! ببخشا از ره لطف
گلی خوشبو گلستان بیانم
بیفروز آتشی در سینهٔ من
زعشق خود ،که‌سوزد استخوانم

* * *

خداوندا ! ببخشا رنگ‌و بوئی
گل شاداب شعرمن زمستی
ببخشا ساغری پراز می عشق
که‌پنهان گشته اندر عشق هستی

* * *

خداوندا ! مرا پیروز گردان
در این راهی که‌آنرا من‌گزیدم
بده سوزی و سازی در بیانم
که‌رنگ راستی درشعر دیدم

شاه‌امیر «فروغ»

نامهٔ بی آدرس

گلی‌جان یادآن صبح بهاری
که روی تپه‌گك تنها نشستی
بدستت ساغر گل ناز کردی
سر گیسو گرفتی ؟ به دستی

* * *

بمن‌گفتی گلیجان یگانه
که‌آرام دل دیوانه گردی
شبانگه دامن پروین نگیری
بدوراشك من‌پروانه گردی

* * *

گلیجان گوشهٔ زلف‌تو شبها
بروی بالش من میکشند خار
درون سینهٔ من میزند سر
دلم‌را میکند ازخواب بیدار

* * *

درین شبهای وحشت زاگلیجان
نمی آیی به پرسان غم من
میان خنده هابت‌گریه کردم
نمی خندی چرا بر ماتم من ؟!

* * *

گلی بشنو که‌دیشب خواب دیدم
تو میخواهی مرا تنهاگذاری
بسوی، شهر دیگر پربگیری
مرا درکوی حسرت واگذاری

* * *

بجان ناز نینت تاسحر گه
میان اشك حسرت آب گشتم
زبس رنگم پریشو پریدم سوخت
گلی در سینهٔ مهتاب گشتم

* * *

گلیجان نامهٔ شوریده ات را
بنام قلب نومیدم روان کن
اگر از حسرت من یاد کردی
به‌اشکی گوشهٔ آنرا نشان‌کن

* * *

نمیدانم گلی جان پاکت خود
به عنوان کدامین کس نویسی
هوا خواه توچون جایی ندارد
چسان برنامه ات آدرس نویسی؟

از : «عارف پژمان»

از: عبدالرحمن دروند

قره تاش

روزها گذشت ، شبها پی هم رد شدند ووقتی بازذرات درخشان آفتاب از شرقهای دور، ازقله های بلند پربرف سر کشیدند و به دشتها وجنگل هاومرغزار هابه تندی دویدند ... اوهم مثل دیگران ازذرات پر انرژی متاثرگشت ، کمی جنبید . چشمانش رادوسه باربه رسم آزمایش باز وبسته‌کرد. دیگر خوابش پریده بود . چندین سرفهٔ پیهم رابه آغوش فضاسپرد . اندکی ساکت ماند. غفلتا ازجابلند شد . باکشیدن خمیازه یی طولانی کسالت خوا بش را دور ساخت بازهم وبازهم سرفه کرد. درآخر خلقش را تنگی گرفت . چاراطراف چشم چرانی کرده

چیزهائیرا باخود زمزمه نمود وآنوقت سریعتر ازگذشته کلاه‌گل دوزی یی مستعملش رابه سر گذاشت . لنگی یی ژولیده اش رادقیقانه دورآن پیچید . بالاپوش نیم تنه یی اش‌را پوشید . اسباب وآذوقهٔ خورجینش رایکایك وارنداز کرد . بااستفاده از محتویات قطی‌یی نصوارش دهنش راتلخ ساخت با کشیدن نفس عمیقی تناب خورجینش‌رابه شانه زد . چپن کهنه وچرکیده دوماکواشرابی تفاوت به شانه راستش حواله‌کرد وکشال ، کشال درست مثل چندین روز گذشته راه سفرش رادرپیش گرفت .

سفرش طولانه بنظر میرسید وهیچ‌معلوم‌نبود که راه باریك بین جنگل راپایانی باشد و خیلی هم خسته‌کننده . درطول راه اوازچندین دشت گذشت ، بارها دریاچه های خورد و بزرگ زیادی‌را پشت‌سر گذاشت‌وبه‌سنگلاخها رسید وازآنپس نیم روزگذشته راتاحالا در جنگل بود. جنگلی مملوازدرختهای سنجد وحشی ودلدلزارها، دریاها ودریاچه های‌نیلی رنگ بافرش سنگچل و سنگریزه ها .

اکثرا هوانیمه آفتابی می بود. ابر های سفید وخاکستری‌رنگ کمتر می باراند وآنهم نم، نم وقطره، قطره . ولی فقط باد هـای تند وغیرمنظم موسمی یی کرانه های آموزمین آزارش میداد وغالبا هم احساس این تکلیف وقتی زیاد میشد که اودرقسمت انبوهترجنگل میبود وخارهاونی هازیادترخم وپیچ میخوردند وحتماهم جراحات خورد وخورتر تازه ای در قبال داشتند .

وقتی اوازقریه اش به صوب نزدیکترین شهربدون مقدمه وتصمیم قبلی حرکت میکرد خانمش بابی حوصلگی یی زیادی در حالیکه اسباب ولوازم ساده‌ای فرمایشی یـی اورا مرتب میساخت کم،کم شروع به نق نق‌کرد تاآنکه ازخونسردی یی اوزیاده تراز همیشه استفاده نموده موضوع رابه طعنه وطعنه بازی کشاند . ازخسکپه به خانه واز خانه بـه خسکپه زود زود میرفت . دستك، دستك میزد. ناسزامیگفت چادرش رازود، زود مرتب میساخت باسیمای گرفته وغضبناك مسلسل تغیر قیافه میداد ابرو هایش رابی تر تیب بالاوپایین میکرد سیل پوچو فحش‌رابه‌آغوش بادمی فرستاد اشیا ولوازم محقرخـانه را بی تفاوت به بازی میگرفت یکی راباپا میزد دیگری رابادست نامنظم تر میساخت . درست مانند یك زن حقه بازولعنتی تاآنکه شوهرش ازجابرخاست روی پسر کوچکش راکه‌هنوز درجایش خواب بود بوسید . آرام وبی صدا تناب خورجینش رابه شانه انداخت اندکی‌با سیمای عجز آمیز به خانمش که همانطـور باالفاظ وجملات غلیظ بازی‌میکرد خیره، خیره نگریست وآنوقت سرفه هارایکی به تعقیب دیگربی تکلفانه سرداد وازخانه برآمـد . اماخانمش خاموش نشدکه نشد ودر حالیکه اوهنوز چندقدم ازخانه دور نشده بودکـه بافریاد های دلخراشی ازعقبش صدا کرد و گفت :

– ای مردك بی غیرت !.. خدایم تەمردك بی‌گرده وبی ننگه‌ای سرم دورش کنه .

خشونت آهنگ فریاد های ممتد خانمش دوچندان گشت . نفرت و انزجارش طغیـان گرفت . لگام الفاظ وجملاتش گسسته ترشد وازآن آهنگهای بامفاهیم بیباك وبی شرم یکی به‌تعقیب دیگر در آن صبح گاهیکه باد تنـد وکمی هم سرد برگهای سبزرنگ جنگل‌لوخین راشورك، شورك میداد بطرف اومیدویدند .. ودرست هم مانند لحظات‌پیش به یادش‌مانده که آهنگهای فریاد های آخرین خانمش که نسبت بعد فاصله کمـتر تشخیص میشـد میرساند :

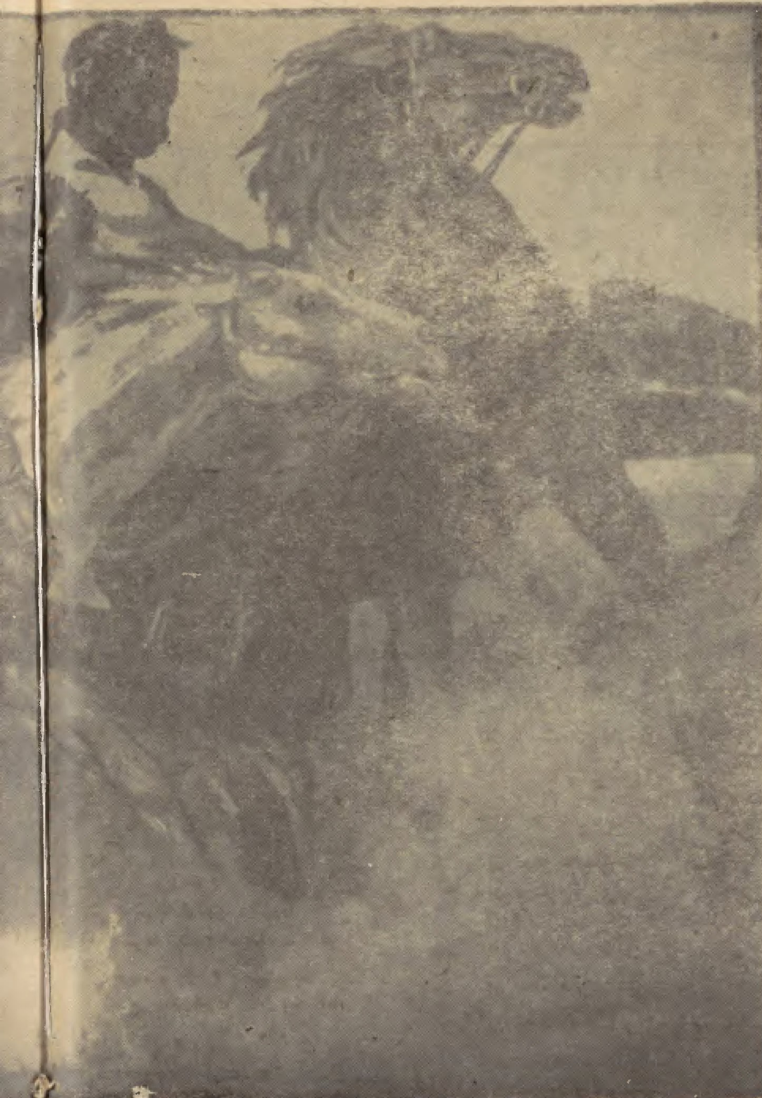
– مردك بی بته تهٔ خاکت کنم . تناته چه ناخش نیسی . بتی بده بلانمی زنه ... بچهٔ مردنی ته پیش داکترمی بردی . منوکوسرمه دکورستان تقی‌کده پرتافتی .

نعره های خشم آگین خانمش هنوزپایان نگرفته بودکه راه وسط جنگل به ساحـل دریای پرسرو صدایی پائین شد وحالا ازآن صبحگاه تقریبا سه روز واندکی گذشته و هنوزهم تانزدیکترین شهر فاصله زیادیست.

او ازسالها به اینسو مریض بـــود و خودش هم خوبترازاز دیگران اینرا میدانست باوجودآن درین اواخرمرضش زیاده از سابق تن وروحش راسوهان میکرد .اغلبا نفسش راتنگی میگرفت. قفسه‌یی سینه وشانه هایش دردمیکرد . تب‌گرم وشدید دور ازانصـاف اذیتش میکرد . تمام‌مفاصل بدنش یکنواخت سیخ میزدند . رنگش روزبه روز زود وزردتر شده میرفت . تاآنکه درین نزدیکیها سرفه های یکنواخت شدیدتر ازگذشته شیره تنش رابه بادفنامیداد ورنگ زرد وجودش کمی به سیاهی متمایل شده بودوپوست تمام وجودش خشك ولکه دارمی نمود واین تکلیف سخت لاغرش ساخته بود ...

باوجود همه‌ای اینهابه این سادگی دلش نمی‌خواست بمیرد میخواست زنده‌باشد .

وقتی سرفه ها ی ممتد تن گرم‌وتب دارش رابه یك سوزش می آورد وقوت تن وروحش رابه تجزیه میگرفت ودرنتیجه زود، زود از پا درش می‌آوردمجبورمیشدکمی‌آرام بگیرد . درینوقت باری روح افسرده ومریضش مسئله رابه ذهنش به‌شکل دیگری‌خبر میداد یعنی وهم مرگرابیادش می آورد . ولی‌ذهنش که درموردکمتر می شنید اوقاتش را تلـخ ترمیساخت ودر اخیربابی حوصله گی زیادی دلش راقوت میداد وغفلتا تبسم دروغیـن میکرد .... ووقتی هم دامن خیالات ذهنش درمورد فراختر میگشت ودرعالم رویا وخیال باخودمی‌اندیشیدکه ... اوباری جسم‌بیروحی بیش نخواهد بود ... ولی بازهم این تفکر راکمترموقع بود. چهره معصومانه وحق‌بجانبی به خودمیگرفت ودربحر اندیشه هاباعواطـف درونی یی خویش به مجادله میپرداخت ... چطور ممکن است .. آخرهمه زنده باشند؟ خانمم، اطفالم بدون پدر. آنهابه‌کجا بروند وچه بخورند؟ آخرمهتاب بدرخشد. آسمـان همانطور پرستاره باشد . وستاره ها مثـل همیشه شبانه چشمك بزنند . این‌دریاهاواین رویا یی زندگی اش نقش میگشت‌ودرینوقت تبسم و غالبا هم آه سرد وخم‌و بالاشدن‌ابرو هایش درسیمای بی نمك ولاغرش شرحگوی افسانه های حیات اوکه حالاجزرؤیا های تلخ وشیرین نبودند بود وغالب اوقاتی که اوتا دوگوش دراندیشه های بی سروپا غرق میشد سرفه هاباتمام‌هست وبودبه سراغش میرسید وتسلسل افکارش رامی گسست وگاهی هم به‌عوض لعاب دهن واخلاط خون غلیظ وسیاه رنگ لزجی تف میکرد و صدای سرفه های پیهم سبب میشد تاپرندگان دور وپیش بـا وارخطآیی بپرند وخرگوشها باجست وخیـز پنهان شوند .



پرنده‌ها وحتی این جنگل بی‌سرو پا ... نه، نه ... ابدامکن نیست .. من‌یك‌انسان مریض نیستم وشایدهم صحتمند ترین مرد دنیا ..... دفعتاخلقشـراتنگـی میگـرفت ، سیمایش خشن میشد وبا یکجهان تسلیـت جبری وقهر آمیز توام باصرف قدرت‌وانرژی یی که‌ممکن‌است ازجابلند میشد و بدون اینکه کمترین توجهی به سرفه هاویاتن تب آلودش کرده باشد خورجینش رابه شانه میزد وبازهم باهمان تبسم ریایی به طرف هدفش حرکت میکرد ماندگی اش رازود، زود می کشید و آرام وساکت راهش راکوتاه میساخت ... مثل‌همیشه وقتیکه‌اندکی آرام میگرفت درافکار وذهنش تخیلات قسم ماقسم گذشته ها وآینده

اکثرا دراندیشه ها وتخیلاتش به گذشته‌ها میرفت . به‌گذشته های دورودورتر، وقتی او جوان بود. جوان قوی وصحتمند . سالهائیکه قیفه شخ جلد ترین اسپ‌رابه او میدادند و اوباغرور واعتماد باقدرت وتوان بازویش با خنده یی تمسخرآمیری گره دستمال کمرش رامحکمترمی زد وپابه رکاب می نهاد وبـا هلهله وشادمانی یکنواخـــت آشنـایـان و تماشاچیان یکجاوارد نبردبزکشـی میشد و هنوز تبصره های دونفری وسه نفری چـار اطراف تماشاچیان درمورد اوتمام نمیشد کـه اودیگر درحالیکه گوساله راسخت بایکدست درقسمت قاش زین محکم گرفته ویك بغله بادست دیگر مسلسل قمچین میزد، دیگران

راپشت سرخود می دواند· درینوقت دیگر تبصره وصحبت های تماشاچیان در مورد او قطع میشد وازهرسوشادیها وهلهله وتحسین هارا نثارش میکردند بعضی ها بسویش می دویدند بعضی هانیم خیزمیشدند وازهر طرف‌از صفوف‌تماشا چیان صداهابلندمیشدکه میگفتند :

··· شیرین است، شیرین پهلوان است، شیرین ! آفرین ، آفرین ···

سروصدا وآوازه چپ اندازی اوبه حدی بودکه هرکس حتی درولایات مجاور خانها و اربابها عقبش کس می فرستادند وحتی حق الزحمه پیشکی‌اش میدادند تاباشد که



اسپهایشان باسواری یی سوارکار ماهری چون شیرین شهپرزبانهای خاص وعام‌گردد·

درست مثل اینباراغلبا تسلسل اندیشه هایش راسرفه هابهم میزاین سرفه های لعنتی ونه ماندنی ورنج آور ·

هنوز راه زیادی تاشهر بود· قرص زرین

آفتاب چندین‌نیزه بالارفته واشعه‌های طلایی‌یی آن هردم لحظه‌به لحظه گرم وگرمتر میشد، بهارگذشته بودوهنوز ازتابستان تموز خبری نبود · دشتهاوجنگل هاوبته هاودرختهاونیزار هااکثراجامهٔ سبزبه تن داشتند · ابر های سفید ونازك باجامه های آبیرنگ خفیف درآن بلندیها برروی آسمان نیلی کمك، کمك از جانب گرانه های آموبه طرف‌کوه های دور شرق‌به‌حرکت بودند · بادملایم وگاهی هم تند بالعاجت وشتاب بدون داشتن خط السیر منظم میوزید· وهنوز چاشت روزبه شمار میرفت‌که شیرین زیردرختان انبوه سنجد وحشی ایستاد وبرای چندمین بار خواست دمش راراست کند· اواینکار راکرد وجای مرطوب ونیمه آفتابی ایراکه درچند قدمی آن دریاچهٔ کم عرضی جریان داشت انتخاب و خورجینش رابه زمین گذاشت · هنوز تصمیم قاطعی درمورد نداشت که اشتهایش اورا واداشت تاسری به خورجینش بزند واندکی بعد یك تکهٔ نان چندین روزه رااز دستمال بن‌آن برداشت . باقیمانده‌را پس گره زد

وبك کلولهٔ کمی بزرگترپیازرا نیز انتخاب وبه سوی دریاچه رفت · دقایقی بعدلبانش رایکی دوبارلسید وبعداز آنکه چندین بار سرفه های پرسرو صدا وپیهم کرد ازکنار دریاچه برخاست وبجای اصلی اش بازگشت· چاراطراف خودرا دقیقانه ازنظرگذراند · غفلتا دردشدید قفسه های سینه، شانه هاحتی‌تمام ساختمان وجودش که اکثرا فقط وفقط لحظاتی رهایش میکرد سخت تکانش داد. درست مثل مارتیرخورده بهم پیچید · از سیمای بی خون وخشماگینش شعله های نفرت زبانه کشید وبه خور جینش تکیه زد.بازوباز هم سرفه کرد· ودرآخر خون غلیظ وسیاهرنگ به زمین انداخت · بقایای خون تف شده دهنش رابالعاب خشکیده دهنش یکجابه معده بردواندکی آرام گرفت ·

وقتی صیاد پرکینه وقوی هیکلی بعد از دقایقی زور آزمایی برای لحظهٔ به علامت استهزاء توأم باخنده های زهرآگینی ازصید بال شکسته ومعصوم فاصله میگیرد آیادرآن حالت شرایط تنفس صید عادیست ؟

نه ·· نه ابداعادی نیست ··· بلی اوهم از ترس سرفه ها ودردشدید لعنتی وکینه توز درحالیکه سرتاپا ازعرق تراتر بودزود، زود نفس تازه میکرد تاآنکه باکشیدن نفس عمیقی سیمای گرفته اش بازشد ودقیقانه نصوارش راانداخت ·

ووقتی هم درآئینهٔ قطی نصو ارش به چهره‌اش خیره‌گشت باندکی تفاوت چهره یی باریش چرکیده ماش وبرنج، ابرو های بهم نزدیك وبی‌تناسب رخسارهای لاغروسیاهرنگ مملوازلکه ها، لبان خشك وترکیده ،بینی‌یی باسوراخهای‌کمی ازاندازه بزرگتر وپیشانی‌بی مملواز خطوط موازی وعرقپر رادید ··· بلی اویکایك چهره‌اش راازنظرمی گذراند که چشمش به قسمت نرمی‌یی گوش راستش‌که روزگاری‌در بز کشی اسپ دیوانه صفت‌رقیبش آنراخورده بود افتاد · اندکی به‌آن خیره‌ماند· وسه‌بار با دست بیکارش آن را لمس کرد وآنوقت وبازهم مثل گذشته ها دراندیشه‌های گذشته های دورغرق شدگذشته هائیکه حالا دیگرخیلی ها فاصله‌داشتند به گذشته های رفت‌که درآن وقت اوراشیرین پهلوان صدا میکردند ··· هرچه خواست تخیلات آنوقتهارا یکباردیگر درذهنش زنده کند، ازاسپ سواری هایش ازپهلوانیهایش ··· ولی دیگر دیر شده بودوغالبا هم فراموش · دوسه بار چشمانش را بخاطر یاد آوری‌خاطرات گذشته بازوبسته کرد ولی سودی نبخشید و درآخر خلقش سخت تنگی گرفت وفقط درین وقت چشمانش بدادش رسیدند و قطرات پهیم آنها چون دانه ها ی مروارید یکه‌از گسستن تار لاکت چند ین حلقه یی به یك بارگی بریزد ازقسمت زاویه های نزدیك بینی‌یی بی تناسبش غلطیدن گرفت وباعرق های رخسارش یکجادرکوچه های ریش‌کثیفش ناپدید شدند ·

لحظه هاگذشت ودقایق ردشدندواوهمانطور باذهنش باهستی‌اش باشرایط اش بااحساسات نااميدوبی مایه‌اش بالاخره باقلب لبریزاز درد هاورنجهایش درگیرودار بودکه عنان عالم رؤیاوخیال بیداری ازدستش گریخت وبدست زمزهه های بی پایه خواب افتاد ودیگر بیدار نبود ·

***

شیرین درخواب درست مانند عالم رؤیا ونیمه بیداری درارتباط باحوادث گذشته ها یکی ازروزهای پرماجرای زندگی اش را یکبار دیگر درذهنش جان بخشید وخودرا بااسپ بنام قره تاش یك جا در صبحگاه يك روز نمناك‌یافت که روی آسمان‌راابرهای تیره گرفته بود· درروی زمین بعضی جاها کمك کمك برف سفید ی میز د ودر دامنه کوه های دورکه پوشیده ازبرف بودندلکه های سیاه دیده میشد، وپرنده های‌موسومی زمستان خیل ، خیل در ارتفاعات بلندوپایین باتندی وعجله اینطرف وآنطرف عقب دانه‌ها سرگردان بودند ·

قیل وقال اطفال، فریادهای بی نظم دور ونزدیك مردها، شیهه های پیهم اسپها ، صدای پای آدمها، اطفال واسپها نعره های ممتد خوراکه فروشان ، ترق وترق یکنواخت رکابها یکجا باآواز های بی‌تکلف لجامها وفریادهای بی‌تامل‌سگهای ولگرد··· بلی اینهاهمه شرایط وزمینه های آنروز بودند وانگیزه آنهم عروسی یی پسر یکی ازخانان صاحب‌اقتدارآن مرزبوم وبزکشی‌یی باعظمت وپرشکوهی درجریان بود·· چنانکه ازچندین قریه‌وولسوالی جوپه، جوپه باپای پیاده وسواره آمده بودند وهنوزهم آدمها واطفال ازهرطرف کشان، کشان خودرا با شتاب وعجله به تماشا میرساندند ·

شیرین پهلوان قبل از شروع جریان اسپش راازقوره همقطاران کشید، قمچین محکمی به ساق راستش کوبید وکمی دور ازاجتماع پرهیبت فاصله گرفت ودورتر آنجا درقسمت شرق میدان ایستاد و از اسپش پیاده شد تنگ اسپش رادوباره‌ازنو محکمتر بست · زین، لگام، تسمه های رکاب ··· همه رایکایك ازنظر گذراند و درحالیکه قمچین رادر دهنش محکم گرفته بود دستمال کمرش راباز و نوازش کنان ساقها، پاها، گردن وپیشانی یی اسپش را که لکه هاوداغهای بی شماری به آنهانقش بود وهریك آن ازماجراها وحوادث دور و نزدیکی حکایه میکردپاك کرد · دستمال کمرش راازنومحکم‌بست‌وآستین های قاقمه‌اش رادقیقانه قات کرد ·

وقتی‌اوبا اسپ خودمصروف بود وصداها ونعره های چپ اندازان وحکم میدان را از دورمی شنید · دفعتا خطوط پیشانی اش‌اندکی تبارز کرد وباتبسم قهرمانانه باخود گفت :

ـ... اجب مردمی !! اینامی خاین مه و قره تاشکمه ریشخن کنن، نمی دانم اینایمه چی می خاین ؟ آخیراینانمی دانن‌که مه دیبه نه وو چونداز قدیمی نیسم ؟.. آخیرمه خو دیبه پیرشیدم، میانم صاف تاسیدس واسپکم ایمه بتر ···

ووقتی دید که دیگر کاری‌نیست‌که‌انجام بدهد باهمان تبسم قهرمانانه ولی اینبار با سیمای‌آلوده به خشم به‌گردن اسپش نزدیکتر شد ودرگوشش باکلمات کنده ، کنده‌گفت :

ـ قره تاش !! اندیوال خرترکیم!..مه اینومی دانم‌که توهیچوخت گپای منوبه زمین نه می پرتاوی، مه اینوبیرکل می دانم · مگر اینوام بایدس بیرکل بفمی ···

شیرین رویش رابه‌طرف انبوه مردم‌گشتاند اندکی ساکت شد وبعدآهسته تر از گذشته درگوش مخاطبش ادامه داد :

ـ ای مردم، ای اسپا وچوندازای پلوان، پلوان .. ای خر تر کاتمان ای سیلبینا.. همهٔ اینابه خاطیرای نه ایجای جابای دور، دورآمدن تاخداناکده حال زاروپریشان مه و تره تماشاکنن ووختیکه شوبه خانه شان برن دباری نه وودیدگیای روزینه شان خنده ها کنن ·

ودرین وقت شیرین درحالیکه خاموشانه گردن اسپش رانوازش میداد دهنش رابه‌گوش قره تاش نزدیکتر ساخت وبالحن جدی ولی آرام قاطعانه گفت :

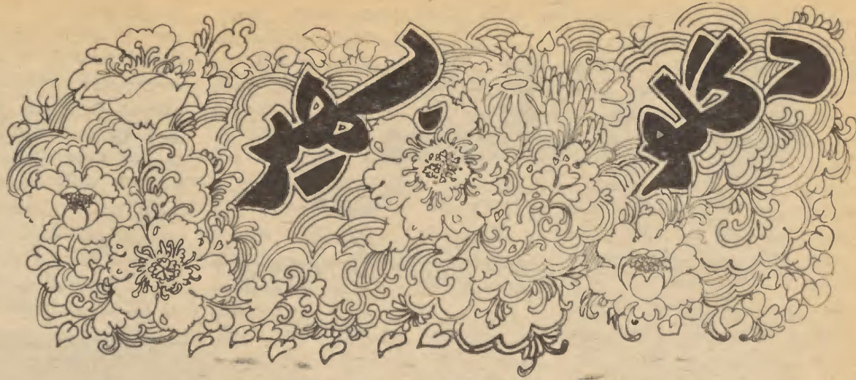
ـ مگرمه اینومی خایم که تنای دنه ام بری‌بار آخیر، آخیر مثل دفای‌دیبه آخیر،الاغه خانه ببرم وبه یی احمقایشام بتم‌که شیرینك اگه بخایه ارچی ای وشش پورس ··· ودیبه می فامی چی می‌کنم ؟

وقره تاش که درمقابل سوال مهمی قرار گرفته بود، گوشهایش راراست نمود گردنش رابه رسم توافق دوسه‌باربالاوپائین‌کرد با دست راستش چندین بارپیهم زمین راخاراند وشیههٔ کوتاهی کشید تاآنکه آرام گرفت و شیرین باسیمای اضطراب آلود وبی قراری بااداى جملات‌وکلمات‌کوتاهی منظورش راچنین درگوشش افاده کرد :

ـ ودیبه خیش وخیشوخت خات میشدیم ودیبه هیچوخت‌تره قمچین‌قطی مجبوربه رفتن دقوره اسپاو مردای پلوان چونداز نه خات کدم ···

اینراگفت : نصوارش را انداخت وباگفتن دعای خیریکجاپابه رکاب زدوسپس باکوبیدن

بقیه درصفحهٔ ۵۷



ترانه

پرون شپه ، ماښام وړمو زمونږ‌له‌مخونو سره لوبی کولی او د نویو غوړیدلو غوټیو وړمه موسیږموته رارساوه

کوچنی‌مرغان چه خوږو آواز ونویی فضا ډکه کړی‌وه ، په درانده خوب کښی تللړو

مگر سپرستا دپیغلتوب په اندازه ښکلانه درلوده او هومره عطر پکښی نهٔ.

خلاندو ستورو ستا دسترګو په‌اندازه رڼا نه خپرو له او زړونو ته‌یی ډیوه نه‌وروبښله.

زه‌ډیر ورو غږیدلم . ځکه چه هغه شپه ډیره با ارزښته وه او زما روح غوښته چه خپلی ډیره ښکلی ترانی له زړه نه وباسی .

کله چه می په هغه شپه کښی آسمان ډیرآرام او شین ولید اوله هغه سره می په‌هغی شپه‌کښی آسمان ډیر آرام او شین ولید اوله‌هغه سره می ستاښکلا مقایسه کړه .نومی له‌ستورو سره وویل چه : ای ستورو زما په محبوب باندی رڼا خپره کړی ؟

نوکله‌چه ستا په سترګو کښی ډوب شوم، ومی وایه :

ای زما محبوبی ! زړه می له خپلی مینی څخه روښانه کړه !

«ویکتور هوګو»

دبیدیاګل

تنهایی‌کښی راپیدایم تنهاپایم
له چمن اوله باغونه نا آشنایم
غمشریك دلیو نو اوځوانیمرګو
تل‌ډیره په‌هدیره اوپه بیدیایم
دلیلادباغچی خیال راسره نشته
زه‌یوګل دلیونیو ددنیا یم
دچمن دګلونازدی په‌ملیار وی
زه‌خود رویه بی نیازه بی‌پروا یم
هیڅ صحبت می دچمن دګلو نشی
دوحشی په‌شان ډیره‌په وچ صحرایم
کله‌کله دشبنم په‌اوښکو زیست‌کړم
کله‌کله بیا دزړه په‌وینو پایم
هرسبامی سترګی ډکی وی‌له اوښکو
خبرنه یم په‌ارمان دکوم سبایم
فطرت راکړل ډیرداغونه په‌ځیګرکښی
دبهار تازه موسم کښی په‌ژړایم
پریشانی می بهار نغاړی خورنګوکښی
خودسره‌کفن له‌رویه تل رسوایم
نه‌می‌ځای شته‌په‌وربل نه‌په شملوکښی
دسپیرو بادو په مخ کښی په شمایم
که‌تازه یمه‌که مړاوی که‌رژیږم
څه‌چه‌وخت را باندی کاندی زه‌سلایم
په‌زړه سل‌رنګه داغونه به‌خوله خاندم
دوسته ! پوه‌زه دژوندون په تقاضایم

«دوست»

دزلفوزولني

بی‌آرام لره آرام کله راځی
کله ورځ شی کله شپه شی عمرتیرشی
که‌د هرڅه اطمینان مړورله ورکړو
خلق وایی په امید دنیا خوړی شی
ابتداځو دهر درد دپاسه درد دی
چه‌شپه تیره‌شی نوسم سحر پیداشی
چه‌پری اور بلیږی هغه‌ځمکه تاوکه
په هرشی چه می نظر شی وایم ته‌یی
زولنی دتورو زلفویی زحمت دی
روح‌او ساه یی دفولاد هیڅ نه‌پوهیږم

تشنه لب‌لره آجام کله راځی
دوصال هغه ماښام کله راځی
هغه مسته‌ګل اندام کله راځی
هغه مهر او اکرام کله راځی
خوشحالی به دانجام کله راځی
دسحر هغه پیغام کله راځی
دخوبانو په‌چا پام کله راځی
ماله ستا هغه مقام کله راځی
خلاصی ماله له‌دی دام کله راځی
بی‌له‌دی نه‌دی بل‌نام کله‌راځی

«کرامت‌شاه فولاد»

وصال

که‌ښکاره راته دلبر لکه آفتاب شی
دواړه زلفی بلو سوی زماپه شونډو
کله سری شونډی چیچی راته په‌غابښو
کله‌سری شونډ چیچی راته په‌غابښو
کله‌ګوری راته ځیر په‌قهقه خاندی

غمجن‌زړه به‌می روښان لکه ماهتاب شی
کله خاندی کله‌قهر کله په‌عتاب شی
کله بیاراته وحشی زما په‌باب شی
کله سرمی په ورانه کښیږدی په‌خواب‌شی
کله‌مخ راځنی‌پټ‌کا په‌حجاب شی

«مدلیع‌الله»



غوره‌لنډۍ

ستا دچارګل په پرو غوټ شوم
وړوکی لوی‌شوم جوړمی‌نه‌شون پرهارونه
ستادچارګل په پرو غوټ شوم
سری‌سری وینی‌می څی له‌پرهارونه

• • •

ستا دوصال باران که نه وای
ستا دبیلتون لمبو به‌سوی وای‌ګلونه
ستا دوصال په‌تمه پایم
که‌له بیلتونه دی خبرشوم مړبه‌شمه

دوطن‌میرمنی ته

ورودی خواری‌اومزدوری ګوی‌له پلاره‌سره
تاپه‌مستی‌کښی امیل‌شکاوه له یاره سره
موردی میچنی ګرزوی خوردی منګی ډکوی
ته‌سور پیزوان‌غواړی دسروزرو له‌هاره‌سره
ده‌غریبی خواره‌خواری ګورګښی څه‌نه‌دی پاتی
مه‌کوه لوبی له‌درهم اوله دیناره سره
هلته دښځو په‌سر خاوری دی‌دناز میرمنی
ستا سروکاردی تمام‌عمر سینګارو مره
عیش‌و عشرت دومره ډیرپریږده دوطن‌میرمنی
مینه پیداکړه دخپل‌کورله کسب‌وکاره سره
یوزړه په‌لاس کښی‌ونیسه نورزړونه‌مه‌خوروه
مناسب نه‌دی داخویونه له دلداره سره
په سر اومال چه دوطن خدمت‌ته‌نه‌وی تیار
مه‌ګوره هیڅ دهغو خنګو له‌رېباره سره
ورسره مه خانده چه ندی په خوارانو باندی
دناز خنداکړه دوطن له‌خدمتګاره سره

«.....»

وصیت

په‌راتلونکو ورځوکښی
چه‌زما دقبر شناختی
په‌جګو وښوکښی پټی شی
که نړی وال زما په ښو او بدو
قضاوت وکړی، زه‌به‌چوپ یم

• • •

زه‌به دګهیځ آسمان ونه‌وینم
اودشپی دباد سوړ اسویلی به‌وانه‌ورم
زه‌به داسی ګونګی یم
لکه‌نور چه‌پس له ژونده وی

• • •

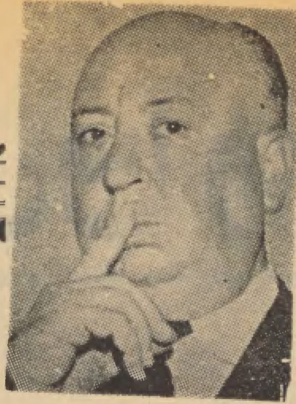
خواوس چه ژوندی یم
زړه‌می کیږی، چه څوك
هغه‌وخت ووایی
چه‌دی سری دهنر دباره
قلم په‌لاس‌کښی نیولی وه
نه‌دشهوت او شهرت دپاره

• • •

آیاهیڅوك نشته چه‌داشهادت ورکړی؟
ځیرنو پریږده چه‌زما یاد محوشی

«ستیفن دوبسن»

برگزیده آلفرد هیچکاک



نوشته از : ام ایلیس

مترجم :نیرو مند

چشم دیدن از کجاشد

آمر شعبه تعقیب اداره مرکزی نیویارک آقای دان ویتلی قیافه گرفته اظهار داشت گاهی اوقات راستی به این عقیده می آییم که بهتر میبود بصورت مجرد زندگی میکردم . دان میتلی درموتر خود نشسته واز پشت سر میکل ناتش راننده اینطور حرف میزد

موتر که از مامورین زیر دستش بود تبسمی کرده اظهار داشت : شماوت.. تارولین پنج ماه میشود که با هم ازدواج کرده اید.. گذشته ازین من یک دوست حقوقدان دارم که در معاملات طلاق تخصص دارد ومن نمبر تیلفون تانرا برای او میدهم تاباشما تماس بگیرد.

ویتلی از پشت شیشه عینک استخوانی بزرگش خیره بطرف راننده دیده گفت چه گفتی ؟

تو میخواهی به علت یک برخورد کوچک خانوادگی بنیاد ازدواج مرا در هم بریزی هه ؟

میکل ناتش در پاسخ اظهار کرد :آقامن میخواستم صرف به شما کمک کرده باشم. در حالیکه صورت میکل ناتش از شدت ترس مثل مرده سفید شده بود – پرسید:قربان به کجا می رویم ؟

ویتلی به صورت راننده اش زل زد. به هوبارد الکترونیک برو .

جوشا هوبارد مالک این دستگاه آنروز صبح نامه تهدید آمیزی یکنفر ناشناس دریافت داشته بود.

شرکت هوبارد الکترونیک در یک عمارت بزرگ واقع بود این عمارت به صورت عموم از شیشه های کدرو چوکات های نکلی ساخته شده بود. دو نفر انسپکتر تعقیب از موترشان فرود آمده داخل عمارت رفتند.

چند لحظه بعد تر آنها در یک دفتر بزرگ در بلندترین طبقه عمارت وارد شدند.

جوشا هوبارد از پشت یک میز بزرگ شیشه ی برخاسته به آنها خوش آمدید گفت و اظهار داشت : خوب شد که تشریف آوردید .

رئیس کمپنی هوبارد مرد قد کوتاه باحرکات تندبود صورتش در چند حصه داغ داشت ودر همین لحظه چشمهایش قدری ناراحت مینمود جوشا هوبارد در حالیکه به سوی میز کارش اشاره مینمود گفت:مکتوب تهدید آمیزی که از آن بشما نوشته ام آنجا به روی میز کارم افتیده است.

ویتلی بکس دستی اشرا بر روی یک چوکی گذاشته سر آنرا باز کرد یک پنس را ازآن بیرون آورده به کمک آن مکتوب را گرفت. یکورق کاغذ ارزان بیع مخصوص تایپ با یک پنسل و حروف درشت چاپی نوشته بود.

میکل ناتش ازجوشا هوبارد پرسید: شماچه تصور میکنید ممکنست چه کسی این نامه را برایتان فرستاده باشد ؟

هوبارد سرش را تکانداده جواب گفت من نسبت به هیچ کسی بدگمان نیستم... طبعا دشمنان فراوان دارم. اما آنها از آن قماشی نیستند که چنین نامه های تهدید آمیزی بمن بنویسند .

ویتلی مکتوب رابه طرف کلکین اتاق گرفته نزدیکتر رفت و در روشنی آنرا مرور نمود . سپس از دهن کلکین برگشته مکتوب را در کنار پاکت آن گذاشت وگفت: میک؟

مامور زیر دستش به روی نامه خم شد متن نامه ازینقرار بود:

(جی اچ)

(اگرشما خواهان سلامت نواسه جدا از هم تان هستید در آنصورت ما به مبلغ یکصد هزار دالر به نوتهای مستعمل از ۲۰ تا ۵۰ دالری احتیاج داریم تمام پول هارادر خریطه پستی انداخته امروز شام درست سر ساعت ۱۱ در گوشه کلاسن ٥٦نارد راستریت بگذارید . پولیس را خبر نکنید . شما زیر مراقبت شدید هستید اگر مطابق هدایت ماعمل نکنید بانواسه تان جی کوچک رفتار ناجوری خواهیم کرد پولیس نباید ؟ خبر شود!).

میکل ناتش زیر لب غمغم کرد پرسید جی کوچک کیست آقای هوبارد .

-نواسه گکم است نام مکملش جنیفر میباشد هوبارد با انگشت لرزان به یک قطعه عکس که در چوکات چرمی بر روی میز کارش اشاره نمود. درتصویرخانم هوبارد دیده میشد همچنان یک پسر جوان باموهای سیاه ویک خانم سبزه رنگ درتصویر وجود داشتند .

این پسر جوان پسر هوباردوآنخانم جوان عروس هوبارد بودند در پهلوی اینها یک چهره خندان دختر کوچکی بنام جنیفر هوبارد مشاهده میشد که بیش از ۱۰سال عمر نداشت.

ویتلی اظهار داشت یک خانواده فشنگ پسر شما میداند که ..؟

پس از دریافت این نامه لعنتی فوداً او رانزد خود فرا خواندم او درهال پایین منتظر است و متوجه شده که جنیفر امروز صبح به مکتب نرفته است ضمنا دو تن از کارگران فابریکه خودرا بهر است منزل گذاشته ام البته این دونفر تاوقتی که لازم باشد به پاسبانی ومراقبت از منزل ادامه خواهند داد.

ویتلی باز هم سوال کرد: خوب دگرچه اقدامی کرده اید ؟

-یکمقدار تابلیت گرفته ام تا فشارم را درحد اعتدال نگاه دارم .پس ازآن به شما تیلفون کرده جریان رابه اطلاع تان رسانیدم نامه تهدید کننده را توسط پوسته گرفته ام..

تصور میکنم یکی از مستخدمین این نامه رابمن ارسال کرده است یا غالبا در سابق به چنین ماموریتی اشتغال داشته گرچه این طرز تغییر بسیاراز عقل بدورمی آید ولی بهرحال از امکان بعید نیست .

میکل ناتش به صورت هوبارد خیره شد شما چگونه به این فکر افتادید ؟

-برای اینکه در منزل مرا جی - اچ می نامند از جانب دیگر مستخدمین وخدمتگار ها میدانند که من نواسه ام جنیفر رادوست میدارم . آری مانند دیوانه هابه اوعلاقمندم. اما به هیچوجه حاضر نیستم یکصدهزار دالر به تهدید کنندگان بپردازم .زیرا اگر امروز یکصد هزار دالر بدهم فردا آنها دو صد هزار مطالبه خواهند کرد ولهذا بهتر خواهد بود که جنیفر کوچک تحت مراقبت محافظین قرار داشته باشد .

-پسر و عروس شما با این نظر شما موافقت دارند ؟

هوبارد مثل آنکه ذهنش در آن لحظه بجای دگری بند باشد پاسخ داد: چه فرمودید ؟

آوه. آری البته هر چه من تجویز بکنم آنها بدون چون و چرا ازآن متابعت می نمایند.

ویتلی ومیکل ناتش نگاهی معنی داری بین شان ردوبدل کردند . سپس ویتلی بالحن بی اعتنایی اظهار داشت :ما مکتوب وپاکت آنرا باخود می بریم تا درلابوراتوار بدقت مورد تحلیل قرار گیرد ..

هوبارد بالحن ناراحتی فریاد زد: اما مجالتا نمیتوانید بمن چیزی بگویید؟منظورم اینست که چنین اتفاق ها برای شما یک موضوع عادی وروزمره میباشد .

ویتلی پاسخ داد: طبعا بعضی حقایق از روی مکتوب بمن مکشوف شده است.

هوبارد به آندو چوکی هایی راکه مقابل میز کارش قرار داشت نشان داده گفت بفرمایید بنشنید . من به شنیدن حرفهای شما حاضرم.

ویتلی به مکتوب وپاکت آن به روی میز نگاهی انداخته گفت : دیشب در ساعت ۱۰- این نامه پست شده است .. آدرس پشت پاکت باپنسل نیم سخت نوشته شده غالبا متن نامه هم باعین قلم پنسل تحریر یافته است کاغذ وپاکت آن ازجنس ارزان بوده درهر دو کان پیدا میشود.

هوبارد لبخندی زد: منهم متوجه عین مطلب شده ام واز جانب دگر نویسنده نامه دارای حد اقل سواد میباشد زیرا از شیوه نگارش به این مطلب نیز پی برده ام...

ویتلی پاسخ داد:

- من کاملا خلاف نظر شما هستم و تصور میکنم نویسنده نامه بهترین سواد رادارد طبعا او کوشیده است سوتفاهم رابانوشته خود بار بیاورد اما چندا ناشتباه رامرتکب شده است بزرگترین سهو او اینست که کلمه (جدا از هم) را از لحاظ املا صحیح نوشته حتی بسیاری از مردم که تحصیلات متوسط دارند هنگام نوشتن کلمه (زه پارات) الف وسطی را نمی نویسندیا درعوض الف با-(ی) می نویسند .

علاوتا متن نامه ازلحاظ سبک نگارش پختگی و محکمی کافی دارد که نوشتن آن بدین اسلوب از اشخاص بیسواد ساخته نیست. البته خوش خط نمی باشد زیرا نویسنده درنامه از حروف کلان استفاده کرده است و مخصوصا سعی نموده هنگام نوشتن میلان چپ نویسی را رعایت کند. حال آنکه در شرایط عادی طور دگری حروف راپهلوی هم میگذارد گذشته ازین دستکش های رابری بدست داشته است..)

هوبارد فریاد زد:(چه گفتید ؟ بشیطان لعنت این مطلب را ازکجا دانستید ..؟

- اینجا راببینید شما می توانید ، لکه پنسل را درگوشه چپ کاغذ ملاحظه کنید.

مانند نشان انگشت معلوم میشود. اما اصلا نشان انگشت نیست ؟بلکه چاپ یک دستکش رابری می باشد معمولا یکنوع دستکش های رابری را در بازار عرضه میکنند که درحصه نوک انگشتها فنرهای نازکی داردتا دستکش در اثنای گرفتن درست کار بدهد.

ویتلی برای تغییر دادن موضوع دست درجیب برده قوتی سگرتش را بیرون آورد وجوشا هوبارد باسرعت عمل سگرت لایتر طلایی را که در سر میز قرار داشت برای روشن کردن سگرت او پیش آورد وتیلی به حرفهایش ادامه داد: وبعد این لکه های کوچک بروی کاغذ که مانند واترمارک معلوم میشود. من از دیدن آن به این عقیده هستم که آنها چاپ قطرات عرقی می باشد که ازسرو صورت شخص تهدید کننده بروی کاغذ ریخته است . در وقت موقع نوشتن نامه دانه های عرق ازپیشانی وروی اوبه صفحه کاغذ ریخته است . - نویسنده نامه ازنوع آدم های عصبی بایدباشد حالت عصبانیت نویسنده حتی از طرز نوشتن حروف و کلمات نیز پیدا است، زیرا به تدریج ازطرف چپ بطرف راست میلان خطوط نوشته واضح دیده میشود.

هوبارد پس ازشنیدن توضیحات وتیلی گفت: (همه گفته های شما خوب است اما نتیجه تشریحات شما چه باید باشد ؟

میکل ناتش پاسخ داد: (اگر همانگونه که حدس میزنیم لکه ها ازقطرات عرق باشد، ازروی آن می توان درلابراتوار حتی گروپ خون نویسنده نامه را تثبیت کرد.

حتی ازلعاب دهانی که تکت پستی چسپانیده شده مشودگروپ خون راتثبیت نمود.

ویتلی ادامه داد: علاوتا میتوان بخوبی

بقیه درصفحه ٥٩

رقص و آواز در دامن ک

ترجمه از مجلۀ بلغاری ـ بلگاریا

مترجم :سید عبدالله ـ عنبری

در **کشور باستانی بلغا ریا و در دامان سر سبز وشا داب کو ها ی** پیرین مناظر زیبای طبیعی که ازهر **حیث دوست داشتنی ودر خــور تو صیف است وجود دارد. کو های** مشهور و معروف این کشور عبارت **انداز سلسله کو های ریلاـرودوپا** وپرین که در زمرۀ کوهای مذکــور پیرین از نقطه نظر داشتن منابــع طبیعی از قبیل چشمه هــای آب صاف و معدنی و اشجار مثمر وغیر مثمر ، فیاض ترین آنها بشمــار میرود این کوه با عظمت وزیبا کــه همیشه قلل آن از برف پوشیــده **بنظر میر سدامادر حصص‌وسطی‌این** صرف سال دوماه زمستان استو بس ولی در طول ده‌ماه در یکسال همواره سر سبز **وشاداب میباشد باین معنی سالانه ده ماه دریــنجا** فصل زیبای بهار جلوه گری دارد و رنگ زردی خزان در آن بمشاهده نمیرسد . در دامان و نشیب هــای این کوه معروف تقریباً به تعداد ده ها قصبات وصد ها قریه جــات خورد و بزرگ جا دارد و تعــداد زیاد مردم مسکونۀ آن بوده و در آنجا امرار حیات دارند. **باشنده ـ** گان این کوه باشکوه وبا عظمت‌اعم اززن ومرد **پسران و دختران کــه** همه از نعم صحت و سلامت جسمی **وروحی بر خور دارند بــا نشاط** وخوش وخندان بنظر میر سنــد. درعین حال اکثر باشند گــان آ ن خاصتاً دختران و پسران خیلی کار کن وزحمت کش میباشند و اکثــر زراعت پیشه بوده و بما لــداری اشتغال دارند اوقات فراغت شان‌از کار به آواز خوانی و سرود ورقص میگذرد تخمین بیشتر جوانان شان **از مزایای هنر ورقص ومــو سیقی** به اندازه کافی بهر ور بوده وقتــاً فوقتاً بصورت دسته جمعی انسامبل رقص و سرود برپــا میکنند و در دامان کوه پیرین ، به آواز خوانی ورقص وسرود میپردازند و بایــن ترتیب اوقات فراغت را به خوشی وسرور و شور و شعف میگذرانند.

مزید بر آن روز هائی خاصی دارند که میله میکنند و آنروز ها را تجلیل مینمایند روزی خاصی که دارنــد بنام ، انسامبل جوانان ، یادمیشود که این روز را با مراسم خاصــ وخار ق العاده تجلیل و تجــدید میکنند و بپاس موجودیت آنهمه منابع سر شار طبیعی که دســت پرفیض طبیعت بر ایشان ارزانــی داشته است جشن میگیرند و ازآن با گرمجوشی و سرور استقبــال مینمایند .

دختران و پسران جوان‌در حالیکه البسۀ فولکلور یك بتن میکننــد بروز ها و اوقات معین بقسم دسته جمعی با استفاده از سامان و ادوات مختلف ساز و موسیقی مانند دهل رباب ، کمانچه وغیره‌از خود مجلس و انسامبل نغمه سرائی و ســرود خوانی را برپا میکنند و ساعتهارا بخوشی و خوشوقتی سپــری مینمایند .

میگویند آرت و هنر این انسامبل زاده تماشای‌مناظر طبیعی ودلفریب این کوه است که توام با خیالا ت و تصورات شا عرانه یکجا گردیده وبو جود آمده است . حینیکــه





کوه‌های پیرین



هنر مندان گوش فرامیدهد ویــــا بیننده رقص وپایکوبــی دختــرا ن وپسران جوان این ســر ز میــــن کوهستانی را بچشم سر می بینند، طوری می پندارند که گـــو یــی به رگهای وجود این کوه روح زنده دمیده همه چیز در جنبش و همــه چیز حرف میزند.هنر نمائی ورقص وسرود جوانان این کوه تنهامنحصر به دامان نبوده بلکه پا از آن‌فراتر گذاشته و هنر نمائی های خویش اخارج از کوه پیرین به دیگر جاها هم به معرض نمایش قرار داده اند. دسته هنر مندان رقص و موسیقی این کوه نمایشات جالبیکه معــرف رسم و رواج و ثقافت کوهستانــی شان میباشد ، چندین نما یشات هنری در اکثر ممالك جهان بــــه صحنهٔ نمایش آورده اند چنا نچــه دستهٔ مذکور در هند ـ اتحــــاد شوروی پولیند ، چــوسلا واکیا ، هنگری و یوگو سلاوی نمایشـــات هنری دلچسپ و برازنده اجــراء نموده اند که مورد تحسین وتمجید تماشا گران و بیننده گان قـــرار گرفته و جوایز گونا گونــی بدست آورده اند . خواند نها یشان همــه مسحور کننده و دلکش ، رقصــی هایشان همه دلفریب و مهیج است.

از : علی اصغر بشیر

قسمت -۱۹-

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

درجواب یک دوست

اگر چه حق آن بود که دنبالهٔ بحث دو بارهٔ شاعران ستاره‌شناس خراسان که از دوسه شماره پیش آغاز یافته است درین صفحه نیز تعقیب میشد ولی وصول یك نامهٔ لطف آمیز از دوستی ناشناس بنام محمد محسن فقیر از ولسوالی آقچه که بامهربانی و تواضعی که‌خاصهٔ اهل فضل است ، نویسندهٔ این سطور را تشویق نموده اند سبب شد که عجالهٔ رشته آن بحث را قطع کرده قبلا به‌پاسخ وتو ضیح درباره بعضی مطالب مسطوردر شماره های گذشته که نظر دقت ایشان را بخود جلب نموده است بپردازم زیرا بناغلی فقیر خواسته اند تا جواب سوالات ذیل را بنویسیم و اینست خلاصه سوا لات ایشان :

۱- شما که اصرار دارید بی اساس بودن احکام نجومی را اعلان کنید ، آیا بجز ابوریحان البیرونی دانشمند شهیر وطن که گا هگا هی کلمات او را در باب بطلان احکام نجومی نقل کرده اید دانشمند بزرگ دیگری راهم می توانیدنشان بدهید که با احکام نجومی مخالف باشد و یا چیزی‌در ابطال آن نوشته باشد ؟

۲- چرا فرهنگ اصطلا حات نجومی را که مطالب آموزنده دارد بصورت مسلسل نشر نمیکنید ؟

۳- آیا راست است که اسطرلاب از اختراعات اعراب است؟

اینك پاسخ پرسندهٔ محترم :

۱- عدهٔ زیادی از دانشمندان در ابطال احکام نجومی سخن گفته یاکتابی تالیف کرده اند ومن در اینجا یکی از آنان را نام میبرم که یقین دارم شما نیز برای وی احترام فراوان قائل هستید و او معلم‌ثانی ابونصر فارابی است که کتابی بنام «مایصح ومالایصح من احکام‌النجوم» نوشته است ولی اجازه بدهیدقبل از آنکه راجع به کتاب مزبور بحث کنیم ، یك نکتهٔ قابل ملاحظه و در خورا عتنا را باطلاع شما برسانم وآن ا ینست که نسبت دانشمند بزرگ وطن ابور یحان را باید بیرونی خواند و نوشت ، نه البیرونی ، زیرا این الف ولامی که برسر کلمهٔ بیرونی افزوده انـد ، تقلید بی موجبی ازبعضی مستشرقا ن است که شرح حال ابور یحان رااز منابع عربی گرفته‌اند بهمان صورت در نوشته های خود نقل نموده اند، ورنه هر کسی میداند که ابوریحان دانشمندی از خراسان بوده است نه عرب تا در نسبت او الف ولامی افزوده شود .

ماو شما همانطور که بخوذ حق نمیدهیم که نام دیگر بزرگان وطن را مثلا عنصری‌یا فرخی یا اسفزاری یا جامی‌را بصورت العنصری ، الفرخی ، الاسفزاری والجامی یاد کنیم ذر موزد بیرونی هم لازم است که این کلمه را بشکل صحیح آن‌که بدون تردید فاقد الف ولام میباشد استعمال نماییم و هرگز البیرونی نگوییم و ننویسیم تا غلطی که از تقلید مستشرقان سر چشمه گرفته و رایج شده است ، بیشتر از ین دوام ننماید .

خوب اکنون به اصل مطلب باز گردیم :

کتاب مایصح و مالایصح من احکام النجوم ، بنابر تحقیقاتی که استاد فقید بدیع الزمان فروزا نفر نموده و عین عبارات وی در صفحه ۹۰۶ لغت نامهٔ دهخدا نقل شده است : «رساله ایست که (فارابی) آنرا بخواهش ابراهیم بن عبد الله بغدادی که از فضلای قرن چهارم و ریاضیین بوده است وبا ابونصر در باب صحت احکام نجوم بحثها داشته تالیف کرده است ور ساله را همین ابراهیم بن عبد الله روایت کرده است .

درین رساله ابونصر سی اصل وضع گرده و بآخر بطلان احکام‌نجوم را نتیجه گرفته است و این اصول بحسب ظاهر با یکدیگر پیو سته و مربوط نیست لیکن پس از وقت معلوم میشود که ارتباط منطقی‌آنها از نظر ابونصر محو نشده وقضایا را با اختصار یکدیگر مربوط کرده است مثل اینکه از اولین مساله که ظاهراً با اصل سوال هیچ‌رابطه نداشته ابونصر قوانین مرتب را تا نتیجه دیده و بدین جهت اصل‌اول را وضع گرده است ، نتیجهٔ این اصول اینست که قضیهٔ «الحکم النجومی صحیح» بدو معنی کاذب وصادق است زیرا مقصود از نجوم اگر هیأت باشد احکام آن مبنای علمی دارد و اگر احکام نجوم باشد قضیهٔ وهمی است زیرا مبنای علم احکام نجوم اوهام‌مردم است ودرین اصول ثابت میکند که کواکب‌اصلا در افعال انسان تاثیرات غیرطبیعی ندارد » .

۲- در مورد نشرمرتب ومسلسل فرهنگ اصطلا حات نجومی قبلا در یکی از شماره های مجله وجه اعتذار نویسنده آن منتشر شده است که چون قرار است بصور ت کتاب نشر شود و محتاج مرور ثانوی میباشد ، عجالهٔ قسمتها یی بدون ترتیب از آن در مجله درج میگردد (درهمین شماره نیزقسمتی از آن درج شده است) .

۳- اسطرلاب ظاهراً از مخترعات یونانیان باستانی بو ده یعنی قبل ازظهور دین مقدس اسلام، اسطراب درمیان ریاضی‌دانان وجودداشته‌است اما نخستین دانشمند مسلمانی که اسطرلاب ساخته است ، ابواسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان فزاری از منجما ن عصر منصور عباسی بوده که ذوکتاب نیز دربارهٔ طرز استفاده از اسطرلاب نوشته بوده یکی بنا م کتاب العمل بالا‌سطرلاب المسطح و دیگری بنـام کتاب العمل بالا سطرلاب ذات الحلق وباید دانست که کتاب اولی از طرز استفاده از اسطرلاب مسطح که نو عی ا ز اسطرا ب است و در آن تصویر کرهٔ سماوی باخطوط و دوایر نقش میشود ، بحث مینماید و کتاب دومی راجع به طرز استفاده از اسطرلاب ذات الحلق است که از هفت حلقهٔ‌فلزی سوار شده بر یکدیگر تشکیل میشود .

سید حسن اشرف

دیگر از شعرای آگاه به مسائل نجومی سید اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غز نوی مشهور به سید حسن غز نوی و اشرف از شعرای نا مدار اوا سط قرن ششم هجر ی ومعاصر حکیم بزرگ سنائی غز نوی است که ظاهراً در سال ٥٥٦ در غزنی وفات یافته است .

سید حسن در اشعار خود وصف اختران و کواکب را به شیوهٔ ا هل نجوم در کمال فصاحت بیان کرده است که از آنجمله در قصیده‌ای که سراپا سوگند است (قسمیه)ابیات ذیل را آورده است :

بدان خدای که هر روز درحقیقت‌آن نموده روشن چون آفتاب‌صد برهان
درین ذوازده منظرهزار شمع‌افروخت که‌تابه صبح قیامت همی بود تابان

ز حل :

نشانده پیری در نزد خا نهٔ هفتم‌کزوست هر چه که بوده است‌درهمه

مشتری :

سپرد صدر ششم رابه قاضیی‌عادل که‌یك‌نم‌ازقلم اوست چشمهٔ حیوان

مریخ :

نقابت صف پنجم به پهلوانی داد که آب و آتش ذر تیغ او کنند قران

آفتاب :

خجسته تخت چهارم به نیری‌آراست که روشن است بدو دیدهٔزمین‌وزمان

ز هره :

طرب سرای سلیم‌رابه خوشنوایی‌داد کزوست عالم پر طوطی شکردستان

عطارد :

درین رواق دوم کاتبی پدید آورد که‌نقش خامهٔ او هست حلیهٔ دیوان

قمر :

زبهر گلشن اول گزید صبا غی کزوست لاله وگل‌سرخ‌روی‌دربستان

بطوریکه ملاحظه می فرمایید درابیات فوق نعوت واوصاف هرکوکب همان چیزیست که منجمان عقیده‌دارند ومثلا مریخ را ستارهٔ‌جنگجویان یازهره را ستارهٔ را مشگران می پندارند ، صباغی قمر هم بر اساس نظریهٔ مشهو ریست که رنگ‌گلها‌ومیوه ها را از پر تو نور ماه میدانستند ، مختاری غز نوی هم بااستفاده از همان نظر یه‌گفته است:

شگفتم آید سخت از دو روی سیب‌دو رنگ
شگفت باشدلاشك دو روی دریك‌سر
قمر به‌نیمی‌از او رنگ‌دادچونان داد
که اونمود چویك نیمه منکسف‌زقمر

این کلیشه را ذر حالی که روی‌شما بطرف شمال باشد طوری بالای سر بگیرید که‌طرف نو شته درآن بسمت زمین باشد، بااین‌نقشه وضع‌ومحل ستارگان در اوایل‌شبهای‌ماه جوزا ذر آسمان دیده میشود .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

اتصال یا اتصال مطلق :
نظر کواکب با یکدیگر و آن‌بر‌پنج قسم است : مقابله ، مقارنه ، تثلیث ، تزبیع و تسدیس

اتصال ایمن :
اتصال بر توالی بروج است مانند اینکه قمر در پنجمین درجهٔ حمل و زحل در پنجمین درجهٔ سرطان باشد که دراین وقت اتصال تر بیع بانظر تر بیع میان‌قمروزحل می باشد .

اتصال ایسر :
اتصال بر خلاف توالی بروج است یعنی از جهت معکوس ترتیب بروج را اعتبار دهند مانند اینکه قمر در پنجمین درجه حمل و زحل در پنجمین درجه جدی باشد که درین وقت اتصال تربیع یا نظر تربیع میان قمر و زحل می باشد ولی برخلاف توالی بروج .

اتصال به جرم :
مقارنه ذوسیاره یا بیشتر دریك برج

اتصال به شعاع :
مقابله یا تثلیث یا تربیع یا تسدیس دو کوکب .

اتصال تمام :
اتصال دو کوکب در یك دقیقهٔ فلکی مانند اتصال قمر و زحل در وقتی که‌قمردردقیقه معینی از درجه معینی از حمل و زحل در همان دقیقه وهمان درجه از میزان باشد.

اتصال طبع :
بودن دو کوکب هردو در یک زمن در خانه شرف یا هبوط خود است مانند اینکه در ساعت معینی از روز یاشب زهره در بیست وهفتمین درجهٔ حوت (خانهٔ شرف زهره) و مریخ در بیست و هفتمین درجهٔ جَدی (خانهٔ شرف مریخ) باشند ویا عطارد در پانزدهمین درجهٔ حوت (خانهٔ هبوط عطارد) و مشتری ذر پانزدهمین درجهٔ جدی (خانهٔ هبوط مشتری) باشند که درین وقت میان زهره و مریخ اتصال طبع است همچنان میان عطارد و مشتری اتصال طبع است.

اتصال عرض :
دوری دو کوکب دریك وقت به اندازهٔ مساوی از منطقه البروج هردو در جهت شمال یا جنوب ویا یکی در جهت شمال و دیگری در جهت جنوب بعبارت دیگر وقتی که دو کوکب دارای یك درجه‌عرض باشند خواه هر دو دریك جهت خواه در دو جهت باشند .

اتصال محل :
بودن دو کوکب هر دو یك زمان در خانه های خود مثل بودن مشتری در قوس وزهره در ثور دریك وقت که گویند میان زهره ومشتری اتصال محل است .

داستان دودکی

سناریو از : شرف رشیدوف

سوژه از :ابوالمعانی بیدل

و .ویتکو ویچ

تر جمه از :ع.ح . اونگوت

هنگام غروب است . نقا شان اسپ‌ها را برای چریدن رها سا خته وخود درکنارآتش مصروف‌استراحت اند . این محل ، کنار دریا، همان جایی است که کامدی ومودن با هم وداع نموده بودند . مودن زیر یك درخت نشسته و بر آب چشم‌دوخته است . او چشمان خودرا می بـندد واحساس میکند که صدای کامدی را از دور میشنود .

از که یابم خبر که بادل من
بـکجا برد عشق مـحمل مـن

صدا های گو ناگونی بگوش می‌رسند . دوتن از نقاشان محمدمحسن فانی نخشبی را از محلی تـا ر یـك بیرون میکشند و نزدیك آ تش می‌آورند . شاعر مانده وافسرده است ودرنتیجهٔ رنج و عذابی که کشیده تحمل و توان خو یش را با خـتـه است . او زیر پا می افتد :

ـ بمن رحم کنید ، بمن ر حـم کنید !

یکی از نقاشان میگوید :

ـ ما او را از میان درختان خشك پیدا کردیم . او بادیدن ما پـــا به گریز نهاد .

شاعر سرای گریه کنان میگوید:

ـ بمن رحم کنید !..

ـ سلام علیکم جناب محمد محسن فانی نخشبی !

شاعر تکان میخورد ، اماهمینکه چشمش به مودن می افتد ، آ رامش خودرا بازیافته ، با شاد مـــا نی میگوید :

ـ مودن ؟! مودن محترم ! آ یـــا خبر دارید که فر مانروا مرا بخاطر شما به اعدام محکوم سا خت . من سخنان شما را به‌وی تکرار کردم. به وی گفتم که تو طبل میان تهی

تا اینجای داستان

مودن جوان‌زیبای هنر مند بادیدن‌تصویر کامدی ـ رقاصه زیـبا ی سرای، عاشق بیقـرار او میـــگر ددودر جستجو یش راه سـر ز میـن دور دست نا شنا خته را د ر پیش میگیردو پسی از عبور از مرزیخ ـ سر زمین ارباب انواع ، به پایتخت‌فرمانروا هند میر سد و در حضور فر مانروا ومهمانا نی که از هفـت‌اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز مسیر آید .

فرمانروا مودن را بجرم اینـــکه‌گلوبند گرانبهای او را در پـــای رقاصه می افکند ، از مرز مملکت بیرون میراند و دستور میدهد تا تنبور را بشکنـند و در خـاکش‌مدفون سازند . با شکستن تنبور سحر آمیز خو شی نشاط از جهان‌رخت می بنددو از هیچ سازی صدا بر نمیخیزد .

مودن روز گاران زیادی در پای‌درخت اسرار آمیز میگذراند و بیاد کامدی مینالد. مرغان درخت وآهوان‌صحرا باوی هما واز میشوند ، تا اینکه گروهی ازنقاشان ونوازندگان‌بکمکشی میشتابند .

فرمانروا از اندوه و تاثر زیـادبستوه می آید و به کامدی امر می کند تا در صدای طـبـل برقصد ،مگر او از رقصیدن خو دداری مـی ورزد و نمیخواهد از عشق خـــودنسبت به مودن صرف نظر کـنـد فرما نروا خشمگین میشود ودستورمید هد او را در خرمن آتشـــ بیفگنند . جلا دان کا مدی را روی تختی بلند قرار داده در اطرافش آتش می‌افروزند ، اماپسرك میخواهدبیاری تنبور سحر آمیز که ترمیم شده است اورا نجات بخشد .

هستی . آری به چشم و گوش او...

ناگهان چشمش به دو سازنـدهٔ آشنا افتاده سراسیمه میشود وگفتار خودرا تعدیل میکند :

ـ آنطور نگفتم ، بهر حال چنین گفتم ... در بارهٔ نقاره حرف زدم . مغرو رانه به اطراف خود نظر می‌افگند و از مودن می پر سد، حـالا از من چه می خوا هید ؟

مودن شانه هارا بالا اندا ختـه میگوید :

ـ هیچ .

ـ های مودن! شاعر اورا مخاطب ساخته شعر میخواند :

« نورلطف از نگاه تو چون تافت »
« پیکرم ز نـده گـانی نـو یافت »

بهابانی ومودن بسوی همد یـگر مینگرند و بز حمت می توا نـنـد جلو خندهٔ خو یش‌را بگیرند. شاعر بدون‌آنکه به چیزی پی ببردوبدون آنکه بخندهٔ آ نها متوجه شود، بـه شعر خواندن دوام مید هد :

«رفـت نـا مت فـراتر از افلاك »
« شهر تت نـیك بـاد و نامت‌پاك »
« نـام تـو چون ستارهٔ سحراست»
« در فضا خـلود جـلوه گر است»

ـ کافی است ، کـافی است ، مودن بااظهار عدم رضایت شاعر را متوقف ساخته‌تذکر مید هد، حقیقت نیازی به ستایش ندارد . فـقـط ستمگران نیاز مند ستایش اند .

صدای گام اسپ بگوش میرسد.

آتوپ چتر بر میگر دد و بسر عت از اسپ فرود آ مده با صدایی‌گرفته و نفس بریده بزحمت حرف میزند:

ـ مصیبت ...

مودن بسر عت از جا می جهد .

آتوپ چتر لبهای خشکیدهٔ خودرا میلیسد و بسخنان خود دوام‌میدهد:

ـ کامدی مرد . مسئولیت ایـن کار بر دوش من است ونمی توانم ازین مسئولیت خودرا برائت‌دهم . من کامدی را بخاطر یك آزمـون ، بدیار مرگ فرستادم . مودن، حالا بیا و مرابکش ! ..

مودن گیج میشود و باهردودست قلب خودرا گرفته ، مد هوش روی زمین می افتد .

• • •

سرای فر مانروا . در پای دیوار مسجد مروارید ، قبر کنده انـد . پیکرهای بیحر کت کا مدی ومو دن روی فرش خوابیده ا ند و مـــردم پیرامون آ نها حلقه بسته اند .

آتوپ چتر صحبت میکند :

ـ مودن نتوانست سرود ز یبـا ودوست داشتنی خویش را تکمیل کند. او موفق نشد رقص کا مدی را بپا یان رسانده . روی زمین‌گلهای سیاه روئید ند . تمام مسئو لـیت بدوش من است ! من که دوست‌آنها بودم ، به جلاد خون آشا می مبدل شدم . من رشتهٔ حیات هردو برنای نو خاسته را با شمشیر آز مو ن بدیدم لذا باید در قبر باآن‌ها یکجا بخوابم .

برای کشتن خود ، خنجر را از نیام میکشد ، اما بها بانی دستش را میگیرد . نواسهٔ بهو نـاد جی ، گل معطر بدست ، از میان مـر دم فریاد میکشد ، بتمام قوت فر یـاد میکشد :

بقیه در صفحه ۵۸

سړی په‌یوه نیمه تیاره کوټه کی د کټ د پاسه پروت و . د کوټی فضا داسی وه لکه چه نوی سپار شوی وی خو لا تیاره پکښی خپره وی . لږ څه وخوځید او بیا په کین اړخ شو . خو همدا چه په کین‌اړخ شو نو یی ولیدل چه د کوټی نه بهر او د حویلی په مخکی د چار ورو ورو ګامونو غږ اوریدل کیږ ی . وډار شو او زړه یی وریید . هسی خو ډیر زړه ورو خو خدا زده چه ولی هغه شیبه د هغه په زړه کی ویری ځاله وکړه. خو واره یی له ځان سره دا نیت وکړ چه له ځایه پورته شی و خپل یوولس ډزی راواخلی او له کوټی نه ووځی خو بیا هم په ځا ی‌کی پاته شو .

داسی ورته رسیده چه چا یی لاسونه کلك سرلی وی .

خو میشی نوری هم غو ږ ونیو له کوټی نه بهر د حویلی په مخ‌باندی څخه نشی خو ځیدلی ، سر یی وښوراوه ، ورویی د ضندل ، داسی چه په نیمه تیاره فضا کی یی یو سر سپین غاښونه وځلیدل ، اوورو دپسخانی په‌خواروان شو . ښایی هغه شیبه دغلـه سـړی تـه زړه خوږیدلی‌و ، یعنی پد ی یی خـوا- شنه شوی وه چه‌سړی ډیر کمزوری دی‌او هیڅ هم نشی کـو لـی. او دا وخت سړی داسی احساس کړه‌چه په حو یلی‌یی‌دی. هلته یو پریړدیوال واو ددیوال په منځ کـی یـوه زړه دروازه . غـوښتل یی چـه دروازه خلاصه کړی او تیر شی غل‌ونیسی خو همدا چه ځان یی وخو ځاده نو یی احساس کړه چه لاسونه یـی سرلی دی او هیڅ‌نشی کولی . زړه یی لاس هم په رسیدو شو.

د سړی په زړه کی ویری څپـی وهلی. هغه دغله دپخـو ښـنبهار ی اوریده چه د کوټی په پسخانه کی‌یی کال ستهول. ښایی ښه‌او نوی کالـی د پاسه خوشی کړی وی . د ښځی په جګه غاړه باندی یو غټ تورخال ښکاریده . ښځی سریی یاقـو تـی رنګه شونډی در لودی او ستر ګی یی تکی توری ویی.

سړی هر څه هیر کړی وو ، او په رډو رډو سترګو یی دغه صحنه ځارله . د ښځی غونډلی او اوږدی متی ډیری ښکلی وی . د نـری او سپین کوټله شانه‌یی ځان‌ښکاریده سپینو او یی وزمی ورنونو یی‌سره له غټو او تاندو یتو د سـړی زړه لاس هم ورسیږ دا وه . سړی بیا هم هغی ته وکتل .

هغه شیبه یی ز ړه غو ښتـل چـه ښځه دهغوی وی او دومره ورسـره ولو بیږی چه ژوند یـی پای تـه ورسیږی . ښځی دا وخـت هڅـه کوله چه لاس هم ځان بر ښنـه کاندی ، غوښتل یی‌چه سپین اونری کوټ سر ځانه وکاږی او د خپـل ځان ټولی ښکلا وی د سړی پـه سترګو ووهی . سړی هڅه وکړه چه ځان وښوروی او هغی ته یـی خو سړی پـدی نـه پـو هیـده ولی په هغه وخت کی داسپایـی ورته راروان دی .سړی چه‌بیادسپایی څیری ته وکتل نوپه ژور سوچ کی ډوب شو. هغه‌له ځانه سره دافکـر کاوه چه‌دا سپایی یی یوچیری لیدلی دی. خونه پوهیده چه چیری ؟

سترګو ته‌یی دڼو اوښکو په‌شان یوه پرانه ورکوزه شوی وه. ورووړو یی‌مخی ته پریمانه بوتلونه اود دارو ښیبنبی راغلی، اوبیا یی‌یوه سپینه چینه سترګو ته ژوندی شوه، دهغه ډاکتر چینه .

اووریاد شول چه‌دا سپایی ،یـی هغه ورځ سهار په‌یوه طبی‌لابراتوار کنبی لیدلی و. دسپایی رنګ ژیړ و. داسی ښکاریده چه سخت ناروغ‌وی څیره‌یی په‌نری رنځ اخته ناروغانو ته ورته وه. کرکه یی ترینه راغله .مخ یی‌ترینه واړوه .

خو له‌پسخانی څخه لاهما غسی د غله دپښو ښنبهاری راته. سړی په

امین افغانپور

هغه ماشومان په چاکووژل !؟

بیا هم د چار ګامونو غـږ و . او داسی ښکاریده چه له کوټی نه بهر په حویلی کی څوك وی .

خو هغه له ځایه نشو خوځیدلی داسی و لکه چه چایی لاسونه کلك سترلی وی . بیا یی هـم ور ورو غږونه او ګونګو سی و اوریـد ل. لاپسی یی هم زړه په ږیږدیدو شو او په همدی فکرو کی ډوب و چـه نا څا په یی کوټی سرلی ورخلاص شو. د کوټی په نیمه‌تیار فضا کـی یی یوه جګه ونه ولیدله .

سړی غټه لونګی وهلی وه . غټ غټ بریت یی در لوډل . تور مخ یی و او غټ‌غټ لاسونه یی لـه ویښتنانو څخه ډك و. داسی یی تر نظره راتلل چه دغله په لاس کـی ټوپك وی ، خو داسی نه وه . غل تشی لاسی ؤ.

غله څو شیبی سړی ته په څیر څیر سره وکتل خو همدا چه وی لیدل د هغه لاسونه سپلی دی او له کټ یی غونډول چه له ځانه سره یـی یوسی .

په همدی وخت کی کړی شو او د سړی ښځه‌کوټی ته راغله .ماشوم یی هم په غیږی کی و د سړی‌زړه لږ څه راپور ته شو . غوښتل یی چه خپلی‌ښځی‌تهووایی‌چه ګاونډیان د غله په راتګ خبر کاندی خو نـا څاپه یی پام د کوټی له دیوانه ها خوا شو . هلته ددیواله په منځ کی یوه شنه ارته اورسی وه چه ډیری کړکی او رڼی ښیښلی یی درلودلی د کړکیو شاته په بله کوټه کی یو لوی کټ اېښودل شوی ؤ .

د کټ د پاسه ښکلی او پسـی بستریی ارغوانی رنګ دږلود .هلته د کټ د پاسه چه د ناوبی د پالنګ که شان و یوه‌رنګه او ښکلی‌خارجی ښځه ناسته وه . د خوب سپین او نری کوټ یی په ځان کی و . خپلی طلایی رنګه څنبسی یی د سرو زرود آبشار په څیر دخپلو سپینو لیڅو ورسری . خو په لټو کی یـی زور نه و او داسی یی احساس کـړه چه‌لاسونه یی کلك تړل شویـد ی له بلی خوا یی په تعجب سـر ه ولید ل چه ښځه یـی نشته . او لوریی هم نه ښکاری .

اوچه ستر ګی یی وغړولی نو یـی د کوټی په نیمه تیاره فضا کی‌ولیدل چه ښځه یی په بل کټ کی سره‌له ماشومی لور ویده ده . له پسخا نی څخه د غله د پښو د ښنبهاری غـږ راته . له تندی څخه یی همداسی سړی خولی بهیدلی . غوښتل یی چه دا سره خوله له خپل سندی‌څخه وسوږی خو ناڅاپه یی پام شو چـه لاسونه یی کلك سرل شویـدی او نشی کولی شی چه دا کار وکړی‌په همدی سوچ کی‌و چه څنګه دا سره خوله وسوږی ، نا څاپه یی یـو سپایی ولید چه د کړکی نه‌حصاخوا په کوڅه کی روان دی . هغه هـم سوکه د ده د کور په خوا راځـی عجیبه ویره کی لاس وپښی وهلی. بیایی هغه ناروغ سپایی ته وکتـل. هغه‌چه ولیدل سړی ترینه کرکه‌لری بی‌لدی چه څه ووایی ورته ویی‌کتل اوترینه روان شو. دکوټی له بل‌ورنه هاخوا پوری وت. هاخوا چه یوغټ کټ‌له ارغوانی رنګـه بستری سره پکښی ایښودل شوی‌و.سړی په‌نرمی سره دبلی کوټی په خوا اود ارغوانی رنګه پالنګ خواته وکتل. خواریان وچه‌ولی نه هغه خارجی ښځه شته‌او نه‌هم سپایی چه نوی هغی خواته ور خوځیدلی و.

دا وخت غل‌بیرته له پسخا نـی څخه ووت خو هیڅ یی‌هم په لاس کی نه‌و، نه ټوپك اونه دغلا کالی.عجیبه وه‌سړی غوښتل چه پورته شی اوغل ونیسی خوویی لیدل چه لاسونه یی کلك تړل شویدی .تعجب یی کاوه چه‌ولی نه‌غل ښکاری اونه دغلا کالی

پاتی په ۶۱ مخ کی



تهیه وترتیب از : مریم محبوب

ما در ها متو جه با شند

اگر میخواهید کــه طفل شما صحت‌مندباشد

تهیه غذا و طرز دا دن آ ن بر ای کودك یگانه پرابلمی برای مادراست البته وجود دا رند ، یــك تعداد زیادی از ما دران که بایی اعتنا ئی وتوجه نکردن به‌حال طفل ا ز ایــن مسئو لیت شانه خالی کرده و بطور باید وشاید بر رسی از احوال‌کودك خویش را نمی‌نماید . به‌این‌احساس طفل کمبودی در کنار خــود حس میکند مخصوصا آن عده اطفا لیکه نو شروع به راه ر فتن می‌نما یند. وقتی غذای صحی مورد ضرو ر ت جسم کودك، مفید بودن مواد بر شد استخوان و جود طفل لازمی و حتمی است نمی رسد، با عث علم ر شد

بقیه در صفحه۵۷

بگوئید که‌چه کنم

تازنگ‌های تیلفون‌خاموش‌شود؟

دختر جوانی هستم که تقریــبا یکنیم سال قبل نا مزد شده ام‌تاحد تصور نا مز دم را دو ست دارم واو همچنان مرا. اما مشکل من این‌جاست که‌از دو ماه قبل بدین طرف‌مزاحمی برایم پیدا شده که از راه تیلفو ن بوده و سبب نا را حتی دیگران‌است این مرد نمی دانم که جوان است یا پیر هر شب سا عت ده ونیم به‌وقت معین‌تیلفون‌میکند، اگر کسی‌دیگر گوش تیلفون را بگیرد طرف مقابل اسم‌من را گر فته میخواهد تا باا و گپ بزنم.

نمی دانم که این مزاحم کی است و نام من را از کجا دا نستــــه است. هر چند گوشی را دو باره سرجایش میگذارم بازصدای گوشخراش‌زنگ تیلفون بلند شده و قتی گو شی را میگیرم می بینم باز همان مز ا حم است.

ازبسی تیلفون میکند آنهم به‌وقت معین پدر ومادر و برا در هایم بکلی بالایم مشکوك شده‌اند. نمی دا نم که از گیر این زنگ ها به کجا پناه ببرم و چه چاره کنم دستم بدامن‌تان لطفا بگو یید که چه کنم.

بااحترام مهو ش م‌ازشهرنو

خواهر عزیز !

خدا نجات بد هد هم شما را ، هم مارا ، چون این مزاحم ها بـا مزا حمت های تیلفو نی خود هیچ وقت دست از سر آدم‌برنمی دارند از بس این گو نــه مزا حمت ها زیاد شده، رهنمائی آن هم مشکــل است.

شما میتوا نید برای نجات خــود از این کار با بر خورد خوب‌ومعقول با طرف گپ بزنید و بگو یید که دوباره مزاحم شما نشود، اگر این کار نشد، میتوانید با تماس بــه پولیس این معضله را حل کنید.

باامید نجات شما از این مزا حمت ها

***

دوست عزیز شهنازعـادل، الیاس از لیسه زرغونه:

نامه های تشویق کنندهٔ شماپشت هم برای ما میر سد، نامهٔ تا نرا که عنوانی روز مادر فرستاده ایدبرای‌ما رسید. اشعار دل انگیز بو صف‌مادر انتخاب کرده‌اید. البته که قا بـل وصف است. انشاء الله بـه چا پ میرسد.

به امید همکاری بیشتر تان

***

پرسش کننده عزیزفوزیه‌مسعودی !

اگر میخواهید موهای‌تان پر پشت و نیرومند گردد جدا از آب حمام‌و گرمی‌آن بپرهیزید و بجای آن هر پانزده روز یکمرتبه موهای تان را بامقداری سبوس، زر دهٔ تخــم شستشو دهید.

الله یار تان

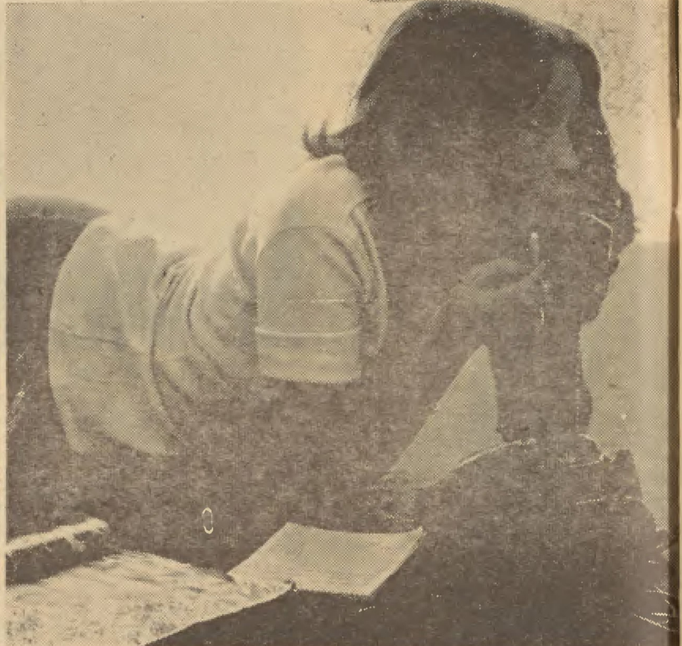


مزاحمتهای تیلفونی

خانمی برای ما مینو یسد !

من نرس یکی از شفا خانه های شهری ام. از چند و قت قبل نظر به مشکلاتی که در دفتر کار و منزل برایم پیش شده بود و هر آن لحظه مینوا نستم از حال کود کان خورد وریزه‌ام باخبر باشم . ناگزیرم شدم مصارف هنگفت تیلفون‌راقبول کرده‌ویك پا یه تیلفون به منزل بیا و رم ون اطفا لم خیلی کو چك هستند روزها آن ها را با خد متگار بــه ویلی بزرگ مانده و خودم به طرف وظیفه‌رهسپار میشدم و کاری مــن قدر پر جنجـــال و پر مسئو لیت است که بعضی او قات حتی شب‌ها رای پر ستاری مریضان مجبــور هستم بمانم.

شوهرم را خدا مغفرت کند چند سال قبل فوت کرد و من ما ندم‌واین طفال صغیــر و بــی سر پر ست. من مجبورم که اقلا روز د و یا سه



رتبه از حال کو د کانم با خبرباشم بدین اساس تیلفون به منزل آوردم. محترم متصدی صفحه !

واوای اگر، بگویم که‌این تیــلفو ن‌برایم چقدرمشکلات‌خلق‌کرده‌شایدقبول کنید. شب از صدای تیلفون‌وزنگ های پی‌در پی‌آن خواب نداریم وقتی یکی از این زنگ هاجواب میدهم، فوری زنگ دیگری آمده که من فلان فلان‌راکار دارم.ویا اینکه جوا نــی تیلفون میکند من راعوض ر فیقه‌اش رفته باچنان زبان چرب و نر م گپ‌میزند که نگو و نپرس.

ده ها مر تبه این گو نه زنگ ها می‌آید و خا موش میشود. بعضـــی وقات هر چند بلی... بلی.. میگویم طرف مقابل مثل این که گنگ با شد صلا گپ نمی زند و نه خو دم‌خواب ارم و نه اطفالم .

اگر شوهرم زنده میبود و یا کدام سر جوانی میداشتم پناه بر خدا که ه روزی از دست این مز احم های یلفونی بالایم می آمد. اکنون ازشما بخواهم تا رهنمایی ام کنید که ا ز ست این مزاحم های تیلفو نی چـــه نم کجا بروم .

میر من ح.م از جمال مینه

شماره ۱۰

شماخودتان قضاوت کنید.

صبح روز چهار شنبه هفتـــهٔ گذشته طبق معمول به طرف ایستگاه سرویس های شهر رفتم و بالا خره بعد از انتظار طولانی و خسته کننده سرویس ر سید بیرو بار در میا ن سرو یس زیاد بودما مورین، کارگران شاگردان مکتب از بس که جا برای شان تنگ‌وذیق شده بود خودرا از در واژه های سر ویس بیرون‌آویزان کرده بودند. به هر تر تیب‌ومشکلاتی که بود از میان مردم گذشته وخودرا دریك قسمت سر ویس جای دا د م. چوکی ها پر بود مرد ها بی اعتـنا به‌دختران به‌همان چار سیتیکه مطلق بزنان است لم داده ودپ کــرده بودند درو سط‌سرویس‌زنی‌چادری‌دار درحالیکه طفل کو چکی در آغو ش داشت نظرم را به خود جلب کر د اگر شما خوانندہ های عزیز حا ل آن زن بیچاره رابه پیش‌خود مجسم بسازید و بدانید که به چه و ضعی بدی قرار گرفته بود .بهتر خواهد بود هــر آ ن زمـــا ن کــه دریور سرو یس بیرك میگرفت ز ن بیچاره زمانی به پشت و گاهی بــه پیش رو خم می شد که دستش‌از دستگیر جدا میگردید، اگرسر ویس بیرو بار نمی بود طبعا خدا میدا ند که‌زن با طفلش چندین مر تبه به‌رو میخورد و یا این که به عقب‌می‌افتاد.

از طرف دیگر در یکی از چو کی‌ها دختر جوان و شیك پو شی با آخرین مد در حا لیکه یکی از مجلات خارجی راورق میزد نشسته بود درکناردستش زنی چادری دار دیگری دیده‌میشد. دختر جوان بی اعتنـــا به زن بیچاره که‌طفل درآغوشش‌بود رق رق این طرف و آنطرف را میدیدو اصلا حرکتی نمیکرد .

خوب خواننده های عزیز!

به‌نظر شما اگر دختر بر خا سته جای خود را به‌زن طفل دار تعارف میکرد خوب نبود .. ؟

بهتر است که اینگو نه دختران آداب معاشرت را بدانند در این‌گونه مورد تکالیفی را که امثال این نو ع زنان‌حس میکنند درك کنند و به‌آنان کمکی نمایند . کمك‌اجتماعی، اخلاقی همنوعی و بالاخره نجات بخشیدن‌یك عده زنان پیر و نا توان و یا طفل‌دار در این گونه موارد که ایستادن در سروی باوضع بدی‌آن بسیارمشکل وطاقت فر سا است.

بقیه در صفحه ۵۷

مدوفیشن

زیبایی تان‌را درشادابــی صورت وغلوبودن موهای تان جستجو کنید.

اگر میخواهید موهای تان‌همیشه‌زیبا و مطابق میل تان باشد میتوانید حد اقل هفتهٔ دو مر تبه اگر چر ب‌است آنرا بشوئید. اما اگر خشك است هفتهٔ يك مرتبه آنرا توسـط‌گل سر شو بشو ئید. و بـر ا ی خشك شدن آن از شعاع آ فتا ب‌کار نگیرید چون شعـــاع آفتا ب کشندهٔ جلا موی شما ست کو شش کنید که حد اقل از چر ب کـر دن موی خشك بکا هید، چون گرد وخاك وغبار بالای آن قرار گر فت فو ر آ مو های شما با امراض گو نا گون مبتلا میشود. وبزودی امکان بر گشت موی تان به حا لت او لی غیر ممکن‌است.



روانشناسی

تربیه جوانان برجسته



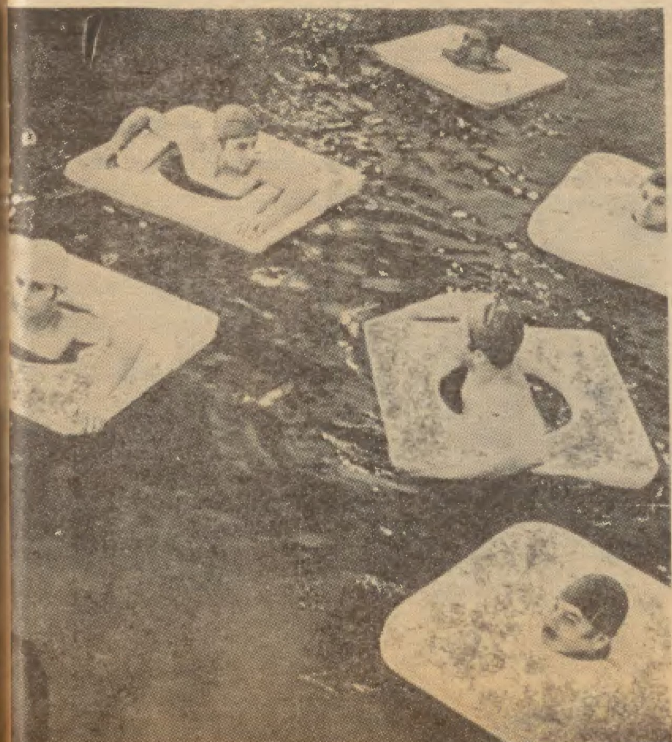
ازلحاظ اصول تد ریس تـر بیـه جوانان بر جسته نسبت به‌اشخاص عادی سخت تر است زیراآنهاهمیشه درصنف به اقلیت واقع اند و معلم مجبور است سویه دیگر شا گردان را مدنظر گر فته درس را بسو یه اکثریت که متـعـلمین او سـط را تشکیل میدهد پیش ببردوبنا بر آن احتیا جات شا گردان ذکی را ر فع کرده نمیتواند. ازین لحاظ در سی‌به مذاق آنها برابر نبوده از مـکتب ومعلم شا کی میشوند بعضی او قات سر کشی وانتقا دات شان با عـث عصبانیـت معـلم و اشخـا ص اداری می گر دد ولــی اکثـر أمعلمین از ليا قـت سر شار شان استفاده کرده مشکلات در سی خودرا توسط آنها حل می نما یند. برعلاوه دربارهٔ ریـاضیـات ولسـان برای‌این قبیل شاگردان کار خا نگـی بیشتر داده میشود تاآنها رامصروف نگهدارد و مو قـع بـرای انتـقاد وغیره به ایشان دا ده نشـــو د

معلو مات برای جوا نان

طریق در مان و معا لجه امرو ز در کشور ها تنها مربـوط و منـوط به تجویز ادویه نگردیده بلکه طـر ق مختلف نیز برای تداوی مر یضی از مرض و جود دارد. و نتیجهٔ که ازین تداوی بدست آمده خیلی مو فقانـه وسود مند ثابت‌شده است. مخصوصا این نوع معا لجه برای مر یـضا ن روحی، عصبی و غیره مفید وا قـع شده است .

چنانچه این نوع معا لجه وتداوی در اتحاد شو روی نتیجهٔ مثبت داده است .

در عکس شما یك عده مر یضان را می بینید که توسط یك موسسه کمك های او لیه در مان میشو ند وبرای معا لجه شان از آب بازی و استراحت در میان آب استفاده شده است و نتیجهٔ که از آن بد ست‌آمده چنین سود مند بوده‌است .



اگر میخواهید که زیاد چاق نشوید

دا شتن صحـت سا لم آرز و هر جوان است واین آرزورا میتوانید بابکار بردن چند تمرین ور زشی گرفتن رژیم غذا یی خو یش بدست بیاوریم .

(بقیه در صفحه ۵۷



یک نامه از چند نامه

اندرز

ـدر جوانی و پیری چه کار بهتر است.

در جوانی دانش آموختن و در پیری بکار بردن.

ـاز دوست نا شایستهٔ چگونه باید برید.

سه چیز : به‌دیدنش نرفتن، حالش نپرسیدن واز او آرزو خواستن.

ـ جوانانراچه‌چیز بهتر وپیرانرا چه نکوتر؟

از جوانان شرم و آهستگی و بر پیران دانش و آهستگی .

ـسخی ترین کس کیست ؟

آنکه چون به بخشد شاد شود.

ـ بر مردم چه چیز عزیز تر ازجان است.

سه چیز : که‌جان بدان پر ورند، دین ودانش وکین خواستن و رستن از سختی.

ـکدام چیزاست که همه آنرا جویند وکسی بجملگی در نیایند .

چهار چیز : تندرستی ، راستی، شادی ودوست مخلص .

ـ نیکی کردن بهتر یا از بدی دور بودن؟

از بدی دور بودن سر همه‌نیکوئی هاست .

ـ چه چیز است که دانش را بیآراید. .

راستی

ـ چه چیز نشان دلیری است.

عفو کردن، در قدرت.

ـ کدام تخمست که یکجا بکارند ودو جا بدروند.

نیکی کردن در حق مردم که هم درین جهان از ایشان پاداش‌بینند وهم درآن جهان از خدای تعالی‌ثواب یابند.

ـبهتر از زندگانی چیست ؟

فراغت وامن .

ـ بدتر از مرگ چیست ؟

درویشی و بیم.

ـ عافیت راچه بهتر.

خشنودی حق تعالی.

ـ چه چیز است که مروت راتباه میکند.

چهار چیز ، بزرگان رابخیلی ، دانشمندان را عجب، زنانرابیشرمی مران را دروغ .

فرستنده : سید محمد هاشم«فقری»

جوانان وروابط خانوادگی

چرا جوانها از خانه بیزارند؟



متصدی صفحه جوانان مجله ژوندون سلام مرا بپذیرید. می خواستم بدون مقدمه از پدر ها و ما در ها و برادران و خواهران انتقاد کنم و این که چرا جوان ها از خانه و خانواده بیزارند شاید دلیلی داشته باشند از جوانان توقع زیاده از حد دارند و چیز های از پدر و ما در وخواهران وبرادران بزرگ تر خود می خواهند که‌در حد آنها نیست و یا آنها باور دارند که پرداختن به آن کار،ضرورت دارد.

بااعتقاد من واقعا بعضی از پدران وما دران وکلانکار های خانه بیش ازحد افراط می کند مثلاوقتی‌دختری یا پسری از مکتب به خانه می آیند، خسته هستند، حالا هر قدر هم که آنها بدرس علاقه داشته باشند بازهم پنج،ششی ساعت در صنف نشستن خسته شان میکند بنابراین وقتی به خانه می آیند، انتظار دارند لبخند گرم پدر و دیگر اعضاء فامیل را ببینند ویااینکه‌سوال‌کنند درس ها به کجا رسیده؟ استاد ها چه رقم درس می دهند؟ نه اینکه دختر یاپسر هنوز لباسش را نکشیده شروع کنند به انتقاد کردن حاجت نباشد.

به سر چیز های جزئی دعوا راه انداختن ومحیط خانه را درنظر اعضاء سرد وخفقان آور جلوه دهند بطور مثال خانه‌ای که درآن دایم بین اعضای آن جنگ وستیز است‌برای یک‌دختر ویاپسر جوان واقعا دردآور است و این یکی از دلایل فرارپسران ودختر ها از محیط خانه است .

یکی دیگر از دلایل بیزاری جوانان، بی اعتنائی اعضای فامیلش است . مثلا اگر کمی دختر شان دیر بیاید غالمغال را به راه می اندازند که بیاو ببین!

این اجازه را به فرزندان شان نمی دهند که با دوست های شان معاشرت کنند.

بلی این چیز هاست که باعث میشود دختر هاو بچه ها با یک نگاه مهربان ولبخندگرم جواب‌بدهند ویک عمر بد بختی برای خود وفامیل خود بار بیاورند.

گوش نکردن به حرف های جوانان وانتقاد زیاد از حد ، جوانان را به عصیان و سر کشی بر میانگیزد. البته من نمی گویم که فامیل ها زیاده از حد به‌فرزندان شان آزادی بدهند ولی فکر نمی‌کنم دادن آزادی داخل چوکات بدباشد.

خوب از شما خواهش می کنم تا نوشته های مرا بچاپ برسانید تا فامیل ها بدانند که فرزندان شان چه مشکلات دارند اگر ما به آنها چیزی بگوییم در جواب می گویند «چون چند صنف‌خواندی می خواهی ما را درس بدهی‌بنشین بچه جان حالا زود است که تو این گپ ها را بزنی» من نمی فهمم کی ما واقعا بزرگ می شویم و میتوانیم حرف خود را بزنیم و آنرا بکرسی بشانیم.

بااحترام

ج ـ ت محصله فاکولته ادبیات

درجستجوی دوست

میخواهم با اشخاصی که‌به‌موسیقی علاقه و آشنایی داشته باشند مکاتبه نمایم.

آدرس: گل افغان حبیبی متعلم صنف دهم واو لیسه تخنیک ثانوی.

* * *

چون می خواهم از راه مکاتبه ومبادله پسته در تمام اکناف وطن عزیز خود دوستانی پیداکنم‌تا بدین وسیله هم کلکسیون پسته خود را تکمیل کنم و هم بتوانم‌به علاقمندان پسته کمك بنمایم.

آدرس ـ لیسه نجات ، عبدالهادی متعلم صنف دوازدهم.

* * *

اینجانب محمد نبیل متعلم صنف هشت لیسه نجات میخواهم با کسانیکه در قسمت موسیقی علاقه و معلومات داشته باشد مکاتبه نمایم. لطفا به این آدرس مکاتبه نمائید :

ـلیسه نجات ، محمد نبیل متعلم صنف هشت.

* * *

آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در قسمت پرورش گل وتربیه آنها معلومات داشته باشد دارم لطفا به‌این آدرس مکاتبه نمائید :

آدرس ـ لیسه زراعت، متعلم صنف اول شعبه گل.

* * *

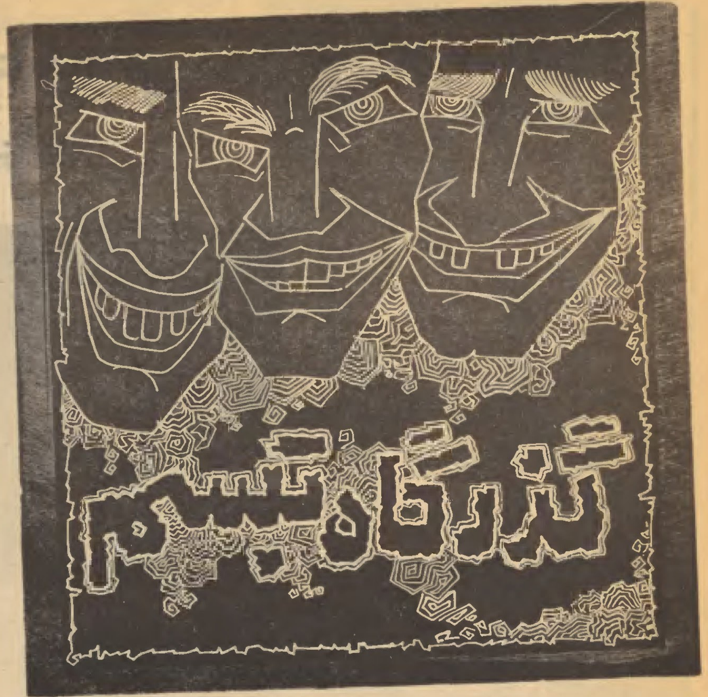
من به شعر و ادبیات علاقه فوق العاده دارم واز اشعار استاد خلیلی خوشم می آید کسانیکه به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند.

آدرس ـ لیسه ملالی ـ نجیبه متعلم صنف یازدهم.

* * *

اینجانب میخواهم برای معلومات خود در قسمت آرت و صنعت‌مجسمه سازی مکاتبه نمایم.

آدرس : محمد فرید از لیسه صنایع کابل.



ترجمه :ژرف بین

قلنج

قلنج هم بره ما مرض شد ! خدا دشمن سر تانه به ای مرض دچار نکنه . بغیر از همی کوچگی‌ما که تمام شب سرو آخر کوچه ره‌با موتر سایکلش گز میکندوهیچ کسه به خو نمی ماند خدا هیچ زنده جانی را به قلنج مبتلا نسازه.

برای دوستان این مرض فقط بلای آسمانیس چقه به مه نصیحت کدن ــ یکی میگفت : کچالوره زیر خریج کو وده تختهٔ پشتت بمان. دگیش میگفت : که جوك هاره ده کمرت بشان ...

به گپ همهٔ شان کدم ولی به اندازهٔ سر سوزن فایده ندیدم .

اینجاست که کا سه صبر م لبریز شد خشمناك شدم و بر همه چیغ زدم : بس ، بس است . مره از نصحت ها یتان تیر . کفایت میکنه .

ومجبوراً بطرف پولیکلینیك رفتم. داکتر اعصاب برم گفت :

یك وسیلهٔ خیلی قدیمی وجود دارد وآن اینکه یك جوال بزرگ را از ریگ داغ پرکنید و بالایش بخوابید . این عمل مرض شما را چنان از شما بز داید گو ئی‌خا ری را از پاکشیدهٔ باشید :

به خانه بر گشتم ، زنم درپوش بالشت ریگ انداخت و مرا تخته‌به پشت روی آن خواباند و خودش بطرف کار وروز گارش رفت .

مثلیکه روی کوه آتش فشان قرار گرفته باشم افتاده ام :تخته پشتم میسوزد واز من دور بالا میشود ، یك لحظهٔ دیگر ذوب میشوم . کمی از پوشی بالشت رباعرق بنده و ریگ زنم تعامل‌کد ومثل سمت جوش خورد .

داکتر پرسان کد :

چرا فایده نکرد ؟ پس درین صورت ترا به کمك برق معالجه میکنیم . بفرمائید به فیزیو تراپی تشریف بیاورید .

برایم مقدار جریان برق را تعین کد .من روی بستر برقی دراز افتادم و انتظار میکشم . سوچ کدن ــ ولا حول ولله ــ نه تنها موهای ابروهایم راست ایستادند بلکه ... خدا نشان تان نته . چه کنم ؟ صبر میکنم وتحمل همشیره پرستار به طرف مه دیده میره وهمینکه میبینه فریاد نمی کشم ولتاژ برق را بیشتر می کند . من دگه دل ودرونم خشك شده و ولی او هنوز هم دستگیر و لتاژ برق ره بطرف «مثبت» فشار داده میره.

خلا صه اینکه بنده همچو آزما یشات را پنج بارگذشتاندم ، وچندین بار مثل بطری های کهنه چارج گر فتم و چارج شد م. وهمشیره جان هر دفعه از دفعهٔ پیشتر ولتاژ رازیاد تر میکد .

وبلاخره در مرتبهٔ ششم طاقت همشیره پرستار جان تاق شدو پرسید :

نه که توا حساست را از دست دادی وهیچ چیزرا حس نمی‌کنی ؟ کدام حسی و کدام احساس . از من ممکن است راد یو های ترانزیستور را فعال ساخت .فقط تحمل میکنم و از قوایم به حد آخریش ,کمك میخواهم . همشیره متحیر شد وگفت :

چی میگی ــ چرا قبلا برایم هیچی نگفتید ؟! شما نباید بالای احساس تان فشار بیاورید . ومن حیرانم که چگونه‌انسانی‌بی احساس رابر خورده ام . بخاطر شما مانورم یك ماههٔ انرژی برق را بمصرف رسانیدیم و شما کلیهٔ احساس‌تان راپنهان نگهداشته اید ! قلنج‌شما که حالا رفع شد ؟

جواب میدهم :

نخیر ــ رفع نشد .خودم‌نمی‌فامم که مره چه بلازده . شاید لازم بود که مرا به زمین آرت کنید ؟

واین کار را نکردید .

بازهم به داکتر مراجعه کردمو اوهم مرابه معالجه امیدوار ساخت . وگفت : برای شما معرفی خطی به پروفیسور میدهم . شاید او کمکی بتواند به شما بکند .

معرفی خط ره گرفتم و به روز موعود نزد پروفیسور رفتم ،و در اتاق انتظار شیشتیم که میگویند :

پروفیسور امروز نخواهد آمد .

چرا ؟

او مریض است .

چی مریضی ؟

قلنج ...

از همان روز تابه امروز دیگر به طرف پولیکلینیك نرفتم .

چرا مردم ره از خود بیزار بسازم و مزاحم شوم ! خوذ این مرض بخیر وبه عافیت جور میشد ....

بدون شرح



بدون شرح

در سینما

دو پسر برای اولین بار بـه‌سینما رفتند . وقتی وارد سالـن شدند . فیلم صحنه ای را نشان‌میداد که هنر پیشه زن و‌مرد پس از مدتها دوری همدیگر را دیدنـدوشروع به بوسه های عاشقانـه کردند... آن دوبچه از دیدن این‌صحنه به حیرت فرور فتنـد . بالاخره آن یکی که کوچکتر بود ،از دیگری پرسید :

اینها چه می‌کنند ؟

پسر بزرگتر ، سرش را خاراندوگفت :

به‌نظرم ، این مرد میخوا هـد ،چاکلیت آن دختر را از دهنش‌بزور بیرون کند .!

زبان‌بازی

جهانگردی از قریه‌ای می‌گذشت، ناگهان متوجه شد که در سایـه درختی پیر مرد صد ساله یی نشته‌وگریه می‌کند . جهانگرد وقتی به پیرمرد نزدیك شد ، پرسید :

پدر چرا گریه می‌کنی ؟

پیر مرد جوابداد :

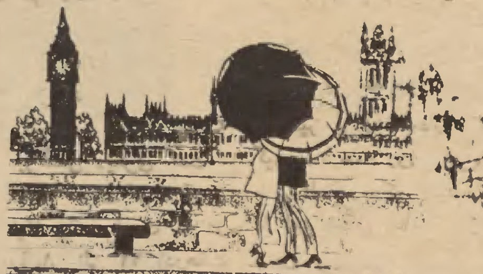
پدرم مرا زده است !

جهانگرد با دیدن چنین پیرمردی‌که پدر هم دارد در تعجب فرو رفته پرسید :

چرا پدرت ترا زده است ؟

پیر مرد که گریه اش شدید ترشده بود گفت :

برای اینکه با پدر کلانم گفتگو کرده بودم .



بدون شر ح

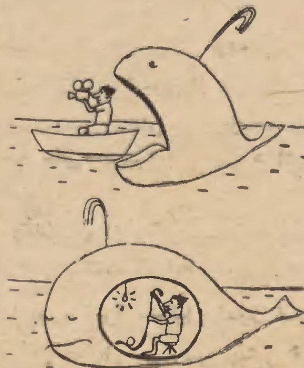
مجبوریت

در محکمه خارنوال روبیك نفر اسکاتلندی که در محل متهمـن ایستاده بود ، کرد وبا عصبانیت گفت :

تو خجالت نمیکشی که میگذاری زنت مزدوری کند تا پول بدست آورد وبتواند شکمترا سیر کند وکرایه منزلت را بپردازد ؟

اسکاتلندی با خو نسر دی جوابداد :

چرا خجالت نمی کشم . ولـی مجبورم ، چون زنم تحصیل کـرده نیست که بتواند کـار بهتر از مـزدوری پیدا کند . !



بدون شرح



مرد- خوشبختم که شمارا درین جا ملاقات میکنم ؟

بیمار زن‌دار

دو پرستارباهم‌گفتگو می کردند. یکی از آنها او بدیگر ی کـردو پرسید :

راستی ، تو از کجا فهمیدی که مریض اتاق ٦١ خانم دارد ؟

پرستار دومی جواب داد :

از آنجا که هر وقت میخوا هـد بکس پولش رااز جیب بیرون کند. پشتش را طرف من می‌کند .



تشکر که مرا تشویق‌بسحر خیزی میکنی !

تجویز خوب

داکتر وقتی از معاینه دقیـق خانمی فارغ شد روبه او کـرده گفت :

خانم ، شماهیچ مریضی ندارید، فقط با ید مدتی را استراحت کنید.

خانم گفت :

مطمن هستید آقای داکتـر ..

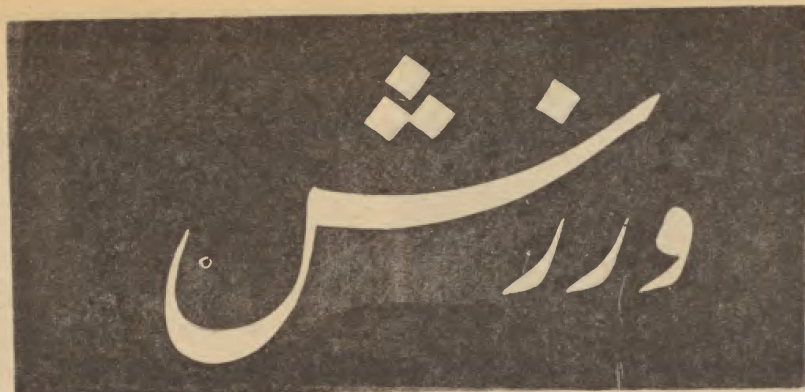
لطفاً زبان مراهم یگبار نگاه کنید !

داکتر زبان خانم را هم بـدقت نگاه کرد وگفت :

حق با شماست خانم .. زبـان شما هم باید مدتی استراحت کند !



بدون شرح



مسابقات ورزشی در لیسه عالی حبیبیه جریان دارد

از پانزدهم ثور به اینطرف یك سلسله تو رنمنت ها درلیسه‌حبیبیه دربین متعلمین آن لیسه جریان دارد . این تو رنمنت ها مشتمل از فتبال ، والیبال، باسکتبال ، هاکی ، اتلتیك و غیره می باشد ، که درآن تمام ورزشکاران ازصنوف هفتم الی دوازدهم در آن شر کت دارند درینباره ښاغلی محمد نعیم معلم ورزش لیسهٔ عالی حبیبیه‌چنین معلومات داد :

بخاطر اینکه ورزش درلیسهٔ‌عالی حبیبیه بصورت درست رونق بیابد ، ادارهٔ مکتب به مشورهٔ معلمین ورزش این لیسه تصمیمی مبنی بر تشکیل تو رنمنت ها اتخاذ کردند ، که در آن تمام تیم های ورزشی داخل لیسه اشتراك و قهرمانان معرفی شوند و نیز برای اینکه ورزشکاران تشویق شوند ، چند عدد کپ ، نیز گذاشته شده است که برای برندگان تیم ها داده می‌شود وهدایای دیگری را ادارهٔ مکتب تهیه داشته که به اعضای‌تیم های «برنده» می دهد .

افزود : مادر آینده تصمیم داریم که در میان لیسه های کابل‌چنین تورنمنت را دائر کنیم .

معلم ورزش لیسه حبیبیه در جواب پرسش دیگری گفت :

فعلا تو رنمنت فتبال کودکان وباسکتبال پایان یافته است که در باسکتبال‌صنوف۸ الی ۱۲ (درهفت تیم مختلف) شر کت کردند و شاگردان تیم اول صنوف دوازدهم برنده شناخته شده است ، که طی مراسم خاص کپتان تیم مذکور واعضا کپ وهدایای اداره لیسه را تسلیم شدند .

وی اضافه‌کرد:در مسابقات‌لیسه حبیبیه که همه روزه جریان دارد تااخیر سال به استثنای روز های امتحان و چند روز قبل از آن که متعلمین برای امتحان آمادگی می‌گیرند ، همه روزه جریان داشته و حتی المقدور کوشیده می شود که به این شکل ساحهٔ ورزش را درین لیسه توسعه دهیم .

نوت :

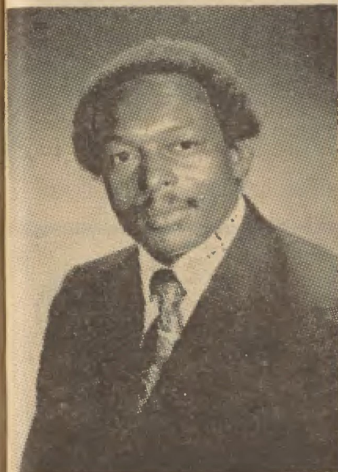
ما تشکیل تو رنمنت های داخلی لسهٔ عالی حبیبیه را فال نیك گرفته و آیندهٔ درخشان ورزش را درآن لیسه پیش بینی کرده ومی‌افزایم که امید است باز هم مشعل های روشن ورزش را ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه بدست داشته باشند .

وهمچنان از دیگر لیسه ها با در نظر داشت شرایط چنین توقع راداریم ، زیرا تشکیل تورنمنت یکی از عوامل بس مهم پیشرفت سپورت در کشور می باشد واینکه لیسه حبیبیه این اقدام را کرده عملیست نیکو و قابل ستایش .



گفتگو با

« تکواندو» یکی از ورزش ها ئی است ، که تقریباً در همه کشور های جهان ، حیثیت سپورت بین‌المللی را داشته و علاقمندان‌زیادی را از هر طبقه بخود جلب کرده است اما در افغانستان حتی نام آن برای مردم ما بیگانه است و در بارهٔ آن معلومات کافی‌ندارند ، تشکیل کورس این ورزش در پوهنتون‌کابل اولین قدم است در راه ترویج این ورزش در افغانستان که تقریباً شش ماه قبل از طرف ریاست پوهنتون کابل ، بر داشته شده است ، کورس مذکور را ښاغلی



ښاغلی فیل کنیکهم

«فیل کنیکهم » امریکائی یکی از متخصصان این ورزش ، رهبری میکنند. که اینك با «فیل کنیک‌هم » معلم و مربی این‌کورس‌مصاحبهٔ خبرنگار ورزشی مجله را می‌خوانید :

ـ لطفاً بگوئید که تا چه اندازه ازشاگردان افغانی خود را ضی هستید ؟

ـمن قبل از اینکه، واردافغانستان شوم ، دربارهٔ اینکه‌مردم افغانستان باورزش علاقمند هستند بسیار چیز ها شنیده بوذم و هنگا میکه وارذ این کشورشدم، واقعا مردم افغانستان را ورزش دوست و علاقمند ورزش یافتم ، اما متأسفانه که مردمان این کشور بصورت درست تحت تربیه گرفته نشده اند ، یعنی از

گ با مربی «تکواندو» پوهنتون کابل

سپورت بسیار کم می دانند، بهر صورت استعداد آموختن ورزش درینها بسیار دیده میشود. چنانچه من هنگامیکه اولین بار کورس «تکواندو» را درجمنازیوم پوهنتون افتتاح و یکعده از محصلین را تحت تربیه گرفتم، دراول بخاطر نا آشنائی ورزشکاران بهجمناستیك به مشکلات بسیار مواجه بودم، اما وقتیکه، تمرین شروع شد، دیگر بعد از چند روز همه شاملین کورس بصورت بسیار خوب اجراء میکردند. و مرا هرروز علاقمند میساخت که زیاد تر با شاملین کورس کارکنم و همین بود که به اثر جودیت استعداد و کوشش ورزشکار به موفقیت ها نایل آمدند. وحالا دیگر در حصهٔ جمناستیك ایشان هیچگونه مشکلات ندارند و من نیز روی این علت از استعداد ورزشکاران افغانی یاد کرده وآنها را قابل تمجید میدانم.

– فعلا دیگر در کجا پروگرام تربیهٔ ورزشکاران را درین رشته دارید؟

– من فعلا در جمنازیوم پوهنتون کابل از طرف صبح و ساعت ½5 عصر روز های شنبه، یکشنبه، چارشنبه در لیسهٔ عالی حبیبیه پروگرام دارم که تقریبا درلیسهٔ حبیبیه شاملین کورس به صد نفر میرسد.

– میگویند، این ورزش بسیار خطرناك است، نظرت درین باره چیست؟

– من عقیده دارم، یگانه ورزش که هیچگونه خطری در آن نیستاین ورزش است، چه تا حال به ندرت کسانیکه درین ورزش است، مواجه کدام صدمهٔ جسمانی شده اند. واینکه نام این ورزش را «بد» ساخته اند و آنراخطرناك میخوانند کاملا ذهنیت نادرست است. و من بحیث یك عضو کمیتهٔ بین المللی ورزش «تکواندو» این افواه را رد می کنم. زیرا این روز ورزش برای حمله نه، بلکه برای دفاع است و کسانیکه به این ورزش علاقمند هستند، فقط دفاع می کنند، آنهم که حریف صدمهٔ محکم نبیند.

– گفتید، کمیتهٔ بین المللی «تکواندو» لطفا درین باره کمی صحبت کنید:

– کمیتهٔ بین المللی تکواندو در کانادا بوده و آمرآن یکنفر کوریائی است که یگانه ورزشکار «کمر بند سیاه درجه نهم» می باشد وتمام ورزشکاران علاقمند این ورزش در آن کمیتهٔ عضویت دارند ودائر کردن مسابقات وظیفهٔ این کمیته بوده و نیز عنوان درجه های بزرگ از طرف این کمیته داده میشود.

– لطفا در بارهٔ خود تان کمی صحبت کنید:

– من ۳٦ سالدارم ومرد متاهل هستم که دو فرزند دارم و یکبار ازدواج کرده ام، که بزرگترین فرزند من پسر است چهار ده ساله و او هم «بازی تگواندو» را می آموزد. ودرین راه بسیار موفق است.

وی اضافه کرد:

– من در اول مکتب «مهندسی کشتی» را خواندم، اما بعدا در فاکولتهٔ سپورت شامل شدم و به صورت عموم در سپورت «ماستری» بدست آوردم، ازینرو وظیفهٔ اول خودرا رها کردم در یك «کلب جوانان» بحیث مدیر کار می کردم نیز مربی «آببازی» بودم ودرهمین وقت من به «تکواندو» علاقمند شدم وبه اجرای آن مبادرت ورزیدم، یعنی ده سال قبل «تکواندو» را شروع کردم و تا حال (٦۲) عدد کپ خورد وبزرگ بدست آورده ام ودر سال (۱۹٦۹) در امریکا بحیث قهرمان (کمر بند سیاه درجه دوم) دروزن دوم بودم ولی درسال (۱۹۷۰) کهیك مسابقه بین المللی، صورت گرفت ودر آن بایبست در وزنهای بالا تر

بقیه در صفحه ٦۰





عده از محصلین پوهنتون کابل که مصروف تمرین «تکواندو» در جمنازیم می باشند در عکس دیده میشوند

مردی با نقاب بقه

تاآنجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیرکه‌مردمرموزی‌است‌میبراید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار **میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نــواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخانمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزد ماتیلند به کدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر فتمیرود تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگــن بطرز عجیبی فرار میکند واکــنون‌پولیس به اثر اشتبا هی کــه دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینــك‌بقیه داستان.**

لیو حرفشرا تصدیق کرد :

به یقین لولا به تود روغ نمــی گوید .

آنها به هدفی که قبلا تعییــن شده بود نزدیك میشدند . آندوبه محلی در وسط اشجار میان تپه ها رسیده بودند . چشمهای لیو بــه دنبال سه تنهٔ درخت قطع شده به اثر سقوط صاعقه میگشت . دفعته آن سه درخت را پیدا کرد .

لیوبه رای گفت .

بیا زیر آن درختها بنشین تــا برایت ماجرا را قصه‌کنم. امروز دلم نمی خواهد بیش ازین راه برویم . پاهای من آبله کرده و قادر به‌ادامه سفر نیستم . حتی نمیتوانم یــك قدم بیشتر از ین محل بردارم .

لیو رای رابه طرف سه کنــدهٔ درخت که به اثر سقوط صاعقــه سوخته بود رهنما یی کرد . وقتــی در وسط درختاها رسیدند لیوگفت: اینجا بنشین . اولتر کمی مینوشیم وسگرت میکشیم تا خستگی مــا رفع شود .

رای روی زمین نشسته سر ش را میان دستهای خود قرار داد .او بحدی بدبخت جلوه مینمود کــه وضع و حشمت ناکی بخود گرفتــه بود . وغیر از لیو برادی هر کسی در آنجا می بود دلش بحــال رای میسوخت .

لیو شروع به صحبت کرد :

حقیقت اینست که لولا به راستی تورا دوست دارد .

پس تو چرا آنهمه حرفهــای دروغ را بمن گفتی ؟ خمــوش ! گوش بده .

سپس رای رویش را برگشتانده به اطراف نظر انداخت .

لیو پرسید :

صدا از چه بود ؟

تصور میکنم صدای شرفــه و حرکت جسمی را در نزدیکی خــود شنیدم .

احتمال دارد شاخهٔ نازك درختی شکسته باشد. درینجا خرگو ش و حیوانات وحشی فــراوان است . هزاران نوع حیوان درین جنگلهــا زندگی میکنند . بهر حال مخصوصاً فراموش نکن که لولا یك دختــر بسیار باهوش است .

لیو در ختم کلامش بوتل مشر و ب را از جیب بیرون آورده کاك آنــرا دور کرد وبوتل راجلو روشنــی گرفت . لیو تکرار کرد : لولا دختر باهوشی است . او نمیتواند طــور دگر باشد . من به سلامتی لــولا مشروبم رامی نوشم . نی رای ،باید اولتر تو جام خود رابه سلامتی او برداری .

رای سرخود را تکان داده اظهار داشت : نی . من به مشرو ب میل ندارم .

آند گر خندید برای مردی کــه هرشب نسبت به شب پیشتر در مشروبخوری زیاده‌روی میکرداکنون بسیار مضحك مینماید که بگو یــد نمیخواهم . مرا به این حر فهــای تو خنده میگیرد که چون نمیتوانی یك جرعه و یسکی را تحمل کــنی. وآنهم در شرایطی که من میخواهم هردو یما به سلامتی لولا گیــلاس های خود را سر بکشکیم . حــالا حدس میزنم که تو راستی یــك انسان بیچاره و ناتوانی بیشــ نیستی .....

رای به شدت گیلاس را از چنگ لیو بیرون آورده اظهار داشت :بده به من . نخست یك جرعــه از آن نوشید و پس از یك لحظه مکــث باقیماندهٔ گیلاس را به یك نفســ ته کشیده، گیلاس خالی را به‌سوی همراه خود انداخت .

ــاوفــ ویسکی برای من هیــچ طعمی ندارد . تصور میکنم اصــلا میل به نوشیدن ویسکی را از کــف داده ام . و تظاهر خواهد بود کــه انسان اصلابابی‌میلی بنو شدونشان دهد که نــو شیدن آن بــرا یش لذتبخش است .

لیو در جوابش گفت : تصــور نکنم هیچ کسی با ر اول از نوشیدن ویسکی خوشش بیاید و از طعــم آن توصیف کند . مزه آن شبیه به باد نجان رومی است . یك طعــم بخصوصی دارد .

لیو در حالیکه حرف می زد ازیك گو شه چشم مراقب رفیق وهمراه خود بود .

وحال از کلاسستر به کجــا می رویم ؟

از کلاسستر به‌هیچ جا نمی‌رویم. در همینجا پیشروی ما ختم مــی شود . ما یك روز را در کلاسستر مانده بعد از آن لباس های خــود راتبدیل میکنیم و برمیگردیم . به‌شهر.

رای‌بنت اظهار داشت :این یك فکر بسیار احمقانه نیست .؟

رای چشمها یش راکه به تدریــج پیش می‌آید برحمت باز کرده فاژه کشید . بــه روی سبزه ها دراز کشیده دستها را زیر سر گذاشته مجددا فاژه کشید واز رفیقشــ پرسید : لیو بمن بگو که ایــن جناب بقه کی‌هست .؟

لیو برادی باقیماندهٔ مشــروب محتوی بوتل را به روی سبزه هــا ریخته سپس از جایش بلند شــد تا رفیقش راکه بتدریج به خــواب میرفت تنها گذاشته از آن محــل دور شود .

لیو بالای رای داد زد: هی برخیز که برویم .

آن دگر هیچ جوابی نداد و لیو حرفهای خود را تکرار کــرد : شنیدی ؟ گفتم برخیز . رای نالــهٔ کشیده به یك پهلو غلــت زد . همچنانی که دستش را زیر ســر گذاشته بود دگر حرکتی نکرد .

دفعته بدگمانی در مغز لیو برای ریشه دوانید واز خود پرسید آیا نتیجهٔ این خواب عمیق به مرگ‌رای منتهی نخواهد شد . لیو از در ك این موضوع رنگ صورت خود را باخت . همان یك جنگ به اصطلاح زرگری که بین آندو در حضــور مشتریان با ر سرخ کافی بود کــه اورابه مرگ رای متهم سازنــد .

لیوفوراً بوتل خالی مشروب را از جیب خود بیرون آورده در جیــب کرتی رای گذاشت . در همین لحظه صدای یك شرفه بگوشش رسید . در لحظه ایکه میخواست از جایش دور خورده پشت سرش را ببیند متوجه شد که یکنفر آنجا ایستاده اورا می بیند . لیو که از تعجــب دهانش باز مانده بود . مــات وبیحرکت بر جایش ایستاد . تــا میخواست دهان باز کرده حرفــی بزند ، بطرفش شلیك شد .

پلمپ .

لیو شعلهٔ آتش رادید ولی ناوقت بود زیرا قبلا گلو له به‌او اصا بت کرده بود . لیو مجدداً سعی نمود

دهان باز کرده حرفی بزند . امابار دگر بالایش آتش شد . پلمت.لیوبه اثر ضربت کاری مرده بود .

قابل قسمت کاری مرده بود .

میله تفنگچه بر داشته به آرا می وبدون کدام عجله به زای کـه در خواب سیر میکرد نزدیك شـدو تفنگچه را درکف دست او گذاشت. سپس به طرف مقتول برگشتـه جسد بیجان او رابه پهلوی دگر برگرداند و بصورتش دید . آن‌مرد سه دانه سیگار را از جیبش بیرون آورده یکی را روشن کرد و گوگرد سوخته را با احتیاط تمام در قوتی آن مجدداً جای داد. ودو عدد سیگار باقیماندهٔ را در جیب خود گذاشت. اوبه سیگار خوب سخت علاقمند بود. مخصو صاً سیگار خوبی کـه دگران دود میکردنـد. آن مرد پس از روشن کردن سیگار ش باز هم بدون کدام عجله وبه آرامی از آن محل دورشد . واز همان راهـی که آمده بود برگشت . پس ازینکه چهار طرفش را بدقت وارسی کرد به جادهٔ عمومی قدم گذاشت وخود شرابمو تری رساند که در گوشـهٔ جاده منتظرش بود .

در بین موتر پشت شیشه های پرده انداخته مرد جوانی نشستـه بود که بانگاه های تند و لبهـای آویزان خود پیشرویش را مید ید. لباس ناجوری به تـن داشت و نکتایی نامنظمی به گردنش آویخته بود . این شخص ازاند گر که مـا موریت قتل را انجام داده وبرگشته بود پرسید :

— بیل تو این محل را خـوب می شناسی ؟

آن مرد با صدای سنگین ومطیعی پاسخ داد : آری قربان . این محل رابنام جبلی کوپس یاد میکنند .

تو در همین لحظه یك نفر را به قتل رساندی . تو او رابه ضر ب گلوله کشتی. همانگو نه که نقشـه چنین قتلی را قبلا در دهـن آمـا ده کرده بودی .

مرد نیمه مجنون با سر اشاره کرد و پاسخ داد :

بلی من او راکشتم زیـرا از او کینه به دل داشتم .

بقه در چوکی راننده نشسته او را با اشارهٔ سر اجازهٔ نشست‌داد. جان بنت بی محا باتکان خورده از خواب بیدار شد . در حالیکه‌هر خندی حاکی از ندامت برلب داشت به شاتر کمره در میان مشتش‌دید. جان بنت فوراً شروع به جمع کردن سیم اضافی که به شاتر وصل بود نمود تا اینکه به نزدیك کمـرهٔ عکاسی خود که در وسط بوتـه ها روی پایه نصب کرده بـود رسید . باکمال تعجب در یافت که در حدود ۳۰۰ متر فیلم به اثـر فشاری نا خود آگاه او به شاتـر بیهوده چر خیده و از کار رفته‌بود. جان بنت با عصبانیت به سوراخ‌ذله خفك دید . تصادفاً در همـان لحظه باز هـم خفك پوزش را از سوراخ بیرون آورد و بنـت توانست بینی سیاهش را ببیند .

بنت مشتش را به طرف خفك بلند کرده حیوان را تهدید کـرد وآنگاه شروع نمود به پایان شد ن از آن بلندی .



به فاصلـهٔ کمی دورتر از راه باریك دو مرد را دید که به روی سبزه ها غلتیده بودند هـر دوی شان به نظر جان بنت ولگرد های آمدند که خوابشان ربوده بود .جان بنت کمرهٔ عکاسی اش را از روی پایه جدا ساخته بر دوش انداخت ودر محلی که کرتی خود را زیـر سر گذاشته بود برگشت . کرتی اشرا پوشیده ، کمره را سر شانه گذاشت و آهنگ باز گشت بـه دهکده را کرد . اگر درست سـر ساعت میر سید میتوانست از ترنی که به لاورنس توك میرفت بـرای بر گشتن استفاده کند . و از آنجا به بات برگردد سپس به کمك‌ترن سریع السر لندن خود شرابه منزل برساند . بنت در حالیکه سنگینی کمره را روی دوش خود احساس مینمود در اطراف خساره ایکـه از ناحیهٔ مصرف بیجای فیلم به اوعاید شده بود می اندیشید .

الك وعده داشت که با گار دون در کلوپ نان بخورد. دیك ۲۰دقیقه بیشتر از ساعت‌معین منتظر نشست ولی الك تاخیر خود را توسـط تیلفون به دیك اطلاع نداد .درست ۲۵ دقیقه گذشته بود که با عجلـهٔ تمام پیدا شد. الك به ساعتش‌نظر انداخته در حالیکه نفسش سوخته بود گفت : بناه به خدا : هیچ باور نمی کردم که اینقدرناوقت شـده باشد .

آنها به اتاق نانخوری رفتنـد بنظر الك آمد که ترتیبات شانـدار آنجا به کلیسا شبا هـت داشت . فضای شکو همند و مشتر یان آنجا که باوقار ، آرام نشسته صرف‌غذا میکردند مایهٔ تعجب الك شده بود .

دیك گار دون پرسید : چه چیز باعث شد که در آمدن اینقدر تاخیر کنید ؟ البته من از دیر آمدن شماشا کی نیستم ولی هر وقتی سروعـده نرسید و دیر کنید باعث ناراحتـی وپریشانی خاطر من میشود که مبادا اتفاق بدی برایتان‌پیش آمده باشد.

الك در حالیکه با اشاره دوستانه پیشخد مت هوتل را فراخواند ، جواب داد : هیچ اتفاق بـدی رخ نداده است . ما صرف یك‌تحقیق در گلا ستر داشتیم . من تصـوز مینمودم که یك ما جرای دگر بقـه ها را کشف کرده ام . اما دونفری که مورد سوظن ما واقع شده بودند

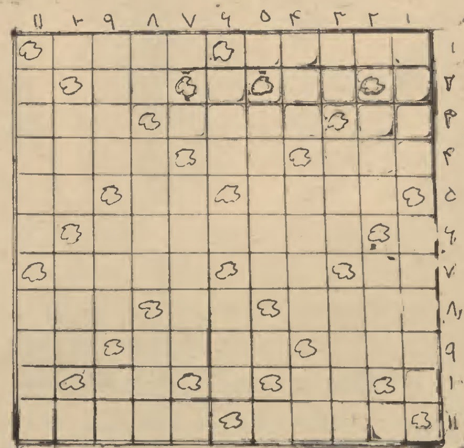
بقیه در صفحه ۵۹

سرگرمی مسابقات

جدول ادبی

افقی :

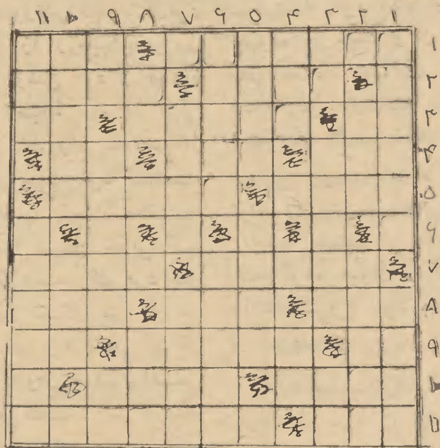
۱ـ هیچ عاشق سخن تلخ به ... نگفت ـاز بار یك گره دیگر گشاید ۲ـ چون .... لولی درید ازبهرمیمون چنبر است ـ سر ... علم بدگمان باشد ـ۳ چوب ... راچنانکه خواهی پیچ ـ پدر که نا خلف ... بسر چکار کند ؟ ـ ... یی نیست در پر واز مرغ رشته برپا را ـ٤ـ من درچه خ... م وفلك در چه خیال ـاز شیر حمله خوش بودواز غزال ....ـ آشنایی ... چون گردیـــد بی لذت بود ـ٥ـ ... که غلط کند خودش مینوشد ـ... از بیگا نگان هرگز ننالم ـ دیشب همه شـــب کمچه ره .... کوحلو ا ؟ ـ٦ـ .... میتواند سنگ را آدم کند ـ۷ـ... ماده بلانه شیر نر است ـ ... اگراز پس امروز بود فردایی ـدیـدهٔ ... اگر نبود دل دانابس اســـت ـ۸ـ باغبان تا در گشاید .... گل بگذرد ـ پس ازما ... جهانرا آب گیر د ـ ... خرمهره کجا ماندودر یابغدیر ؟ـ۹ ـآتش ایمن نیست از ... کباب ـبانگ کوس از .. است وبوی عود ازآذراست ـ در طفولیت... چه آموزی به پیری از براست ... چون در روغن افتد میکند شیون چراغ ـ یاسخن دانسته گوای مرد بخرد .... خموش ـ۱۱ـ از گلو... خواجگی دور است ـ .... نا اهل را چون گرد کان برکنبد است .



عمودی :

۱ـ .... به نخست باده سخـت است ـ کاسهٔ .... ترك دارد ـ۲ـ آرزو ... مال مفلس دان ـ...سخن شنو کجادیدهٔ اعتبار کو ؟ ـ۳ـ... دستخوش آن میوه که در دسترس افتاد ـ.... زسر پنجه کار شیـــر عرین است ـ... بتربیت نشود ای حکیم کس (معکوس) ـ٤ـ خوبـی و... هردو بهم گرد نیایند ـ...ت گر چه دیر آید بیاید ـ٥ـ ...میکنی ونیك طمع میداری ؟ ـ٥ نیکی بکن و..... حق بگذار ـ٦ـ ستم بر... پیشه عدل است وداد ـ رمه به ...سپردن شبانی هوس ا ست ـ۷ـ کس ز .... شکایت نبردزی احباب ـ۸ـ ... رفت و حدیث ما بپایـان نرسید ـ کالنبی نیت شیخ ما ....است ـ ... کج رسوا شود چـون از کمان آید برون ـ۹ـ ... روزی مانع عرض کمالات دل است ـبرفتد مرکبی که ... رود ـ توقدر ...چه دانی که بـــر کنار فراتی ؟ ـ۱۰ـ اندوه نبر د تحفه کسی جا نب..ـ بی دندانه چون گردد ببرد سنگ را ـ۱۱ـ پرواز نمیخواهد ... تر ازوها ـکس را نداده اند ... مسلمی

جدول کلمات متقاطع



افقی :

۱ـ بیست و ســوم میزان ـ ازماههای قمری ـ۲ـ حنا بزبان عوام ۲ـ.. دانا تواند پرورد فرزند نیك اسم اشاره ـ از کشور های همسایه ودوست ـ ریگـــك میان ـ٤ـ ازاشعار دینی است ـ از مواد مصلح غذاست ـ اشاره به نزدیك(پښتو) ـ٥ـ آینده ـ از ماههای دومی مطابق به اوایل بهار ـ٦ـ ...ـ۷ـ سطوح مرتفع در سوریه است که اگر چه در اینجا با حرف گاف شروع شده ولی صحیح آن بـــاجیم است ـ فروشندهٔ مواد ارتزاقی ـ۸ـ میراث پدر خواهی علم و... آموز ـمرگ ـ این روز ها روبه گرمی است ـ۹ـ معکو سس شبیه گندم است ـ فلز لـــرزان ـ خشك نیست ـ۱۰ـ ازولسوالی های سمت شمال مملکت ـاز نامهای زنانهٔ خارجی ـ درعربی گریبان استو بزن دری کیسـه ـ رژیم محبوب ومـو رد احتـــر ام همگان و نـــام روز نامه ایست در مرکز کشور .

عمودی :ـ

۱ـ نصیحت گوش کن جاناکـه از جان دوستتر دارند ... سعـــاد تمند پند پیردانا را کجاوه و محمل هم می نامند ـ۲ـ به شماره چهارم افقی مراجعه کنید ـنظامی گویندهٔ خمسه باین نسبت مشهور اســـت ـ۳ـ یا رسوزن ـ در تاریخ بنـام لنگ یاد میشود ـروز نیست ـ٤ـ مقابل نوش ـدو پانزده ـ٥ـدیوانگی ـیکی از بزرگترین شاعران عـــارف قرن نهـــم هجری ـ٦ـ شیطان ـمعکوسش نام یکی از خلفای مشهور عباسی است که در خرا ســــان تربیت یافته است ـ۷ـ کسی که به نمایندگی شخص دیگر در محکمـــه اقامه دعوی یادفاع مینماید ـ نز دیك برفك است ـ۸ـ پنجـم عیسوی ـبا افزودن کلمهٔ لوژی به معنی علم الحیات می آید ـ۹ـ علامت مفعـــول صریح ـ مقابل خارجه ـ عضوی از بدن انسان ـ۱۰ـ نام قبیلهٔ بزرگی از پکتیا ـ خارج خارجی ـ۱۱ـ ... درختان سبز در نظر هو شیار هـرورقش دفتریست معرفت کردگار ـ جدایی .

این عکس چیست

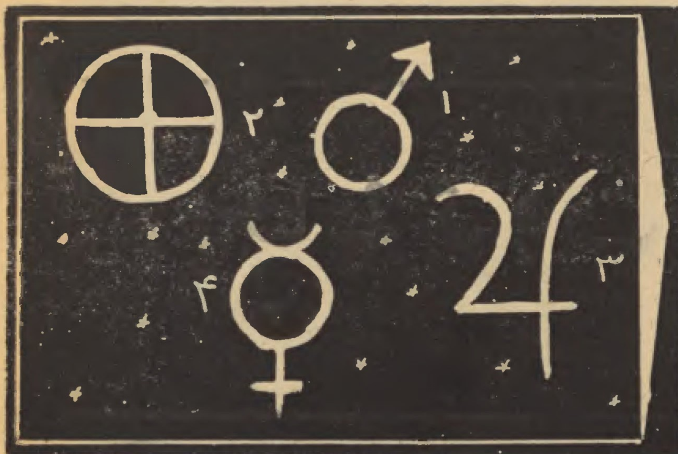
این عکس را بدقت نگاه کنید و برای مامینویسید که عکس چیست؟

کمیدین های معروف

این دو هنر پیشهٔ کمیك کــه از معرو فترین یا ران سینما یی انــد در همه فلم های خودبه‌نا مــها ی اصلی خویش ظاهر شده اند شهرت آنها بقدری زیاد است که حتی اگر فلمی از آنها را ندیده با شید بازهم بطور حتم فلم وچهره شان بــرا ی شما آشنا است اگر آنها را شناختید نام خود شان و اسم یك فلم مشترك شان را برای ما بنو یسید !



کمی از نجوم



در کلیشهٔ فوق سمبو ل چهارسیاره را نقش کرده ایم آیا نام این سیارات را بخاطر می آورید اگر مو فــق شدید برای شرکت در قر عه‌کشی کافی است که اسم سه سیــاره را برای ما بنویسید !

کدام شهر ؟

این تصویر گوشه ای ازیك شهر نسبتا بزرگ ارو پــا یی را نشان میدهد و علاوتاً بحیث سمبول آ ن شهر شنا خته شده است ، شهــر مذکور بیش از یك ملیون جــمعیت دارد و مر کز حکو مت یك کشور بی طرف است که دردامنهٔ آلپ واقع شده است ، بااین نشانی ها اگــر بشناختن شهر مذ کور موفق شدید برای ما هم بنو یسید !



پاسخ سوالات شماره پنجم

۱ـ جواب این اشخاص کیستند :

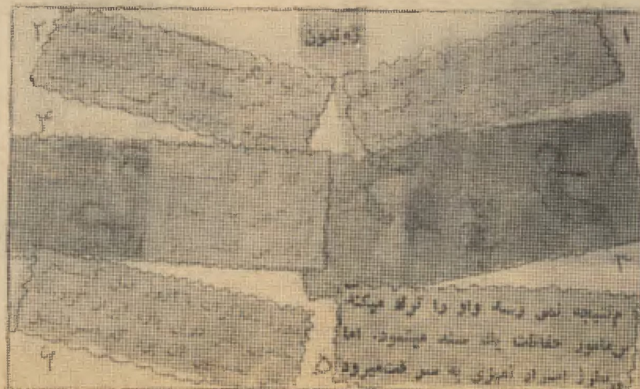
توماس ادیسون امــر یکایی و گالیلهٔ ایتالیایی ، ضمنا سال تولد گالیله ۱۵٦٤ است که اشتــبا ها ۱٥٤٦ چاپ شده است .

۲ـ پاسخ کتابها ونویسند گان :

۱ـ ابو الحسن علی ابن عــثمان هجویری غزنوی ـ۲ محمد ابن منور ۳ـ ابو الفضل محمد ابن حسیــن بیهقی ـ٤ـ ابو جعفر محمد ابن جریر طبری ـ٥ـ ابو المعالی نصر الــله ابن محمد ابن عــبد الحمید منشی غزنوی ـ٦ـ محمد صابر رو ستــا باختری ـ۷ـ عبدالحسین تــو فیق ۸ـ اسد الله حبیب .

قطعاتی از همین شماره

بریده ها ییرا کــه در کلیشه ملاحظه می فر مایید از صفحات همین شمارهٔ مجله جدا شده است که اگر اگر قدری حو صله بخرج دهید حتماً شمارهٔ صفحه و یا مضمون مــر بوط آنرا پیدا کرده میتوانید، درآنصورت شمارهٔ چهار صفحه مجله را برا ی ما تحریر نمایید .



زنگ تفریح

کشف اعداد مخفی

به دوست خود بگویید عددی را بدون اینکه برای شما بگو یــد، در نظر وخیال خود بگیرد ، آنگاه ازاو بخواهید تا عدد مز بور را بر ســه تقسیم نموده، فقط با قیمانده را به شما بگو ید. اگر باقیمانده یك باشد هفتاد عدد واگر دوباشد سی وپنج عدد در حافظه خود بگیرید.

سپس از او بخواهید تاهمان عدد شما برای هر یك عــدد دوازده در نظر بگیرد وبعدو که سابقا بحافظه رابشما بگو ید،جوابش هرچه باشد شما برای هر عدد که سابقاً بحافظه سپرده اید بیفزایید. بارسوم از او بخواهید تا عدد مذکور را بر هفت تقسیم کند وباقیمانده رابرای شما بگو ید. هرچه باقیمانده باشد شما بمقابل هریك عدد آن ۱۵ درنظــر بگیرید بالاخره همه را جمع کنیــد واز مجموع ۱۵ـ عدد(اگر بزرگتر از ۱۰۵ باشد) کم کنید. هر چه بماند همان عددیست که دوست شما در محافظه خود تصور آنرا نگاه داشته است.

بخاطر ثروت

در شماره های گذشته خواندید :

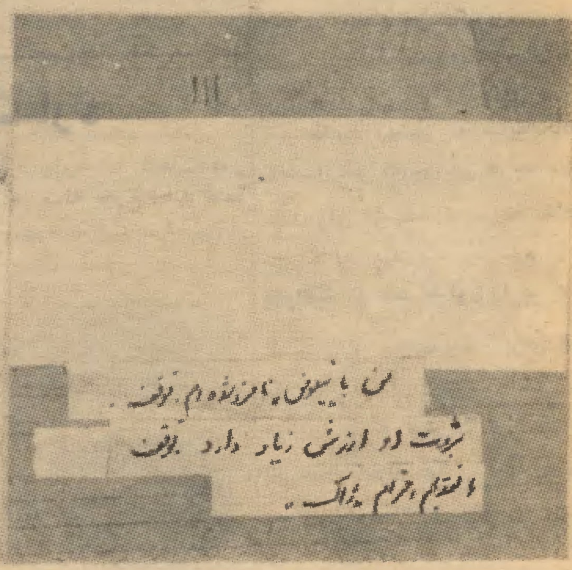
پسری بار فیقش «جان کلود» در بازی‌قطعه شرکت میکند و دراین بازی پولهایش رامی‌بازد «جان کلود» که همیشه اورادرهرجاکمك میکند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر ثروتمندی‌بنام «فیلومین» راکه ازمدتیهامریض است و تحت تداوی میباشد میدهد ومیخواهد که ر فیقش با آن دختر آشنایی‌حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکندکه هرچه زودتر آندختر را ببیند. یك روزداکتربه فیلومین» مشوره میدهد که چند روزی‌را درکنار بحر بگذراند.

وراینك دنباله داستان:













ولی اینا نمیخوان او با دیگر حرف بزنه.
بلی... تو هستی؟ بلی چند دقیقه پیشتر رسید... بیا پیش من بگیریم.



از آنطرف میخوان.
بیا در آنجا منتظر ما باش... میخواهم خودم را معرفی کنم



ما ساعت دوی بوره در آنجا حاضر خواهیم شد... بلی... حالا که از یکدیگر جدا شدیم... موافقم. من منتظر تو خواهم بود. بامان خدا.



او در آنجا میاید، بدین ترتیب من از او میگیرم و ترا بجادات میرسانم.
بدون اینکه کسی متوجه شود یک عکس میگیرم.



تو چه میگوئی؟
من میخواهم که ترا تنها بگذارم. میترسم که مخمور شوی جیلا!



پرزنک میگوید: «ما یادم من ترک دارم»
اینطور که مجرد فکر نمود، شاید کسی ما را ببیند.
حی! کسی ما را نبیند! اگر تو مادرم هستی...

«واکو»، کار میکرد. وی به مد ر سهٔ در مکسیا نامه یی نو شت وبرایم یك ماه رخصتی گر فت. لازم بود که پس از سی روز دوباره به مدرسه برگردم. ولی من این کاررا نکردم.

رفتم ودر نیروی دریایی نامنویسی کردم. نخست کوشیدم شامل نیروی زمینی شوم. مرا به دالاس یاآشنین برای معا ینهٔ بدنی فر ستا دند. تمام معاینات را مو فقا نه سپری کر دم. تنها گفتند که چشمهایم نقص دارد. بار دیگر به نیروی در یایی نام نوشتم. مرابه هو ستون برای معاینات بدنی فر ستادند. پذیرفته شد. آنگاه برای فرا گرفتن جمع نظام به‌سان‌دیگوروانه‌ا م‌کردند.

درسان دیگو شبی به جرم استمناء کیفرم دادندو نزد قوماندان بردند. اگر چه این اتهام را ردکردم وآن را به کسی دیگر نسبت دا دم، با ینهم به خاطر این جرم مرا مدت بیشتری در سان دیگو نگهداشتند.

مرا به لانگ بیچ فر ستادند. درآنجا باری اندکی زیاد خوا بیدم و پنج دقیقه ناوقت تر برای تعلیم صبحانه حاضر شدم.

مرا به خاطر این کار نزدقوماندان فر ستادند. وی به سوانح‌من نگاهی انداخت و گفت که از نیروی‌دریا یی اخراجم میکند.

چشمهایم پر از اشك شد و گفتم که نیروی در یایی را بسیار دوست دارم. و لی به هر صو ر ت وی ا ز خد مت بیرو نم کرد. یو نیفورم را ازم گر فتند. ولی من یو نیفورم دیگری داشتم. این یو نیفورم ر ا پوشیدم و پیاده به سوی تکسا س به‌راه افتادم. در راه مو تر هارادست میدادم تامرا بردارند. در را ه به عـدهٔ زیادی از آدم‌های خـوب و دلچسپ بر خوردم که مرا با خو د شان میبر داشتند.

زندان تکساس

بازداشت شدم

درسال ۱۹۵۱، بیست و سه ساله بودم. فکر میکنم در همین‌زمان بود که در وازهٔ زندان ابد به رو یم باز شد. پیش ازین هیچگو نه‌سابقهٔ جنایی نداشتم.

در همین سال بود که مر خصی گرفتم و با کشتی به اضلاع متحده برگشتم. درین مرخصی خو ا ستم‌از مدرسهٔ دولتی مکسیا دیدن کنم. ولی این بار در اتاقهای مد رسه‌نخوابیدم بلکه در زندان شهر به سر بردم.

آنروز به یك میخانهٔ ان شهررفتم درآنجا سه تا دختر را ملا قات کردم که شانزده یا هژده سال دا شتند. مقداری باهم نو شیدیم. در همین هنگام سه پسر تازه جوان‌فـرا رسیدند وباهم به زدوخوردپرداختند.

من درین زد وخورد دست نداشتم ولی دربیرون میخانه پو لیسی د ر انتظار بود و وقتی شنید که من در بارهٔ زد وخورد صحبت میکنم، به جرم مست بودن بازداشتم کرد. مرا به‌موتر انداخت و مو تر حر کت‌کرد در راه ناگهان در وازهٔ مو تر را باز کردم وخودم را به بیرون انداختم. ولی یك مو تر گشتی پو لیس بـه دنبال ما بود. آنان دستگیر م‌کردند ودیدند که مست هستم. مرا به‌موتر خود شان انداختند وبه زندان‌بردند.

روز دیگر ده دالر جریمه پرداختم واز زندان رها شدم.

بعد ها به سان فران سیسکورفتم

بیکاری

در راه به زن جوانی بر خوردم‌که درحدود بیست سال داشت. وی‌مرا به مو تر ش سوار کرد. کودکانش نیز باا و بودند. جایی برای صر ف چاشت تو قف‌کردیم. من اصرارکردم که‌برایم ساندو یچ بخرم، ولی او با اصرار خوا ست که غذا را همراه آنان‌بخورم ازخوراك آنان خور دم.

زن جوان مرا تا آریـزونا بـرد. خودش به خانه رفت و من شب را د رجایی سپری کردم.

فردا باز هم سر سرك ایستا دم وموتر ها یی‌راکه میگذشتند، د ست میدادم دختر جوانی در حو یلـی خانه اش بازی میکرد. سگش عوعو را به راه انداخته بود. در همیـن هنگام پیر مردی جلو خانهٔ او توقف کرد. دختر جوان به من چیزی‌نگفت ولی‌به پیر مرد سفارش‌کرد که مر ا باخودش بر دا رد پیر مـرد ا ز مو تر پیا ده شد و بـه سوی من آمد. من به پیر مرد گفتم که نمیخوا هم با او بروم، امادیدم دختر جوان از حویلی‌خودش اشاره میکند وازمن میخوا هد که با پیرمرد بروم.

سوار شدم و مو تر به راه افتاد. رفتیم و ر فتیم تا خانه، دختر جوان و سگش از نظر نا پد ید شد ند.ولی من پشت سر هم به عقب مینگریستم وبه خودم میگفتم که چه آدم‌احمقـی هستم. غالبا وقتی جای را تـرك میگوئیم قسمت از وجود خود ما نرا باکسانی میگذا ریم که‌شایدحتی یك آنان را دیده با شیم. و ضع غصه آوریست: آدم به دست می آور د و میبا زد.

وقتی به واکو ر سیدم، با پدر و مادرم زندگی میکردم. چند ماه‌سپری شد. ز مستان فرا ر سید و من‌کاری پید نتوا نستم کرد. بد ینصو ر ت واکو را ترك گفتم و به فورت‌و رث رفتم.

درین شهر به سینمای لایبر تی رفتم تا فلمی را تما شا کنم. د ر سینما تازه جوانی را ملاقات کر دم که کنیث سو ینی نام داشت. ایـن تازه جوان رفت وپو لیسی‌رابه‌سینما آورد. من هنوز سر گرم تماشای‌فلم بودم. پو لیس مرا دستگیر کرد وبه زندان انداخت، در حالی که‌کنیـث سو ینی‌درسینما باقی ماند.

بعد سرو کارم به محکمه افتاد. خارنوال منطقه استوارت هلمن نا م داشت. قا ضی که دا رای یك دست بود ــ به نظرم در گذشته در نیروی دریایی کار میکرد ــ دیو مك گـی نامیده میشد. و نام سر ماموریولیس «سلی مو نتگو مری» بود.

روزنامهٔ استار تیلگرام به مـن چسپید. حالا که به عقب مینگر م، میفهمم که با خواندن همین روزنامه بود که این احساس در من پیدا شد تاآلت تنا سلی خودم را قطع‌کنم.

سر انجام به مرگ محکوم شدم. پسانتر این حکم تخفیف پیدا کرد و به حبس ابد مبدل شد. اکنـون ناگزیرم عمری را در زندان‌تکساس به سر ببرم. از پشت میله هـای زندان به بیرون نظر اندازم و باخودم بگو یم که نمیتوا نستم برنده‌باشم.

در مـاه سپتمـبـر سال ۱۹۷۰ نمایشگاهی از نقاشیهای بیلی‌جیورج مك‌کیون در پو هنتون را یس‌برگزار شد. زندانی نگو نبخت این پیام را برای‌تما شا گران کار های خو د ش فرستاده بود:

با شند گان عزیـز و محتـر م «تکساس»،

از فضای کو چکی که سلول نام دارد، کار هایی به شما پیشکش می شود که بیانگر احسا سات است. احساسات من برای شما. از قلب ودماغ من به قلب ودماغ شما.ابراز امید من برای شیوهٔ بهتر موجودیت در پره گرافـهای بعدی نمـو دار میشود.

خانمها و آقا یان ــ ا لبته‌محترم، من «بیلی مك کیون»، زندانـی شماره ۱۲۲۰۵۴، که نقا شیها و طرحها یش درین نما یشگاه، درشهر محترم هو ستون و به کمك دوستی به‌نام دانی لاین به نمایش گذاشته شده است، به خاطر این دو ست و مهربا نیهای او به آدمهای نگو نبخت وآنانی که در زند گی راه شان راگم کرده اند و خود شان را تنها،دیوانه وفراموش شده احساس میکنند، من داو طلبا نه و با فرو تن اعـتـراف میکنم واقعا جرم تجاوز را بر یك‌زن در فورت‌ورث مر تکب شدم. و قتی این جرم را مر تکب شدم، سا عت یازدهٔ شب سوم فبر وری‌سال ۱۹۵۰ بود ومن سخت مست بودم.

درنتیجه، از آنروز بعد همو ا ره زیر فشار بوده‌ام. درین مدت‌معانی دو کلمهٔ احساس و عا طفه را خوب فهمیده ام. حالا اگر روزی پا از ین گورستان به بیرون نهم، پهلو های بسیار غصه ناك درون آدمی رانشان خواهم داد.

وقتی به عقب مینگرم و به آ نچه که از دست داده ام، میا ند یشم، کلمه های معروف و ینستون چرچل به‌خاطرم می آید: چیزی ندارم کـه پیشکش کنم، بغیر از خون، رنـج واشك.

بدینصورت، آنچه من به هنـر پیکش میتوانم کرد احسا سا تیست که درزندگی به من رخ نموده است. من میدانم که بیشـتر ازیـك صد و سی پوند وزن ندارم واز نگاه‌جنسی ناتوانم. میدانم که دندانهایم فـر و

بقیه در صفحه۵۷

بقیه صفحه ٥٦

زندان تکساس

ریخته وبر سرم فقط چند تار مو ی باقیمانده‌است. میدانم که روزبه‌روز پیر تر میشوم، فر سوده تر میشوم، غمگین تر میشوم. نمیفهمم چه مدت دیگری، چند روز، چند هفته، چندماه وچندسال دیگر زنده خواهم ماند.

اکنون میگویم که اگر حالا، بعد از بیست سال، به فکر مقـا مات مسئول این ایالت خطور کند کـــه محکومی را رها سازند، صا دقا نـه میگویم که ازین ایالت خوا هم رفت وهرگز به آن بر نخوا هم گشت. هرگز نمیگویم که این ایالت زادگاه من است. من به‌این ایالت‌وباشندگان آن علاقه یی احساس نمیکنم.

من کابو سهای ناخو ش آیند ی از مرگ درین سلول دا شتـه ا م. وحالا دعا میکنم که مرا آزاد سا زند وبه نیو مکسیکو بفر ستند تا کا ر کو چکی به‌دست آرم وخو شه ها ی خشم را از ذهن خودم دور سازم.

بدینصورت، در پا یان، من یعنی بیلی جیورج مك کیون، در پشـت دیوار های خا کستری زندان، قبـلا میدانم، و نمیدانم که واکنش شمادر مقابل کار های هنری من چیست، و بالاتر از همه‌بدون تکنیکها ی‌پیچیده من متأثر از آنم که مردم با کمك به یك نگو نبخت و رانده شده یی چون من، بهم پیو ستن خو شحا لانـهٔ بی‌وجود ندارد (از هم گسیختگـی جملات را لطفا با نقا شی این‌زندانی از درون زندان مقا یسه کنید.مترجم) بااینهمه، چنانکه دریك گو ر ستان زیر ز مین،یی آسکلتی به اسکلت‌دیگر گفت من در حال حاضر درشرایطی نیستم که در برابر کار های هنر ی واکنشی نشان بد هم. آنچه‌من‌میدانم این‌است که خو بی به کسانی‌میرسد که جوی از خو بی دارند. این‌کلمه‌ها به شما تقدیم باد: وقتی برای‌جنایت وقتی برای کیفر شکنجه، اشك وغم. وقتی برای کار، ولی نه برای تفریح وبازی، سر انجام و قت برای لحظهٔ سر نها دن و مردن و از طـرف «بیلی جیورج مك کیون» خدا حا فظ همه .

(پایان)

بقیه صفحه ٤٢

طفل شما صحت مند . . .

وجود کودك‌بصورت طبیعی‌رشدنکرده علاوه برآن وبی اعتنا ئـی بـه وضع طفل باعث بروز نا را حتـی های روحی و جسمی برای کـو دك میگردد. چون و قتی کو دك بر و ی زمین نشست مخصو صا ن جا ئیکه اطرا فش مملو از خاك و گل باشد کودك تلاش میکند که برای ار ضاء کردن و جو دش برای سیر شد ن و رفع گر سنگی دست به گل وخاك دراز کند و آنرا بخورد. البته‌باتوجه مادر خوب این عمل هر گز به‌کودك دیده نمیشود ما در با ید بدا ند که طفل اش به چیزی نیاز دارد.

آغوش گرم ما در یگانه راه درد علاج ناپذیر روحی وعقده هـــا ی کودك‌است.

غذای صحی دادن به و قت معینه شستشوی کـو دك هـفـتـه دو یا سه مر تبه لازمی به نظر میرسد طوریکه از تجارب روز مره مشا هده شده‌که طفل و قتی سالم و صحت مند می باشد که نیاز های جسمی وروانی آن بصورت طبیعی بر آورده گردد.

طفل چرالجوجوسرکش بار می‌آید؟ طفل چرا بها نه طلب میشود؟ طفل چرا بصورت سالم نشو و نما نمی کند، طفل چرا به کار هـــای دست میزند که مادر اصلا انتظار آنـر ا ندارد.

جواب این پرسش ها را میتواند خود مادر بدهد. ما درا نیکه به‌صحت طفل اش به وجود کو دکش علا قه نشان نمیدهد وبا بـی پـر و ایی وچشم‌پو شی به‌همچه‌نیاز های‌جسمی وروانی کودك پشت پا میز ند طفل وقتی خود را خو شبخت و عا د ی از کمبود های زند گی احساس میکند که‌مشبوع از همه این نیاز هاباشد نیاز های که هر زمان و هر لـحظه عمیق تر وو سیع تر میگردد.

(بقیه صفحه ۳۳)

قره تاش

چندین قمچین محکمی به اسپش‌وارد اجتماع پرهیبت زورمندان گشت .

شیرین وقره تاش تمام آنروز رادرگیرو دار بودند . درگیرو دارومبارزه خصمانه و بی امان بخاطر پیروزی بربورشگران قـوی هیکل دوپاو چارپا.. شیرین بانبرد هــای آتشین وبکه تازی بی آنروزش با همکاری قره تاش سالخورده وزرنگ بارها گوساله را به دایره حلال رسانید وتحایف زیـادی را نصیب گشت، پول نقد، چپن، جیلك، دوسه عددلنگی ... باوجودآن چپ اندازان زیادی عمیقانه حسرت خوردند وتماشاچیان بیشماری بافرستادن شادباش وتحسین دقیقانه انگشت حیرت گزیدند ..

درآنروز ابرآلود که بادتند وخشم آگین ساده ولی‌کمی سرد می وزید، چهار، پنـج گوساله راسر بریدند. ووقتی آخرین گوساله وسیله گشت روزبه اتمام رسیده بود ومردم هم خال، خال به طرف خانه هــای شان میرفتند که شیرین یك باردیگر درست مثل دفعه گذشته ولی اینبار در حالیکه سر تاپا گسل وزله به نظرمیخورد برای رفع ماندگی وتجدید قواقرتاش سینه پهن وکسلتر رااز قورهٔ چپاندازان دوورتر کناره کرد وپیاده‌شد. اندکی روی زمین آرام گرفت بازهم تنگ اسپش رااز‌نو محکمتر بست لگام وتسمه‌های رکاب رایکایك دقیقانه ازنظر ردکرد بازهم درگوش قره تا ش چیز هـــای زمزمـــه کرد.

ناتمام

بقیه صفحه ٤٣

شما خودتان

وعلاوه بر آن مر دان محترم باید متوجه با شند که چار سیت او ل سرویس مخصو ص خانم ها ست ، هر قدر فشار ترافیك زیاد گردید دروسط زنجیری انداخته شد باآنهم بعضی از آن ها از آنطرف ز نجیر گذشته خود را بـ ه‌همان چو کی می رسانند که‌برای خا نمها تخصیص داده شده است. امید واریم که لطفا در این گو نه موارد مردان محتر م تو جه نموده از بی عدالتی کــــار نگیرند.

(بقیه صفحه ۲۱)

پروفیسر برنارد

فرصت پیدا میکند. و آ ن عبارت از نو یسنده گی میبا شد. او درین روزهای آخر مو فق به اکمال دو مین کتاب رو مان خود بنام «ناخواسته» شده‌است.

جراح معروف بالحن موزیانه یی میگوید : شاید بالاخره بتوانـم با نوشته هایم جا یزهٔ‌نوبل را درادبیات بربایم. برای فعا لیتهای مسلکی و طبی خود علی رغم انتظا رات زیاد تاکنون مو فق به دریافت جا یز هٔ نوبل نشده‌است.

بقیه صفحه ٤٤

اگر میخواهید..

در قسمت ور زش و رژیم غذایی باید بگو یم که برای سلا متی صحت اندمان قبل از چای صبح وخـوردن غذا های سالم که برای و جو دضرر نداشته باشد خیلی ضر ور ا ست واگر میخواهید که از وزن طبیعـی بیشتر چاق نشویـــد از غـذا های استفاده نکنید که بر وزن تان بیشتر بیافزاید و باعث بلند بردن و ز ن‌تان ازحدطبیعی گردد.

مسؤول مدیر : نجیب‌الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲٦٨٤٩
دکور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر
دیوی گڼی‌بیه ۱۳ افغا نی
په‌کابل کښی ٥٠٠ ١ فغا نی.
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت ۲٦٨٥٤

بقیه صفحه ٥٤

داستان دودل

ـ بخاك نسپارید، بخاك نسپارید که مودن زنده است ...

استاد تنبور ساز به بها بانی میگوید :

ـ پسرك بیچاره ، آنها را چنان دوست میداشت که ...

پسرك باز هم صدا میکند .

ـقلب مودن درین گل نهفته است ! نگاه کنید، گل ذره ای هم پژمرده نشده ، شاداب و پرطراوت است. او این گل را هنگام و داع به کامدی تقدیم کرده بود . او را د فن نکنید ! قطعا د فن نکنید مودن ز نده است، حالا او بر میخیزد و برا ی ما سرود می خواند ! وکا مدی میرقصد ! ..

آتوپ چتر اندو هگین و محزون میگوید :

ـ طفلك ، سلا مت حواس خود را با خته است . گناه او نیز بر گردن من است .

دفعتاً صدای طو طی بلند میشود:

ـ نخیر ، پسرك حرف راستین را میگوید .

کسی متوجه نمی‌شود که‌اوچگونه واز کجا آمده ، بر سبویی که‌نزدیك کا مدی و مودن قرار دا شت ، نشسته است . طوطی باهمان آ واز مخصوص خود ادامه داد :

ـ این ، خواب مرگ نیست ... خوابی به گونهٔ دیگراست. . این خواب دیگراست . آنهارا فقط تنبور سحر آمیز میتواند بیدار سازدوبس.

پسرك تنبوری را که در دست دارد ، به بها بانی تقدیم میکند:

ـ اینك تنبور !

بهابانی تنبور را بدست گر فته سوی مردم می بیند و آنرا به آتوپ چتر تقدیم مینماید :

ـ آنها را تو بیدار کن !

آتوب چتر تنبور را بدست می ـ گیرد . اما همینکه میخواهد انگشت خودرا روی تار ها بد وا ند، متوقف میماند و بطرف پسرك نگاه میکند .

ـ آنهارا تو بیدار کن ، چو نکه دلی پاك و بی آلایش در سینه‌داری!

تنبور را به پسرك تقدیم مینماید. میدان پر از آ دمها ست و شور و هلهله از هر طرف بر می خیزد . همینکه پسرك انگشتان خود را باتار های تنبور آشنا میسازد ، شور و فر یاد فرو کشی میکند .

پسرك می نوازد . کا مدی ومودن روی‌فرش همانطور بیحرکت خفته اند . بهابانی، آتوپ‌چتر، سازندگان وعموم مردم ، دستخوش ا مید و هیجان وتشویش ، به کامدی‌ومودن چشم دو خته اند .

مودن آهسته چشم میگشا ید وکامدی را می‌بیند ، او نیز چشم‌باز می کند .

پسرك باتنبور ، آ هنگی مو زون ودلنشین می نوازد .

مودن نفسی عمیق میکشد .

کامدی نیز نفس میکشد . آ نها دستان خودرا سوی هم دراز کرده ، یکی بعد دیگر از جا بر میخیزند . آنها نمی توانند چشمان گر سنه سعادتبار خو یش را از روی هم بردارند . مودن آ هسته میگوید . «کامدی ! » اما صدایش در تحت تاثیر صدای تنبور محو میگر دد و بگوش نمی رسد .

کامدی نیز با نوك لبان خود « مودن ! » میگوید .

مودن تنبور را از دست پسرك گرفته. آ هنگی چند باآن می نوازد و سپس انگشتان خویش را از تار ها جدا سا خته میسراید :

«سوی من‌بازآعزیزدل که خواهد جان ترا»
« چهره بکشا تا ببیند دیدهٔ گریان ترا »

کامدی در حضور دلدار محبوب خویش که بخاطر او میسرا ید ، رقصی بغایت ماهرانه اجرا میکند ، وچنان پیچ وتاب میخورد که‌نمیتوان از عهدهٔ و صفش بدر آمد .

مودن میسراید :

«ای غزل مشکبو باز آ که در هامون ودشت »
« همچو صر صر جسته‌ام ، حیران وسر گردان ترا »

کامدی میرقصد . در اطراف او مردم سعادتمند بر قص و پایکو بی می‌پردازند . نوازندگان تار های‌خود رابنوا در می آورند، نینوا زان بر نی ها مید مند . سا زندهٔ لاغر اندام و سازندهٔ کو تاه قد نیز در آنجا حضور دارند . سروذ و آهنگ بار دیگر زنده شده از تار های ساز بیرون میجهد و در فضای و سیع طنین انداز میگر دد .

مودن میسراید :

«از کمال ضعف گردیدم نهان از چشم خلق
« تاببینم ای پری ، از دیده هاـ پنهان ترا »

کامدی میر قصد . مر دمان سعادتمند نیز در اطراف وی می‌ـ رقصند . این رقص غرور آ میز شگفت ا نگیز با طنطنه و شکوه عجیبی اجرا میشود ، تمام آ هنگهای زندگی از آن بگوش میرسد .

طوطی پرواز کنان می آید و بر پیشتاق سرای می نشیند . او از همانجا ، از نقطهٔ بلند سر خو یش را دور داده ، با چشمان زرد خود رقص و پایکو بی مردم را تما شا میکند .

گروه سا زند گان وارد میدان میشوند . طو طی چون هیکلی‌بیجان بنظر میرسد و آ هسته آ هسته از چشم ها دور گردیده رو به خر دی میروذ و بالاخره بشکل مینا توری‌که روی صفحهٔ کتاب کشیده باشند ، جلوه گر میشود .

آ خرین صفحهٔ کتاب خطی کهن باز میگر دد ودر پایان حروف عربی که با نگاره های رنگا رنگ ونقشه های کار شده با حل طلا و نقره پیراسته شده ، آ خرین سطر ها بنظر میرسند :

« ما جرای و فـای د لشد گان : »
« یـا فت افسانه دو دل پایا ن.»

(انجام)

(د۱۹مخ پاتی)

یوه‌خطرناکه جگړه

ناروغی، ټول سرخوږی ټولی رازراز د سر طان ناروغی اود زړه سکتی د دغه ناپیژندل شوی جگړی وژل او له‌منځه وړل نه دی؟

آیا ناپیژندل شوی روحی نارامی سرگر دانی، خواشینی اوله ژوندانه څخه نه رضایت چه په‌تیره بیا په آرامو ډلو کښی شته، دپاکی هوادنه تنفس اود طبیعی غذا دنه خوړلواو داوسیدو دښه ځای دنشتوالی نتیجه نه‌ده ؟آیا په کرنه اود چښلو په اوبو کښی دغو کیمیایی موادو موجودیت اود ښارونو په فضا کښی ددغوټولو زهر لرونکو گازونو وجود مونږ ته دروغتیا او نیکمرغی او آرامی وخت راکوی ؟

یوازی دلندن په ښار کښی هر کال لږودیر څلور زره تنه دسږی د ناروغیو له امله مری. آیا داپه هوا کښی دزهرو دموجودیت نتیجه نه ده چه د خلکو سږی له کاره اچوی ؟ ښکاره خبره ده چه دغه وحشتناکه جگړه ناڅاپه بشر له منځه نه‌وړی بلکه ورو ورو یی مسموم، نا توان، ناروغ او کمزوری کوی او ناڅاپه دنړی ډیره لویه فاجعه منځ ته‌راوړی همدا اوس اوس ددغی جهانی تراژ یدی نښی په ټوله نړی په تیره بیا په‌متمدنو او صنعتی هیوادو کښی را څرگندی شویدی .آیا ممکنه ده چه ددغی جگړی مخنیوی وشی ؟

دوه کاله پخوا دملگرو ملتو دمؤ‌ـ سسی د۱۳۰ هیوادو نمایند گانو د ستکهلم په ښار کښی سره را غونډ شول چه‌د دغه نالیدل شوی جگړی دخندولو دپاره دسولی خبری شروع کړی ترڅو وکولای شی ددغی فاجعی مخنیوی وکاندی .خوباید ووایل‌شی چه‌د ټولو هڅو اوهلو ځلو سره‌سره څومره چه ښایی پرمختگ یی ونه کړځکه چه ډیر وروسته یی ځانونه ښورولی ؤ. اوس اوس پنځوس‌کاله کیږی چه‌د اوسیدو دمحیط ککړتیا، دغذایی موادو کموالی اود نفو سو انفجار شروع شوی اود دغو خطر ناکو سیلاوُنو په مخنیوی لږ څه وروسته پیل شویدی .ورو سته بیا څرگنده نشوه چه څمکی په کره کښی داوسیدو دمحیط دښه‌کولو دپاره د دغی جرگی اقدام څه‌ؤ او آیا د نړی ټول هیوادونه اوو لسونه به‌د پوهی له‌مخی ددغی جگړی دوژونکو عواملو سره مبارزه وکړی؟ سره ددی چه خطر ورو ورو راځی، ټول بی پروایی کوی ترهغی ورځی پوری چه کار له کاره تیرشی اود ځمکی دکری مرگ راور سیږی .

ددی دپاره چه تاسی څومره چه ښایی دادغه خطر احساس وکو لای شی په‌دغه څیړنه کښی ددغی جگړی ددری واړه عواملو ماهیت بیا نوو:

(پاتی په ٦۱مخکی)

مردی بانقاب بقه

هیچکدام علامه بقه و خالوبی نداشتند.
موضوع در اطراف چه کسی دور میزند ؟

یکی از آن دو فنان نام دارد همین نفر کشته هم شده است .
پای جنایت در میان است ؟

الك در حالیکه خودش را کمی به پیش خم مینمود پاسخ داد : تصور میکنم آری . وقتی اورا در ایبلی کوپس پیدا کردند ، به احتمال قوی پیش از رسیدن پولیس مرده بود . نفر دومی را توقیف کرده اند . او تاسرحد بخو دی مشروب خورده بود قرار معلوم آندو در لاور ستوك به بارشیر سرخ میروند و در آنجا بین شان گفتگوی در گرفته متعاقبا به زدو خورد مبدل می شود . در بار شیر سرخ بی نظمی ایجاد میشود و پولیس مداخله میکند. وقتی پولیس سر میرسد که آندو از بار بیرون میرفته باشند .

فوراً به پولیس قصبهٔ بعدی که در سر راه آنها میباشد تیلفون میشود و از پولیس محل خواهش میشود که از نزدیك مرا قب احوال ایشان باشد . اماآندو نفر بهیچوجه به دهکده نمی روند . ازهمین سبب یك پولیس با یسکل سوار به تعقیب آنها می برآید . اتفاقاً در همان نواحی چند سرقت کوچك هم صورت گرفته میباشد . کار ترقاتل است . او را توقیف کرده اند وهم اکنون در زندان به سر می‌برد .

در کدام زندان ؟

در زندان گلاسستر . قضیه بسیار ساده است و پولیس گلاسستر با کار دانی پیرامون این حادثه اظهار نظر میکند . راپوریکه به ادارهٔ مرکزی پولیس داده اند قضیه را بسیارساده مطرح میسازد. اما هرچه باشد بازهم یك جنایت صورت گرفته است ، که علی رغم ساده گی آن در سطح بالاتر از فهم یك پولیس محلی قرار دارد .

لبهای دیك رویهم فشرده شده گفت : مخصوصاً در چنین موقعی که پولیس محلی نسبت به روش و فهم ما در کشف قضایا خرده‌گیری می کند و مطالب زننده را راپور میدهد، مانباید دست به اقدا م دامنه دار بزنیم و فعا لیت وسیعی را آغاز کنیم الك برای تسلی خاطر دیك اظهار داشت : آنها میخواهند اینطور راپور دهند . این اشخاص حق دارند برای قناعت خاطر شان جریان را طوری که تحلیل مینمایند اظهار بدارند . من آخرین نفری هستم که که جریان را به اطلاع تان میر سانم . گذشته از ین امروز باز هم جان بنت را در نزدیك سکوی ایستگاه قطار آهن دیدم . این بار در ایستگاه راه آهن پادینگ تون اورا دیدم . اوبه طور قطع مردیست که عمرش را در مسافرت میگذراند. این درتبه با جان بنت حرف هم زدم . او کاملا متردد بود . بنت بمن حکایت کرد که‌خو ابش ربوده بودر در اثنای خواب شاتر کمره رافشار داده ویك مقدار فیلم راکه ارزش فراوان دارد تلف کرده است .

چشم دیدن از کجاشد

که‌در شروع سطور حروف و کلمات‌به فاصله های معین و متعا دلی نوشته شده در حالیکه در قسمت اخیر مجلات وسطور این‌فاصله‌هامراعات نشده و بسیار نزدیك بهم دیده می شود .. نویسنده مردی هست که‌نقشه های بلند بالا یی درسر می پروراند امااین نقشه ها زود ازآ ن بالا سقوط میکند وبساختن نقشه های تازه وبا انرژی زیاد شروع مینماید امااین نقشه ها هم‌به‌مرحله اجرا نرسیده نقش بر آب می شود.

وتیلی برایش سگر ت دیگر ی رو شن کرد: بهر حال میتوان از تمام تشر یحا ت چنین نتیجه گرفت: این شخص که درتجسس اوهستیم به احتمال قوی یك پسر جو ان باید باشد.و من باشما موافقم که این پسر بچه احمق شما راخو ب می شناسد زیرا شما رابنام مختلف تان جی. اچ مخاطب میسازدو نواسه شمارابنام جی کوچك می نو یسد تصور میکنم جی کوچك نام ایست که د ر خانه اورا صدا می زنند ؟

چنان مینمود افکار هو بارد بجا های دور سیر مینمود ودفعتا ازتفکر طو لا نی برگشته پرسید: چه فر مود ید ؟ بلی.. پسرم جیمز که در شرکت او را جانیرپارتیز میگویند همیشه بنام جی کوچك یاد مشید تا اینکه جنفیر تو لد گردید واین نا م‌مخفف جی‌کوچك را از پدر ش به ار ث‌برد..

معذرت میخواهم سپس هو بارد دکمه ایرا فشار داده در دیکتا فو ن روی میزش باسکرتر اتاق انتظار تماس گر فته خطا ب به اوگفت: سالی پسر م را به د ر و ن بفرستید.

ویتلی اظهار داشت : تمام آنچه مامی توانیم در قدم اول بشما بگوییم همین عا بود.ما اکنون بدنبا ل یك مرد جوا ن دارای تحصلات متوسط می گردیم .

این جوان مرد یست بی سا خت، اما اگر سعی شود اسراری را که درگوشه قلبش پنهان کردن میخواهد بدست خوا هیم آورد طوریکه قبلا بعر ض تان رسا نید م‌نویسنده نامه مرد سریع‌العملی است و زود حا لت آرامش‌را ازکف داده د چار نا راحتی و عصبانیت خاطر میشو د.

هوبار دیك قو تی طلا یی را باز کرده از بین آ ن‌دو تابلیت را بر داشته به دهان‌خود انداخت وبدنبال حر فهای و یتلی گفت:شما یك خصو صیت دگر نو یسنده نا مه ر ا فراموش کرده اید . او خوا سته است مبلغ یکه‌د هزار دالر را بانهایت بی شرمی‌به چنگ آورد. طوریکه از متن نامه‌استنباط می شود ،تصور میکند که از راه مشر وع وعمل شرافتمندانه به‌آن میرسد .

وتیلی بصور ت پیر مرد خیره نگر یست ومتوجه شد که صور ت هو بارد درلحظا ت اخیر سخت‌پر ازچین وشیار شده بودویتلی دفعتا ازهو بار د سوا ل کرد: شما کسی‌را می شناسید که‌به این‌صفا ت متصف باشد ؟در همین لحظه د روازه اتاق د فتر هو بارد بازشد ویکمرد جوان وارد گر دید این مر د جوان بایك دستما ل سفید عر ق را ازسرو صورت‌خود پاك میکرد ..

هوبار دتمجمج کنا ن گفت : آقایا ن این پسر منست .

وقتی هردو پونیش سوار موترشان‌شده‌حرکت کردن‌میکل ناتش اظهار داشت: (بعض‌اوقات وظیفه پو لیس را چنا ن می یابم که استفرا غم می‌آیددرلحظه اول می‌اند یشیدم که پسر آقای هو بارد از شنید ن حرفهای پدرش که اورانویسنده نامه تهد ید ا میز معرفی میکرد، ضعف کر ده به ز مین خو شد غلتید . اما اومثل یك کود ك‌بنای گر یسه راگذاشت .

ویتلی زیر لب اظهار داشت : او هم طفل است یك طفل باپتلو ن پا ره د ر از میکل ناتش حر فو تیلی را قطع کرد: بلی یك بچه مقبو ل‌بهیچو جه .

زیرا او می خواست از پدر ش‌بااستفاد از طریقه فشار ونو شتن نامه تهد ید آمیز پول بچنگ آورد . دربن راه حتی حا ضر شده بود فرزند خودش را هم بترسا ند وآن طفل بیگناه رابوحشتو دیوا نگی‌بکشا ند..

ویتلی پاسخی نداد از کلکین مو ترلحظی بیرون را دیده سپس رو یش را بطر ف‌میکل ناتش بر گرداند وبا نگاه افسر ده‌ی اظهار کرد: شما میدا نید که اصلا کشید گی من باهمسرم ازکجا شروع شد ؟ من دیروزشام متوجه نشد م که پیراهن خواب جدید پوشیده بود.

ویتلی آ هی سوز نا کی از جگر برآورده به‌حرفها یش‌ادا مه داد:(آیا گناه من‌چیست که برای درك جزییا ت چشم دیدن ندارم.)

(باقیدارد)

تصحیح ضروری

در مقاله « ابو ریحان بیرونی افتخارشرق » نشره درشماره هشتم ونهم سال ۱۳۵۳ مجلهٔ ژوندون ، جدول وزن بخصوص فلزات ومواد معدنی غلط طبع شده است . لطفاً خوانندگان محترم جدول مذکور را درستون دوم صفحه ۵۱ شماره قبل الذکر مطابق جدول ذیل تصحیح نمایند :

نام فلزات و مواد معدنی	بحساب بیرونی	بحساب امروزی
یاقوت کبود	۳٫۹۶ - ۳٫۹۷	۳٫۱۲
یاقوت	۳٫۸۵ - ۳٫۹۴	۳٫۰۸
لعل	۳٫۵۸ - ۳٫۰۵	۳٫۱
زمرد	۲٫۷۵ - ۲٫۶۷	۲٫۷۷
لاجورد	۲٫۶۹ - ۲٫۳۱	۲٫۹
بلور کوهی	۲٫۵۶ - ۲٫۵۹	۲٫۶۶
نمکک	۲٫۱۹ - ۲٫۱۷	۲٫۱۷
کهربا	۰٫۸۵ -	۱٫۱۰
طلا	۱۹٫۰۵	۱۹٫۲۵
سیماب	۳٫۵۸	۱۳٫۵۵
سرب	۱۱٫۳۲	۱۱٫۳۴
نقره	۱۰٫۴۳	۱۰٫۵۰
مس	۸٫۷۰	۸٫۹۳
آهن	۸٫۸۷	۷٫۸۶
قلعی	۷٫۳۱	۷٫۲۸

گفتگو بامربی



در جمنازیوم پو هنتـون کابـل جوانان با ذوق وعلاقه خاص به تمرین تکوا ندو هستند

از (وزن خودم) مسا بقه میدادم، که نتوانستم در وزن زیاد تر از(خودم) یعنی درجهٔ (دوم) کا میاب شوم ، ازینرو فقط در وزن خود قـهرمان و حیثیت قهر مان جهانی را گـــر فته نتوانستم .

ـ در امریکا شاگرد داشتی ؟

ـ بلی در امر یـــکا من یك مكتب « تکواندو » را بایك دوستم یـــکجا رهبری می کردم و شا گردان زیادی دارم . که آنها به نوبهٔ خود د ر ین رشته به مو فقیت هـــای چشمگیر رسیدند .

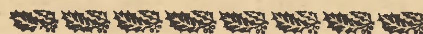
سکوت میکند و بعدا ادامه میدهد:

من فعلا درجه سوم کمر بند سیاه هستم و بعد ازینکه در افـغا نستان شاگردانی تربیه کردم واطلاع آنرا در کمیتهٔ « تکواندو » دادم، ا مکـان دارد بعد از انجام یك امتحان کمربند سیاه درجه چارم را بگیرم .

بامشاغلی گنینگ هم » که فعلا در پوهنتون کابل بحیث مربی «تکواندو» ایفای وظیفه می کند مصا حبهٔ دربارهٔ «تکواندو » یا همان « کاراتهٔ » کـــه میشناسیم ، انجام داده ایم که شا ید برای علاقمندان این صفحه خا لی‌از دلچسپی نباشد که در شماره هـــای آینده تقدیم خوا هد شد .

بقیه صفحه ۱٦

انسان و طبیعت..



سفیر که بین قمر مصنو عی‌وطیا ره قرار می گیرد بدست می آید . درین عکس‌ها اجازه مید هد که منا طـق کثیف کشف کرده ، تشکیل ومقدار مواد مخلو طی را شنا خت .

از فضا کیهانی می توان‌بصورت بسیار موثر و ضعیت یخچـا لهای کوها ، پوشش های برف و در یاها را مشا هده‌کرده ، مطا لعه کرده و کنترول کرد . البته معلومات مذکور برای پیشگو ئی طغیان آبها ، آب خیزی ها ، تعیین دخایر آبی کـه باساس آن پلان های اقتصادی‌زراعت تهیه می گردد بسیار مهم می‌باشد . فضانوردان کشتی‌کیهانی«سایوز۱۲» درجریان پرواز یکی از بلند تـرین مناطق سیستم کو هی جهان یعنی کوه همالیا را مشا هده کرده اند . لاس کوه در آن منطقه به ٥ر٦ کیلو متر می رسید . ازلاس و دا منه کوه مذکور برفکوچ‌ها سرازیر شده باهم یکجا شده و با لاخره یـك سیستم بسیار مغلق را بو جود آورده و با یك در یا طویل در کوه تـــبد یـل میشود .

عکس های کیهانی از در یا هـا وابحار برای ما معلو ماتی را جع به دخایر آب ها ، صاف‌و پاك بـودن آب ها ، تشکیل ومقدار مواد کثیف را مید هد . چیزیکه ارزش ا یــن معلو مات را بلند می برد هما نـــا بدست آوردن‌معلومات عمومی است زیرا درین معلو مات انحرا فات‌محلی تصادفی کدام اثری را بار نمی ـ آورد .

در عکس های بدست آمده‌محلات نفتی‌سطح‌ابحار ودر یاها بصو رت بسیار واضح شنا خته می شود . معلوماتی که از مناطق ز را عـــتی بدست آمده در کنترول نـــمو دن قابلیت زرع ، درجه سر سبز شدن وپخته شدن وبالاخره پیشگو ئـــی راجع به حاصلات که بد ست می ـ آید کمك می نماید .

وقتیکه عکس های سیاه و سفید وعکس های ر نگه را جع. به وضعیت حقیقی پوشش سیاره زمین‌معلومات مکملی دردسترس دانشمندان‌نگذارد دران صورت‌از عکسی که‌دارای‌چندین قسمت باشد استفاده می گـردد . همچنان در ساحهٔ سپکتر غیر قابل دید برای انسان ازین میتوداستفاده می‌گردد . بطور مثال در عکس هـا رنگه جنگل جوان، جنگل‌پیر، جنگل سالم وجنگل خـــرا ب بـیـــك قسم دیده میشود. اگر در یـــك زمان در چندین ساحه‌باریك سپکتر قابل دید ، همچنان در د یـاپزون امواج تحت قر مز ، امواج مأورای بنفش وامواج رادیو ئی عکس‌برداری نمائیم ، درانصورت رنگ عکس‌های مذکور از همدیگر تفریق می شوند. درین شرایط بین قسمت های خراب وسالم جنگلات فرق بوجود می آید. همچنان انواع جنگلات و نوع برگ های شان هم تشخیص می گردد . اگر ما معلومات چندین ساله را د ر دسترس داشته باشیم درانصورت به‌آسانی می توانیم که تغیر نموی روئیدنی های سطح سیاره ز مین‌را تعیین کنیم .

باندازه گـــیری رو شنی سطح سیاره زمین از مدار کشتی هـا ی کیهانی می‌توانیم درجه‌حرارت‌قسمت های مختلف را تعین کرد . ا لبته ازین معلو مات حتی‌در زیر طبقات ابر محلات دود را می‌توان کشـــف کرد . البته یعنی اگر در کدام محل جنگلات در گر فته باشدوبامناطقیکه دارای درجه حرارت خطر ناك‌میباشد تعیین می‌توان کرد . ازین‌موضوعات چنین‌بر می آید که سا حه استفاده از فضا کیهانی برای فعا لیت بنفع علم « زمین » بسیار و سیع است .

(د۴۱ مخ پاتی)

هغه‌ماشومان

سربی په خپل بالبنت باندی و موښوده .یوځل بیایی حویلی ته و کتل. خوپه همدی وخت کښې یې‌ځان سپك احساس کړ. داسی لکه چه د ښکی په شان وی .دخپلی ښځې کټ ته‌یی وکتل .هغه ویده وه، خو په تعجب سره یی ولیدل چه ماشومه لوریی نشته .اریان پاته وچه هغه‌به چیری وی. خوپته یی‌نه لگیده .ناڅاپه یی‌د نیمه تیاری کوټی په فضا کی هغه غل ولید چه‌یو غټ‌چاریکاری چاکو یی په موټی کې‌ اٹی او غواړی چه‌د ماشومی لور په مری باندی یی کیږدی .غوښتل یی‌چه له ځایه‌پاڅی اوخپله لور دهغه‌غله له لاسه‌وژغوری خوویی لیدل چه لاسونه یی کلك تړل شویدی اوبیا یی غوښتل چه چیغی ووهی خوله مری نه یی غږ نه‌خوت .

خدا زده چه ولی هغه شیبه خپل موټر ورپیاد شو چه هیڅ (سلف)یی نه‌واهه اونه چلانیده .

هغه سهار چه‌د هر څه کړی وچه خپل موټر چالان کړی نه‌و چالان‌شوی په‌ذهن کی‌یی ورو داخبره سیره‌شوه چه ستونی یی انموټر په شان دی‌او نه‌چالا نیږی .

خو چه بیایی وکتل غل‌نه‌و. اوچه دسباون په نیمه تیاره فضا کې یی بیاسترگی دخپلی ښځی په کټ‌باندی ورغړولی ،خپله ماشومه لوری‌ولیده چه‌هلته پرته ده‌او ورو ورو ساه‌باسی ښکلی نجلی وه، اوهغه په مینه‌ناك نظر سره ورته وکتل او دنا څاپه خوښی احساس یی وکړ .

سړی هر څه‌کول چه دغله، هغې خارجی ښځی او ناروغ سپایی‌څیری ځانته مجسمی کړی نه بریالی کیده بیایی هم ځان وښو راوه خو ویی لیدل چه شی ښوریدی څکه چه لاسونه یی کلك تړلی شویدی .په دی سوچ کی ډوب وچه څنگه ځان خلاص کړی، خوپه همدی وخت کی یی‌یو تیره غږتر غوږه شو .چه مخ یی دحویلی خواته‌واړاوه نویی‌ولیدل چه‌نری غټ منگو پیشیان سره نښتی دی‌او شخړه سره کوی .

دهغوی تیره غږیی غوږونه‌خوږول دمنگو پیشیانو سترگو په تیاره کی‌ځلا کوله اوشنه بخنه رڼا یـی خور وله. سړی لدی صحنی څخه‌هم ودار شو. غوښتل چه چیغه کړی. خوله مری نه‌یی غږ نه خوت. خپل لاسونه یی په مری باندی کیښودل اوچیغه یی کړه. یوه قوی او پیاوړی چیغه. خوبیا هم غږغوږ ترینه نـه خوت. منگو پیشیانو هماغسی ورته کتل اوله سترگو نه‌یی شنه بخنه رڼا اوریدله .سړی بیاهم ځان وښورا وه‌او بیایی په لویه هڅه چیغه کړه. خولاسونه یی هماغسې تړل شوی‌وو

په تېر باندی یی‌یو دروند جسم پروت و.د سباوون نیمه تیاره رڼاوه سترگی یی پرانستلی یوه پیشویی سره له دوه بچیانو په‌تېر باندی‌نا ستته وه، پیشو دسړی دبر ستنی‌په پستو کی خوریده .ورو یی لاس‌تیر کړاود برښنا دڅراغ سوچ یی‌ولگاوه کوټه په رڼا کی ډوبه شوه. دکټ څنگ ته‌یی یوه ورځپاڼه پرته وه. دورځپاڼی په لومړی مخ کی دیوه‌طبی لابرا توار دپرانستل کیدودمراسمو عکس و.

په بل مخ باندی یی دسینما یوه نیمه بربنډه ښځه وه‌او سر لاندی لیکل شوی و.چه د(..) د سینمـا ښکلی ستوری نوی زمونږ هیواد ته راغلی ده.

په دریم‌مخکښې یې‌دیوه قاتل‌عکس و.او اوتوضیح ورکړی شوی وه:دغه سړی چه ماشو مانو په بی رحمانه وژلو تورن دی .په جیل کې‌د محکمی دحکم لاره څاری .دی‌سړی ماشومان په‌چاکو وژل، پیشو له خپلو بچیانو سره هماغسی آرامه دسړی دبستر دپاسه ویده‌وه.دسړی په تندی‌باندی سخته خوله ناسته وه. خوله یی له خپل تندی څخه لری کړه اوبیا یی یوگیلاس سړی اوبه وڅښلی .

او سړی داسی احسا سوله چه ژامې یی ډیر درد کوی !

هغه فکر کاوه چه‌غل همدلته دی خو داچه ولی هغه نه ښکاری نه پوهیده

شرح روی جلد

سویرینا ستاره معروف سینمای بلغاریا که چندی پیش برای افتتاح فستیوال فلم‌ها ی بلغـــا ریا وارد کابل شده بود .

(د۵۸ مخ پاتی)

یوه‌خطر ناکه‌جگړه...

۱- دټولنی دانفجار خطر

دټولنی انفجار یعنی داچه‌دنړی‌نفوس پـــه چـتـکـی سـره زیـــات او پور تـه لاړ شـی او خلك دومره ډیرشی چه‌دځمکی په کره کښـــی‌د خوځیدو ځای پا تی نشی او هغـــه وخت بیا دغه ټولنه په گډه ســــره منفجره شی اوپه خپله اودځمکـــی کره له منځه یو سی .ددی دپاره چه دنړی دټولنی دزیا تیدو له نسبت څخه پوره خبر شی یو مثال‌را وړو فرض وکړی چه دهوایی ډگـــــر دځغاستی په کرښه یوه الو تکـــه دخـــوځیدو پـــه حـــال کښې ده او غواړی چه ځمکې څخه پورته شـــی په‌ځمکه کښې دالوتکې‌دگړندیتوب لومړی ډیر لیږ دی مثلاً په یوه گړی کښې ۲۰ کیلو متره ورو سته ۳۰ ۵۰_۱۰۰ او ۲۰۰ کیلو مترو تـــه رسیږی او داهغه شیبه ده چه‌لـــه ځمکی څخه پو رته شویده. له‌ځمکی څخه دالو تکی په پورته کیدو سره سم فکر وکړی چه الو تکه ناڅا په داپولو دراکټ گړندی توب ځان ته و نـیـســی او دغـــه مـنـنـی‌بغد ونیسی اوپه یوه ساعت کی ۲۰ زره کیلو مترو فضاته لاړشی دغه‌منځنی گړندیتوب دنړی دنفو سو زیاتوالی ښی اودهوایی ډگر دځغاستی کرښه هم دفلتی دفتردی .

کله چه د نړو دنفو سو شمیـر له‌سلو زرو کلو څخه وروسته یوزر ملیون تنو ته رسیدلی و .هغه وخت ؤچه زمونږ دمثال وړ الو تکه دهوایی ډگر دځغاستی له کر ښې څخه‌پورته شوه اوځان ته یی دجټ گړندیتوب ونیو دنړی په تاریخ‌کښې‌دغه‌بحرانی اودیادونی وړ وخت ۱۸۳۰ کال ؤ. ورسته له هغه سل کا له‌نور تیـر شوه‌او دغه زر ملیو نی ټولنه دوه‌زره ملیونی ټولنی ته واوښته ښه‌پاملرنه وکړی .دلو مړی یوزر ملیونی ټولنې دجوړیدو دپاره سل زره کالـه تیر شو اود دوهمی زر میلونـی ټولنی دمنځ ته راتلو دپاره یوازی سل کاله وروسته بیا دیرش کاله نور هم تیر شو (۱۹۳۰ کال څخه تر ۱۹۶۰کال پوری) اود نـړی نفـوس دری زره ملیونو ته‌ورسید یعنی دریم‌زرملیونی یوازی د۳۰ کلو په اوږدو کښې‌منځ ته‌راغی .

اوس اوس دنړی نفوس تقر یبا څلورو زرو ملیونو ته‌رسیږی دملگرو ملتو متخصصین وایی چه‌که خلك په اوسنی اندازه نسل تولید کړی اود طبی انکشافاتو او صحی شرایطو له امله دنن ورځې څخه خو کاله زیات ژوند وکړی په ۲۰۰۰ میلادی کال کښې به دنړی دنفوسو شمیر اته زره ملیونو تنو ته ورسیږی .ښایی زمونږ دځمکې داوسنیو او سیدونکو زیاته برخه تر۲۰۰۰ میلادی کـال پوری ژوندی اوکه نه‌یو، زمونږاولاد دخوبه ژوندی وی اودغه بیوزلی به مجبوره وی چه حتی غرونه هم پـه ښارونو تبدیل کړی ښایی دتکنولو ژۍ پرمختگ سره دغه کار سرته ورسولای شی، مگر آیا ماجرا به‌په همدغه ځای پای ته ورسیږی ؟نـــه ښایې په هرو لسو کلونو کښې او وروسته په هرو پنځو کلونو کښې دنړی نفوس دوه چنده شی.

(نوربیا)

تصحیح

د ژوندون د مجلی ته تیره گنـه او د «اوږدیدو نکی لاس» په نامـه کیسه کی یو څو کرښی د بل مطلب نه زیاتی شویدی . او داستان پدی ځای کی چه ... «خو هغه دا پوخ یقین لری چه د هر سړی خولی ته غټ لاس ور نژدی کیدو نکی دی» پای‌ته‌ر سیږی .هیله د ه چه زمونږ ښښنه و مخـی او تصحیح یی کړی .

(اداره)

(بقیه‌صفحه۸)

در دفتر مدیر

من، باوجود اینکه وی‌ملامت بود، بازهم از اومعذرت خواستم وبرایش گفتم چون کار ما فوق العاده زیـاد است، بهتر است در خانه یکدیگر را ببینم . حرفم را قطع کرد وگفت: تو دیگر دوست من نیستی و با تو دیگر کاری ندارم !!

او رفت وبلا تکلیف بر جای خود ایستاده ماندم با فکر اینکه در این جریان ، تقصیر متوجـــه کیست ؟ متوجه من ؟ یا متوجه دوست مزاحم وپر توقع ؟

بقیه صفحه ٥

قانون بیرق

الف ـ مقام ریاست جمهوری.
ب ـ مقام صدارت عظمی .
ج ـ وزارت خانه ها.
د ـ ادارات مستقل .
هـ ـ قرار گاه های قطعات بزرگ اردو تافرقه ومقامات معادل آن.
و ـ قرار گاه های ژاندارم سرحدی .
ز ـ پست های ژاندارم سرحدی.
ح ـ ریاستها و ادارات گمرک سرحدی.
ط ـ مراکز ولایات .
ی ـ سفارت خانه ووزارت مختاریها ی افغانستان در خارج.
ك ـ جنرال قونسلگریهاووکالت تجاری های افغانستان در خارج.
ـ مقام عالی قضائی مرکز .
م ـ مقام شوری.
ن ـ میدان های هوائی.

مادهٔ ۲۸ :

حکومت مجاز است که برای مقاما تیکه مشابه به مقامات مندرجه ماده ٢٤ باشند صلاحیت افراشتن بیرق را داده وآنرا ذریعه متحدالمال ابلاغ بدارد.

مادهٔ ۲۹ :

در داخل کشور بیرق ملی بداخل تناسب معین به ابعاد کوچك تنها در موتر رئیس دولت در روز های رسمی که قانون تشریفات حکم کند مورد استعمال قرار میگیرد در خارج در موتر نماینده گان رسمی دولت جمهوری افغانستان بر طبق تصاویب و دساتیر یکه ازوزارت امور خارجه صادر میشود استعمال میگردد.

مادهٔ ۳۰:

استعمال بیرق ملی در موترهای رسمی دولت در حین پذیرائی سران کشور های دول متحابه در افغانستان از طرف دایره تشریفات وزارت امور خارجه وتعلیماتنامهٔ رسمی پذیرائی که از طرف هیئت مهمانداران نشر میگردد تصریح میشود وهمچنان استعمال بیرق های کوچك ملی در وسائط کار وانهای رسمی که به خارج کشور میروند تابع اوامر وفیصله های وزارت امور خارجه میباشد.

فصل سوم

نشانی های مورد استعمال در بیرق

مادهٔ ۳۱:

در بیرق ملی افغانستان منحصراً نشان دولت جمهوری افغانستان استعمال میشود.

مادهٔ ۳۲:

قطر نشان به تناسب ½ عرض بیرق میباشد نشان بطرف زاویهٔ فوقانی بیرق که متصل قبه است طوری نصب میگردد که فاصله قسمت فوقانی نشان با ضلع فوقانی و ضلع عرضانی متصل دیرك وخط مشترك قسمت رنگ سرخ وسبز باهم مساوی بوده نصف نشان به سیاهی بیرق و نصف به سرخی بیرق منطبق گردد. (شکل ۱)

مادهٔ ۳۳ :

رنگ متن نشان که در بیرق ملی نصب میشود زرد است به رنگ برونز و آن قسمت که در طباعت سیاه میباشد رنگ قهوه ئی دارد.

فصل چهارم

بیرق های اختصاصی

مادهٔ ۳٤:

بیرقهای اختصاصی عبارت از بیرقهای میباشد که دارای الوان وعلایم جدا گانه بوده نوعیت و موجودیت آن موسسه را نشان میدهد و در عسکری تمثیل کننده و تشخیص دهنده قرار گاه ها و قطعات اردو میباشد. و عبارت اند از:

الف ـ بیرق سره میاشت.
ب ـ بیرقهای قرار گاه ها و قطعات اردو (بیرقهای عسکری) .
ج ـ بیرقهای ورزشی .

مادهٔ ۳۵:

بیرق سره میاشت سفید است و در وسط آن هلال سرخ رنگ نقش شده ابعاد و شکل آن و موارد استعمال آن مربوط به مقررات بین المللی مربوط سره میاشت میباشد. این بیرق در شفاخانه هاهم استعمال شده میتواند.

مادهٔ ۳٦ :

بیرق های عسکری عبارت است از علم مبارك وبیرقها ی تشخیص قرار گاه ها و قطعات که تابع مقررات تعلیمات نامه های مربوط اردو میباشد.

مادهٔ ۳۷ :

بیرقهای ورزشی مربوط بکلوپها فدراسیونها و حلقه ها ی ورزشی معارف، پوهنتون ها وادردوست که شکل ونوعیت ومورد استعمال آن در اساس نامه های ورزشی مربوط تصویب میگردد و مطابق بدان تهیه و استعمال میشود .

مادهٔ ۳۸:

مقامات و موسسا تیکه به افراشتن بیرق ملی افغانستان مجاز اند اگر بیرق اختصاصی داشته باشند هر دو را استعمال کرده میتوانند به شرایط ذیل :

الف ـ دیرك بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه وعمارت بطرف راست ودیرك بیرق اختصاصی بطرف چپ باشد .

ب ـ در باره اندازه پارچه و ارتفاع دیرك افراشتن بیرق وفرود آوردن آن احکام ماده (۲۵) این قانون رعایت گردد .

فصل پنجم

استعمال بیرقهای ملی طور تزئینی

مادهٔ ۳۹ :

بیرقهای تزئینی عبارت از بیرقهای میباشد که دراعیاد یاروز های شادمانی ملی (جشنهای ملی) واستقبال های رسمی از طرف مقامات رسمی ښاروالیهاوموسسات خصوصی و اشخاص بطور استاده یا تعلیق بروی دیوار ها یا به استناد پایه ها و یا بداخل تالار ها و بالای میز ها استعمال میگردد ویامدلهای کوچك بیرق تزئینی در یخن لباس نصب میشود.

مادهٔ ٤۰:

بیرقهای تزئینی که به دیرك ها افراشته میشود از نظر ابعادشکل وتناسب رنگها عینا مطابق به بیرق ملی افغانستان است و عاری از ریسمان بوده طوری به دیرك وصل میشود که در مقابل باد ها مقاومت داشته باشد .

مادهٔ ٤۱ :

بیرقهای تزئینی تعلیق شده طوری آویزان میگردد که به اعتبار جبهه بیننده رنگ سبز بطرف چپ قرار گیرد. در این بیرقها رنگها طور عمود استعمال میشود در تناسب عرض رنگها احکام ماده (۳) درتناسب نشان ناصبه به بیرق احکام ماده (۳۲) این قانون رعایت میگردد در بیرقهای بزرگ تزئینی تعلیق شده نشان ناصبهٔ (۲۰) سانتیمتر پایانتر از ضلع کوچك فوقانی و در وسط پارچه بطوریکه رأس نشان ببالا باشد ونصف نشان بالای رنگ سرخ ونصف آن بالای رنگ سبز بیاید منطبق گردیده قرار میگیرد.

مادهٔ ٤۲:

در بیرق های تزئینی تعلیق شده ضلع زیرین بیرق نباید ازیك متر زیاده تر به زمین نزدیك باشد.

مادهٔ ٤۳:

در اعیاد و جشنها ی ملی عراده جات حامل انسان بقصد تزئین پارچه کوچك بیرق ملی افغانستان رااستعمال کرده میتوانند . در این پارچه ها تناسب عرض وطول رنگها و بیرق باید رعایت شود.

فصل ششم

بیرق های دول متحابه

مادهٔ ٤٤:

سفارتها، وزارت مختاریها ، قونسلگریها ووکالت تجاری های دول متحابه در افغانستان منحصراً بالای عمارات رسمی خود بیرقهای مملکت خود را افراشته و همچنان در روزهای شادمانی ملی خود یا افغانستان در دیوار های محوطه این عمارات بیرقهای تزئینی مملکت خود وافغانستان مربوط به رویه متقابل بلست .

مادهٔ ٤٥:

هرگاه قونسلگری ها و کالت تجاری های دول متحابه در کابل باشند حق افراشتن بیرق را ندارند همچنان اگر قونسلگری ووکالت تجاری دول متحابه به هر دو دریکی از شهر ها وولایات افغانستان باشد تنها قونسلگری ها به افراشتن بیرق مجاز اند.

ماده ٤٦:
نمایندگان دول متحابه برطبق احکام تشریفاتی وزارت امور خارجه حق استعمال بیرقهای کوچك را درموتر های سواری خود دارند.

ماده ٤٧:
درموقع پذیرائی سران دول خارجی در افغانستان ازطرف مقامات رسمی وبمار والیها بیرق مملکت مهما ن مورد استعمال قرارگرفته میتواند.

ماده ٤٨
درموقع استعمال بیرقهای دول متحابه درکنار بیرق ملی افغانستان به هیچ وجه پارچه وارتفاع دیر ك آن از پرچه ودیرك بیرق ملی افغانستان بزرگتر وبلند تر بوده نمیتواند وبیرق ملی افغا نستا ن به‌اعتبار جبهه بیننده بطرف چپ نصب وتعلیق میشود.

ماده ٤٩
درستا دیو مهای ورزشی واقامتگاه های ورزشکاران که مهمان رسمی افغانستان میباشند ودر میدان های هوائی بین المللی افغا نستان بیر ق های ملی ممالکی که‌تیم های شامل مسابقات استند وبیرقهای ملی ممالك منسوب به شرکتهای هوائی که ازمیدان هوائی استفاده میکند در کنار هم استعمال شده میتواند د ر چنین مورد این بیرقها بعداز بیرق ملی افغانستان به ترتیب حروف الفبا که ازحرف اول اسم مملکت استخراج میگردد پهلوی هم قرار داده میشود.

فصل هفتم

بیر ق ملل متحد

ماده ٥٠
استعمال بیرق ملل متحد مربوط به مقررات تشر یفاتی ملل متحد ووزارت امور خارجه میباشد امادر استعمال بیرق ملل متحد احکا م ماده ٤٨ رعایت میشود.

ماده ٥١
بانشر این قانون اصو لنا مه بیرق منتشره برج عقر ب ١٣٣٤ ملغی است.

(ناتمام)

بقیه صفحه ٥

پوهاندنوین...

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلا عا ت و کلتور پس از مشا هده آبدا ت تار یخی و مطالعه امکانا ت تر میم وحفظ غنا یم آثار باستانی شهر هرا ت بعد از ظهر روز ۲جوزا به کابل مرا جعت کرد .

پوهاند دکتور نوین صبح روز ۲جوزا ضمن صحبت با منورین ، فضلا و مامور ین ولایت هرات درسالون آن ولا یت تمنیا ت بنا غلی محمد داودر هبر بزرگ ما را در راه حفظ کلتور اصیل افغانی به آنها ابلاغ نموده متذکر گردید که وزار ت اطلاعا ت و کلتور بـا استفاده از مطالعاتی که توسط هیات های فنی آن وزار ت نسبت به آثار باستا نی هرات صورت گر فته مصمم است بقا یا ی این غنایم راکه معرف کشور و هنر ا صیل افغانی بشمار میرود از گزند حواد ث محفوظ نگهدارد.

وزیر اطلاعات و کلتور افزودنظام جمهوری نظام مرد می بوده وبه همه متعلق است و همچنان آثار باستا نی که از نیاکا ن مابه ارث مانده است هم مال مردم بوده ، حفظ و نگهبانی آن علاوه بر ان که از طر ف دولت صور ت میگیردبه مردم هم تعلق دارد .

وزیر اطلاعات وکلتور در عین زمـا ن همکاری اهالی هرات را در تطبیق پلا ن ترمیم آبدات تار یخی آن ولایت ضر وری خواند.

مقابلتا بنا غلی عبدا لتوا ب آ صفی والی هرات بو کالت اهالی آنجا همکا ر ی مردم منطقه را برای پیشبرد امور تر میم آبدات تاریخی وعده داد.

قرار یك خبر دیگر پوهاند نوین ر وز گذشته با تفاق والی هرات ازخرقه مبارکه ازشعب مختلف آمریت اطلاعات و کلتور مطبعه ، موزیم نماینده گی های آژ انس باختر وآخذه رادیو دکا کینی که ساما ن انتیك بفروش میرسا نند وهمچنان آبدا ت و آثار تاریخی گازر گاه، مسجد جا مع قلعه اختیار الدین ،حوض چار سو ق مصلا ها ،گنبدسبز ومقبره گو هرشاد بیگم دیدن کرد .

نامه نگار با ختر می نویسد که و زیـر اطلاعات وکلتور از غر فه آثار مینا ت و ری شاگردان دارالمعلمین عالی هرات نیز بازدید نموده ودر مورد انکشا ف وتقو یه هنـر کاشی سازی و مینا تور ی با آمر اطلا عا ت وکلتور،وکیل مد یر عمو می او قا فو استاد مشعل مینا توریست معروف هرات مذاکره کرد.

نامه نگار با خترمی افزاید که پو هاند نوین قبل ازعزیمت جانب کابل از مسجـد جامع قریه زیار تگاه و لسوا لی گذره که معرف معماری دوره تیموریان میباشد همچنان چله خانه نیز دیدن کرد ودر قسمت حفظ و ترمیم و ترتیب یك را پور به هیا ت باستان شناسی هدایت داد.

نامه نگار با ختر مینو یسد که وز یـر اطلاعات و کلتور شا م روز او ل جوزا باتفاق تورن جنرال محمد حسین قوماندا ن قوا ی عسکری هرات از موزیم سلاح عسکر ی و شفاخانه عسکر ی دید ن کرد .

قرار اطلاع نا مه نگار آژ انس با ختـر وزیر اطلاعات و کلتور در اطرا ف را پور و طرح پلان تر میم آبدا ت وحفظ ونگهداشت که ازطرف هیا ت باستا ن شنا سی وزارت اطلاعات وکلتور و متخصصین خار جی بـه صورت منفرد ترتیب شده طی محفلی مذاکره نمود.

نامه نگار با ختر می افزاید که قرا ر - هدایت وزیر اطلاعات و کلتور مقبره گو هر شاد وموزیم هرات که تاکنو ن بر رو ی - مراجعین بسته بود سر از روز شنبه بر روی سیاحین وعلا قمندا ن باز گر دد تا از دیدن آثار پر بهای هنری مستفید گردند .

بقیه صفحه ٦

نقش معلم در...

است بناء مردم مکلفند پیش از آنکه همه چیز را از دولت جمهوری تو قع کند خود درعمران اتحاد و پیشرفت وطن عزیزنظراً و عملا سهم بگیرند.

مطالعه تار یخ ملل جهان بما ثا بـت میسازد که قدر ت های نظامی اقتصا دی و مذهبی زیادی بمیان آمد ور فت امپراطوری های وسیعی بدین ملحو ظات سا خته شد و درهم شکست اما یگانه چیزی را که ایـن قدرتها و زور آزما یی ها نتوانست و نمی تواند ازبین ببرد همانا مشخصا ت وهویت ملی جوامع بشری است ما می بینیم ممالکی وجود دارد که پیرو یکنوع ایدو لو ژ ی - سیاسی واقتصادی هستند و با پیرو ان یك دین ومذهب بشمار میروند، اما باآنهم منافع ملی خودرا قربان یك و جهه مشترك نساخته بلکه منافع وشعایر ملی رابر عوا مل د یگر ترجح و مقدم میشما رند . ما نیز با یـد افغانستان عزیز ویا این ما من اجداد وآبای خود رامانند نیاکان دلیر و غیور خود گرامی پنداریم واز ته دل بخد مت وارتقای آن آماده گردیم.

زیرا پیشر فت یك مملکت به توا نایی وعلاقمندی افراد آن مربو ط میباشد .

پیش از آنکه بیانیه خودرا ختم کنـم لازم است از همکاری بی شایبه وا لد ین محترم ومنورین که در تربیه اولاد شا ن باما دربرخی از موارد وزارت معار ف را بامساعدت های معنوی ومادی تقویه کر ده اند تشکـر نمایم.

همچنان مسا عدت های تخنیکی و ما لی موسسات بین المللی و مما لك دو ست راکه درساحه معارف کرده اند با امتنان یاد آور گردم.

در خا تمه روز معلم را که با راده و تشویق خاص قاید ملی ما بااین چنین تجلیل درمملکت بر گذ ار میگر دد به همه استا دان معلمان، محصلان ، شا گردان و کافه مر دم عزیز وطن تبریك گفته مو فقیت های مز ید همکاران گرا می خودرا در تعلیم و تر بیه اولادکشور تحت نظام جمهوری ا زبار گا ه خالق بی نیاز تمنا دارم.

زنده باد معلمان کشور، پا ینده و مترقی باد جمهوریت افغانستا ن.

بقیه صفحه ٤

ازطرف رئیس دولت..

پوهنمل عبدا لقیو م قویم ، پو هنمل دکتور مجاور احمد یار ، پو هنیار عبدا لو ها ب حیدری، پو هند وی محمد حسـن ضمیر ، پوهندوی غلام جی لانی عار ض ، پو هنیار سیدسلطان شاه هما م، پو هند وی محمدافضل پوهندوی محمد عظیم زایر ، پو هند وی سید مقصود، پو هنمل محمد عمر زاهد ی، پوهنمل محمد نادر شاه نیك یار ، پو هنمل غلام احمد صدیقی.

پو هنمل مر غلره حبیبی ، پو هنمـل عبدا لجلیل و یمی ، پو هنیار عبدالرزاق.

ازپو هنځی انجنیر ی .

پو هندوی رجب علی کریم ،پو هند وی دکتور زر جان بهاء ، پو هند و ی دکتور غلام احمد نصیر پو هنمل سفر محمد نظر ی پو هنمل زبیح الله حمید ی پو هنمل محتر مه پروین یونس.

ازپو هنځی حقوق

پو هندوی دکتور سمیع الدین تره کی پوهنیار محمد عزیز نعیم ، پو هنمل محمـد نعیم نزیهی.

ازپو هنځی زرا عت

پو هندوی دکتور محمد ها شم سها ك پو هنمل دکتور محمد نبی اسلمی ،پوهندوی دکتور عبدا لقهار تمین ،پو هند وی پیرمحمد صدیقی.

ازپو هنځی فار مسی.

پو هنوال دکتور محمد شفیق ، یو نس پوهندوی دکتور محمد رحیم خشند ل پوهندوی دکتور مرادعلی رو شن دل، پو هندوی دکتور عبدالله روفی پو هندوی دکتور احمد ز شاد روشن ، پوهندوی علی احمد مردا ن زی - پوهندوی دکتور افضل احمد ، پو هند وی دکتور قمر الدین سیفی ، پو هند و ی دکتور خلیل الله مقدر، پو هند وی دکتورسیداکرم شاه، پو هنمل محتر مه دکتور س را ضیه معصوم.

ازپو هنځی اقتصاد

پوهاند دکتور سیدشریف شر ف پوهندوی دکتور محمد نعیم اشر فی، پو هنمل د کتور محمد انور ،پو هنمل دکتور اسلام الد یـن ساویز ،پو هنمل دکتور سید عبدا لله کاظم وپو هنمل دکتور محمد نعیم اسد .

ازپو هنځی طب ننگر هار :

دکتور دوست محمد خا ن ،پو هنمل دکتور ولی زرخان ،پو هند وی دکتور شریف الله پو هندوی دکتور محمد ناصر پوهندوی دکتور شیرزاد وپو هنمل دکتور شاه ولی اراکوزی.

ازپو هنځی و ترنری .

محتر مه پو هنیار نیلو فر اعتماد ی.

دولتی مطبعه

